ISSN:1735-9196

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انشارات و فناوری آموزشی

رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی ۱۰۹

|فصلنامهٔ آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی |برای معلمان، مدرسان و دانشجویان|
|دورهٔ سی ویکم |شمارهٔ ۳ |بهار ۱۳۹۸ |۸۰ صفحه |۲۶۰۰۰ ریال |پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۱۵|
www.roshdmag.ir

ضرورت تجدید نظر در شیوه‌های تبلیغ ê
ê تورات در آینهٔ قرآن
تمثیل فلسفی سفر در زمان از دید حکمای اسلامی ê
ê فنون و مهارت‌های ترجمه در زبان عربی

بیداری در سال ۹۸

این بیداری را حفظ کنید، اینکه این‌ها گفتند در سال ۹۷ چنین می کنیم و چنان می کنیم و نقشه‌هایی را برای جمهوری اسلامی ابراز کردند، درواقع نقشه‌شان لو رفت. این ممکن است فریب باشد، ممکن است جنجال را در سال ۹۷ بکنند، ولی نقشه را برای سال ۹۸ بکشند؛ من باب مثال. همه باید حواسشان جمع باشد. به همهٔ ملت عرض می کنم، آمریکا دشمن خبیثی است. دشمن حیله گری است. دستش با صهیونیست‌ها و مرتجعین منطقه توی یک کاسه است و همه‌شان دشمن ایران اسلامی و دشمن ملت ایران هستند.

ما باید بیدار باشیم. البته ما از آنان قوی‌تر هستیم. آن‌ها با این انگیزهٔ قوی علیه جمهوری اسلامی، تاکنون نتوانسته‌اند، هیچ غلطی بکنند. بعد از این هم نمی توانند بکنند. در این تردید نیست که دشمن ضعیف است: «ان کید الشیطان کان ضعیفا»؛ و لیکن نباید غافل شویم.

رشد آموزش

قرآن و معارف اسلامی ۱۰۹

فصلنامهٔ آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی

دورهٔ سی و یکم / شمارهٔ ۳ / بهار ۱۳۹۸

بسم الله الرحمن الرحیم

سرمقاله: سؤال‌های دانش‌آموزان و معلومات ما / ۲

قیامت، اعراف / دکتر سیدمحسن میرباقری / **۴**

فطرت ثابت، زمانهٔ متغیر / دکتر فضل‌الله خالقیان / **۸**

صریح و شفاف با مسعود وکیل / گفت‌وگو از یونس باقری / **۱۱**

مهارت‌ها و شیوه‌های معلمی / حجت‌الاسلام والمسلمین محسن قرائتی / **۱۸**

متغیرهای مداخله‌گر در تربیت دینی / دکتر عبدالعظیم کریمی / تهیه و تدوین: مانلی نورائی آشتیانی / **۲۲**

ضرورت تجدید نظر در شیوه‌های تبلیغ / امام موسی صدر / **۳۰**

بررسی تفصیلی معنای اطلاق در ولایت مطلقه فقیه / حسین آجورلو / **۳۷**

مدیریت بحران همین است که ما گرفتار آنیم / گفت‌وگو با معلمان دینی و قرآن / **۴۲**

دل‌نوشته / مسعود انصاری / **۴۹**

تمثیل فلسفی سفر در زمان از دید حکمای اسلامی / دکتر مهدی حاجیان / **۵۲**

اهداف دوره‌های تحصیلی / آزاده حق‌روستا / **۵۴**

کتیبه / ۵۵

از پندار تا واقعیت / نگاهی به کتاب خاطرات همفر / جعفر ربانی / **۵۸**

نگاهی به مسابقات قرآن، عترت و نماز دانش‌آموزان / رمضانعلی ابراهیم‌زاده گرجی / **۶۰**

فنون و مهارت‌های ترجمه در زبان عربی / شمسعلی علیدادی / **۶۶**

استفاده از روش تدریس معکوس در آموزش زبان عربی / مرجان کرد / **۷۰**

تورات در آینه قرآن / دکتر علی‌احمد ناصح و یعقوب عابدی / **۷۳**

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

مدیرمسئول: محمد ناصری

سردبیر: محمد مهدی اعتصامی

هیئت تحریریه:
عادل اشکبوس، محمد مهدی اعتصامی، فریبا انجمی، یونس باقری، سیدمحمد دلبری، فضل‌الله خالقیان، یاسین شکرانی، مهدی مروجی، مسعود وکیل

مدیر داخلی: یونس باقری

طراح گرافیک: نوید اندرودی

ویراستار: کبری محمودی

www.roshdmag.ir

نشانی مجله: تهران، ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶

تلفن دفتر مجله: ۸۸۸۳۱۱۶۱-۰۲۱ (داخلی ۳۷۷)

دفتر مجله: ۸۸۸۳۹۲۲۹ خانم قربانی

نمابر مجله: ۸۸۴۹۰۳۱۶-۰۲۱

صندوق پستی: ۶۵۸۵-۱۵۸۷۵

صندوق پستی امور مشترکین: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱

تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۶۷۳۰۸-۰۲۱

پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۱۵

چاپ و توزیع: شرکت افست

شمارگان: ۳۷۰۰ نسخه

قابل توجه نویسندگان و پژوهشگران:

مجلهٔ رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی، نوشته‌ها و گزارش تحقیقات پژوهشگران و متخصصان تعلیم‌وتربیت به‌ویژه معلمان دوره‌های مختلف را در صورتی‌که در نشریات عمومی درج نشده و مرتبط با موضوع مجله باشد، می‌پذیرد. لازم است در مطالب ارسالی، موارد زیر رعایت شود:

چکیده‌ای از کل محتوای ارسال شده حداکثر در ۲۵۰ کلمه، همراه مطلب ارسال شود. پی‌نوشت‌ها و منابع کامل باشد و شامل نام اثر، نام نویسنده، نام مترجم، محل نشر، ناشر، سال انتشار و شمارهٔ صفحهٔ مورد استفاده باشد. در متن‌های ارسالی تا حد امکان از معادل‌های فارسی واژه‌ها و اصطلاحات استفاده شود. اصل مقاله‌های ترجمه شده به پیوست آن ارسال شود. نثر مقاله روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه‌های علمی و فنی دقت شود. شکل قرار گرفتن جدول‌ها، نمودارها و تصاویر، پیوست در حاشیهٔ مطلبِ مشخص شود. مطالب یک خط در میان روی کاغذ نوشته و در صورت امکان حروفچینی شود. مطالب مندرج در مجله، الزاماً مبیّن نظر دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی نیست و مسئوولیت پاسخگویی به پرسش‌های خوانندگان با خود نویسنده یا مترجم است. مقاله‌های دریافتی در صورت پذیرش یا رد، بازگشت داده نمی‌شود. مجله در پذیرش، رد، ویرایش و یا تلخیص مقاله‌های رسیده مجاز است.

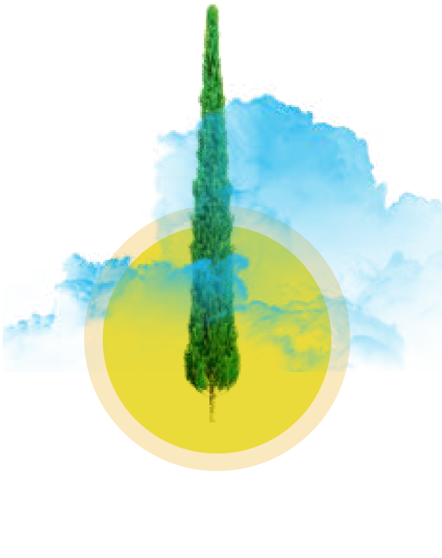

سرمقاله

سؤال‌های دانش‌آموزان

ما دبیران قرآن و معارف اسلامی جدای از وظایف اداری و تکالیف حقوقی، مسئولیتی را در پیشگاه خداوند پذیرفته‌ایم که کمتر مسئولیتی را می‌توان با آن مقایسه کرد. این مسئولیت همان راهنمایی و هدایت دینی دانش‌آموزان است. دانش‌آموزان در معارف دین ما را متخصص می‌دانند و اگر در حوزهٔ دین سؤال و شبهه‌ای داشته باشند، به معلم معارف خود مراجعه می‌کنند. حال اگر پاسخ مستدل و قوی دریافت کنند، بدان اعتماد می‌کنند، ولی اگر پاسخ ضعیف بگیرند، این پاسخ ضعیف را، در برخی موارد، تنها به حساب ناتوانی دبیر نمی‌گذارند، بلکه فکر می‌کنند دین در پاسخ‌گویی ناتوان است.

به هر ترتیب، دبیران معارف به‌عنوان متخصصان دینی به دانش‌آموزان معرفی شده‌اند. همان‌گونه که دانش‌آموزان، دبیران ریاضی و شیمی خود را در آن علوم متخصص می‌دانند، ما را هم در امر دین متخصص می‌شناسند و انتظار دارند نیازهایشان را در این علم برآوریم. همان‌طور که گفته شد، اگر نیازهایشان برآورده نشود، علاوه بر تضعیف جایگاه دبیری ما، به جایگاه دین در نگاه آن‌ها نیز آسیب وارد می‌شود.

آنچه این مسئولیت را سخت‌تر و پیچیده‌تر می‌کند، شرایط زمانی و مکانی ویژه‌ای است که دانش‌آموزان ما در آن قرار گرفته‌اند و فضای غبارآلود و پرشبهه و مسئله‌ای است که در آن تنفس می‌کنند. امروزه اشکالات و شبهات پیرامون دین، نه در لای کتاب‌ها و صفحهٔ مدرسه‌ها و برای دانشمندان و محققان، بلکه در همهٔ فضاهای عمومی و خصوصی و بر صفحهٔ موبایل‌ها و در مقابل دید هر نوجوان و جوانی افکنده می‌شوند؛ به گونه‌ای که امروز یا این هفته شبهه‌ای رسانه‌ای می‌شود و فردا یا هفتهٔ بعد شبهه‌ای دیگر بر سر زبان‌ها می‌افتد. همهٔ این سؤال‌ها و شبهه‌ها به کلاس درس معلم قرآن و دینی راه می‌یابند و ذهن دانش‌آموزان را به خود مشغول می‌کنند. آنان هنوز پاسخی برای سؤال اول نیافته، در معرض سؤال‌های دوم، سوم و چهارم قرار می‌گیرند و به تدریج تصوری مشوش از دین در ذهن آن‌ها شکل می‌گیرد که اصلاح آن به سادگی میسر نیست.

در شیوهٔ مقابله و پاسخ به سؤال‌ها، دبیران ما به دو دسته تقسیم می‌شوند:

معلومات ما

و معلومات ما

گروهی که از همان دوران تحصیل و از همان ابتدای ورود به شغل معلمی معارف عزم خود را جزم کرده بودند تا به گونه‌ای معارف را تدریس کنند که حداقل اکثریت کلاس را نسبت به مسائل قانع و تفکر عمیق دینی را به مخاطبان منتقل کنند. این گروه از دبیران، با مطالعهٔ مستمر و پیگیری سؤال‌ها و یافتن پاسخ‌ها، همراه با زمان پیش آمده و هم‌اکنون نیز آمادگی خود را برای حل شبهه‌ها و مسئله‌ها حفظ کرده‌اند.

گروهی دیگر دبیرانی هستند که سال‌ها از تحصیل آن‌ها گذشته و اشتغالات فراوان، کمتر به آن‌ها اجازهٔ مطالعه را داده و به تدریج آمادگی لازم را برای پاسخ‌گویی به سؤال‌ها از دست داده‌اند. این گروه، در آن سال‌های نزدیک به تحصیل، دانشی متناسب با سؤال‌ها داشتند و خود را در پاسخ‌گویی موفق می‌دیدند، اما آهسته آهسته از زمان عقب افتاده‌اند و اکنون خود را در مقابل مسئله‌هایی می‌بینند که پاسخی متقن برای آن‌ها ندارند. یعنی **دانش آن‌ها از سؤال‌ها عقب افتاده است.**

با توجه به نکات فوق، چند پیشنهاد تقدیم می‌شود:

۱. دبیران جوان از هم‌اکنون پیش‌بینی آینده را بکنند. مطالعهٔ پیوسته، گرچه اندک، میزانی از آمادگی را افزایش خواهد داد و در پاسخ‌گویی به آنان کمک خواهد کرد.

۲. در شرایط فعلی، کارهای انفرادی فایدهٔ اندکی دارند. بهتر است همکاران با تقسیم کار و کار گروهی، راه رسیدن به پاسخ‌های دقیق و کامل را آسان‌تر کنند؛ با تشکیل گروه در شبکه‌های اجتماعی، هم سؤال‌های روز را در اختیار هم قرار دهند و هم پاسخ‌ها را ردوبدل کنند.

دبیرخانهٔ درس قرآن و معارف می‌تواند محور این برنامه باشد. همکاران، در دبیرخانه حتماً در شبکه‌های اجتماعی حضور دارند. لذا خوب است که این شبکه را توسعه دهند و زمینه‌های حضور فعال همکاران را فراهم کنند.

۳. دوستان عزیز می‌توانند از نهادهایی که هم‌اکنون در پاسخ به سؤال‌های مذهبی فعال هستند، بهره ببرند و بسیاری از پاسخ‌ها را از سایت‌های آن نهادها استخراج کنند و در اختیار دیگر همکاران قرار دهند.

به هر حال، مسئولیت بزرگ الهی، در درس قرآن و معارف اسلامی اقتضا می‌کند **نگذاریم سؤال‌های دانش‌آموزان از معلومات ما جلو بیفتد.**

قیامت
اعــــــــــراف

دکتر سید محسن میرباقری، مدرس دانشگاه فرهنگیان

مروری بر مباحث پیشین

در شماره گذشته، دربارۀ آخرین حوادثی که در صحنۀ قیامت اتفاق می‌افتد، بحث شد. در این مقاله به مسئلۀ اعراف می‌پردازیم که هم در آیات و هم در روایات سخن از آن رفته است.

اعراف

واژۀ اعراف

اعراف، جمع «عرف» به معنای بلندی است. به یال اسب، تاج خروس و قسمت‌های بلند کوه و تپه نیز گفته می‌شود (قاموس قرآن، ج۴: ۳۲۸) در «لسان‌العرب» (ج۴، ص ۳۱۱) آمده است:

«الاعراف جمع عرف و هو کل عال مرتفع. قال الزجاج: الاعراف اعالی السور، قال بعض المفسرین: الاعراف اعالی سور بین اهل الجنة و اهل النار»:

اعراف جمع «عرف» است، به معنای هر بلندیِ مرتفعی. **زجاج** می‌گوید: اعراف دیوارهای بلند است. برخی از مفسران گفته‌اند: اعراف، دیوار بلندی است میان اهل بهشت و اهل آتش.

در قرآن کریم و روایات نقل شده از اهل بیت (علیهم‌السلام) دربارۀ اعراف، نکات قابل توجهی مطرح شده‌اند. در سورۀ اعراف، هنگامی که صحنۀ قیامت و مسائل مربوط بدان مطرح می‌شود، به صراحت از اعراف نام برده شده است.

مسئلۀ اعراف در آیات (۱)

بحث در سورۀ اعراف، از آیۀ ۳۶ دربارۀ «اصحاب آتش» و «اصحاب بهشت» شروع می‌شود، تا اینکه در آیۀ ۴۶ می‌فرماید:

«و بینهما حجاب و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم و نادوا اصحاب الجنة أن سلام علیکم لم‌یدخلوها و هم یطمعون»:

و میان آن دو [گروه]، حایلی است و بر اعراف، مردانی هستند که هر یک [از آن دو دسته] را از سیمایشان می‌شناسند و بر بهشتیان- که هنوز وارد آن نشده‌اند، ولی [بدان] امید دارند- آواز می‌دهند که: «سلام بر شما!»

«و اذا صرفت ابصارهم تلقاء اصحاب النار قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین× و نادی اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم قالوا ما اغنی عنکم جمعکم و ما کنتم تستکبرون× أهولاء الذین اقسمتم لاینالهم الله برحمة ادخلوا الجنة لا خوف علیکم و لا انتم تحزنون» (اعراف/۴۹-۴۷):

و چون چشمانشان به سوی دوزخیان گردانیده شود، می‌گویند:«پروردگارا! ما را در زمرۀ گروه ستمکاران قرار مده.» و اهل اَعراف، به مردانی که آنان را از سیمایشان می‌شناسند، ندا می‌دهند [و] می‌گویند: «جمعیت شما و آن [همه] گردنکشی که می‌کردید، به حال شما سودی نداشت. آیا اینان همان کسانی نبودند

که سوگند یاد می‌کردید، که خدا آنان را به رحمتی نخواهد رسانید؟ [اینک] به بهشت درآیید. نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید».

دقت در این آیات و توجه به آیات قبل از آن‌ها، نکات زیر را روشن می‌سازد:

۱. مکان اعراف: قیامت

مسئلهٔ اعراف مربوط به صحنهٔ قیامت است، نه بهشت و جهنم؛ زیرا بحث آیات قبل، دربارهٔ بهشتیان و جهنمیانی است که هنوز در صحنهٔ قیامت حضور دارند. همچنان که در آیهٔ ۴۶ به بهشتیانی اشاره شده که هنوز وارد بهشت نشده‌اند، ولی بدان امید دارند.

۲. اعراف؛ حجاب میان بهشتیان و جهنمیان

بین بهشتیان و جهنمیان حجاب و مانعی وجود دارد که همان «اعراف» است؛ یعنی بلندی‌هایی که جمعی روی آن قرار دارند. این بلندی‌ها باید ارتفاعات طبیعی روی زمین باشند که قرآن کریم، در جای دیگری، از آن‌ها به «سور» یاد می‌کند. به این دو عبارت قرآنی توجه کنید: «و بینهما حجاب» و «و علی الاعراف رجال». به نظر می‌رسد که عبارت دوم، شرحی بر عبارت اول است؛ به این معنا که منظور از حجاب، اعراف است. البته برخی«ال» اعراف را مضاف‌الیه گرفته‌اند که در این صورت، تقدیر عبارت چنین می‌شود: «و علی اعراف الحجاب رجال» (ر. ک: قاموس قرآن، ج۴: ۳۲۸) یعنی: بر بلندی‌های آن حائل و حجاب، مردانی هستند. به هر حال، منظور این است که در صحنهٔ قیامت که گفتیم روی زمین است، بین جهنمیان و بهشتیان بلندی‌هایی قرار دارند که مردانی روی آن‌ها هستند.

۳. رجال و اصحاب اعراف

دربارهٔ اینکه چه کسانی روی بلندی‌های اعراف هستند، نظریانی متفاوت مطرح شده‌اند. در روایات از دو گروه نام برده شده است: بیشتر روایات از آن حکایت دارند که اولیای الهی بر این بلندی‌ها نظاره می‌کنند، همگان را می‌شناسند و به اهل ایمان کمک می‌کنند. گروه دوم روی اعراف کسانی هستند که وضعی بینابین دارند؛ یعنی نه مُهر جهنمی بودن بر آن‌ها خورده است و نه توفیق راه یافتن به بهشت را دارند.

برای نمونه، به این روایات توجه کنید:

الف) قال الصادق (علیه‌السلام): کل‌امة یحسبها امام زمانها، و یعرف الأئمة اولیاءهم و اعداءهم بسیماهم و هو قوله: «و علی الاعراف رجال» و هم الائمة «یعرفون کلا بسیماهم» (بحارالانوار، ج۸: ۳۳۹)

امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: هر امتی را امام زمانش محاسبه می‌کند و ائمه، اولیایشان را از چهره‌هایشان می‌شناسند. این است که خدا فرموده: «بر اعراف مردانی هستند.» این مردان، امامان (علیهم‌السلام) هستند که «همگان را از چهره‌شان می‌شناسند».

ب) عن الطیار عن ابی عبدالله (علیه‌السلام) قال: قلت له: ای شیء اصحاب الاعراف؟ قال: استوت الحسنات و السیئات، فإن ادخلهم الله الجنة فبرحمته و ان عذبهم، لم‌یظلمهم (همان، ص ۳۳۷، ح ۱۱).

فردی از اصحاب به نام **طیار** می‌گوید: به امام صادق (علیه‌السلام) گفتم: اصحاب اعراف چه کسانی هستند؟ فرمود: «آن‌ها گروهی هستند که حسنات و سیئاتشان برابر است. اگر خداوند آن‌ها را به بهشت درآورد، از روی رحمت اوست و اگر عذابشان کند، به آن‌ها ظلم نکرده است.»

همانند این دو روایت دربارهٔ اعراف بسیار است. مرحوم **مجلسی**، پس از نقل پاره‌ای از این گونه روایات، براساس آنچه **علی‌بن ابراهیم قمی** و **طبرسی** روایت کرده‌اند، می‌گوید: ائمه (علیهم‌السلام) رؤسای اهل اعراف هستند و مؤمنان گنهکار نیز اهل اعراف هستند. (همان، ذیل حدیث۱۱). شایان ذکر است که از آیات شریف نیز همین مطلب استفاده می‌شود. توضیح اینکه در آیهٔ ۴۶ سورهٔ اعراف آمده است:

«... و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم»

... و بر اعراف، مردانی هستند که هر یک [از آن دو دسته] را از سیمایشان می‌شناسند.

و در آیهٔ ۴۸ می‌فرماید:

«و نادی اصحاب الاعراف رجالا...»:

و اهل اعراف، مردانی را ندا می‌دهند...

در این عبارات قرآنی دو تعبیر آمده است: یکی «اصحاب اعراف» و دیگری «رجال». حال با قرینهٔ اینکه قرآن، بهشتیان را «اصحاب الجنة» و جهنمیان را «اصحاب النار» نامیده است، می‌باید «اصحاب الاعراف»، همان گروه وسطی باشند که حسنات و سیئاتشان برابر شده است و نه محکوم به جهنم‌اند و نه در خور بهشت. منظور از «رجال» نیز همان اولیای الهی است که کارگشای مؤمنان از طرف خدای

مسئلهٔ اعراف مربوط به صحنهٔ قیامت است، نه بهشت و جهنم؛ زیرا بحث آیات قبل، دربارهٔ بهشتیان و جهنمیانی است که هنوز در صحنهٔ قیامت حضور دارند. همچنان که در آیهٔ ۴۶ به بهشتیانی اشاره شده که هنوز وارد بهشت نشده‌اند، ولی بدان امید دارند

قیام

رحمان هسـتند، چنان‌کـه در دو روایتی که ذکر شـد، دقیقاً چنیـن اسـت و «اصحاب اعـراف» و «رجـال» بـه همیـن دو معنا بـه‌کار رفته‌اند.

با این نگاه، آیۀ ۴۸ سـورۀ اعراف شـکل خاصی پیـدا می‌کند. در قسـمت اول می‌فرماید: «و اهل اعـراف مردانـی را نـدا می‌دهنـد»، کـه گویـا از آن‌هـا کمک می‌خواهنـد و دوباره، کلام را از سر می‌گیـرد و می‌فرمایـد:

«... قالـوا مـا أغنـی عنکـم جمعکـم و ما کنتم تستکبرون»:

.... می‌گوینـد: «جمعیـت شـما و آن [همـه] گردنکشـی کـه می‌کردید، به حال شـما سـودی نداشت».

گویـا آن مـردان درخواسـت کمـک اصحـاب اعـراف را این‌گونـه پاسـخ می‌دهنـد.

مسئلۀ اعراف در آیات (۲)

مسـئلۀ اعـراف بـه شـکل دیگـری و بـا نـام دیگـری در سـورۀ حدید نیز مطرح شـده اسـت:

«یـوم تری المؤمنین و المؤمنات یسـعی نورهم بیـن ایدیهـم و بایمانهـم بشـراکم الیـوم جنـات تجـری من تحتهـا الانهار خالدین فیهـا ذلک هو الفوز العظیـم» (حدید/۱۲)

آن روز کـه مـردان و زنـان مؤمـن را می‌بینـی کـه نورشـان پیشاپیشـان و به جانب راستشـان دوان اسـت. [بـه آنان می‌گویند:] «امروز، شـما را مـژده بـاد بـه باغهایی کـه از زیر [درختـان] آن، نهرهـا روان اسـت. در آن‌هـا جاودانید. این اسـت همان کامیابـی بزرگ.»

نکات قابل توجه در آیه از این قرارند:

۱. چهـرۀ مؤمنـان نورانـی اسـت و ایـن نـور بـه خـود آن‌هـا نسـبت داده می‌شـود و عبـارت «نورهـم» آمـده اسـت.

۲. ایـن نـور شـتابان حرکت می‌کنـد و این امر بدیـن صـورت می‌تواند باشـد کـه اولاً نـور چهرۀ مؤمنـان به همۀ اطراف پخش نمی‌شـود، بلکه به صـورت نورافکن، جلـوی آن‌ها را روشـن می‌کند و ثانیـاً بـا حرکت مؤمنان حرکت می‌کند؛ مانند چراغـی کـه روی کلاه یـا پیشانی‌بند کارگران معـدن قـرار دارد و در تاریکی جلـوی پای آنان را روشـن می‌کنـد و به هر طرف حرکت کنند، آن نـور هم به همـان طـرف می‌چرخد.

۳. از اینکـه نورشـان شـتابان حرکـت می‌کند، معلوم می‌شـود که مؤمنـان نیز شـتابان در حال حرکـت به سـوی هدفـی هسـتند و چنان‌که در آیـۀ بعد خواهیـم دیـد، مؤمنان شـتابان حرکت می‌کننـد تـا خـود را بـه پشـت دیـوار اعـراف برسـانند؛ چـرا که آنجا منطقۀ امن اسـت و گویا از آنجـا بایـد راهی بهشـت رضوان شـوند.

۴. اینکـه می‌فرماید: «نورشـان پیشـاپیش آن‌ها و سـمت راستشـان مـی‌دود»، نشـان می‌دهـد که آن‌هـا در حـال حرکـت، گاهـی هـم بـه سـمت راسـت خـود نـگاه می‌کننـد و ایـن بایـد موقعی باشـد که بـه دیوار اعـراف رسـیده‌اند و در کنار آن حرکـت می‌کنند تـا راه ورود را بیابنـد و به همین جهـت، گاه‌گاه بـه سـمت راسـت نـگاه می‌کنند تا از راه ورودی نگذرنـد.

۵. طبیعـی اسـت کـه نـور چهـرۀ مـردان و زنان مؤمـن، نور ایمـان و بندگی آنان اسـت و به همین خاطر، درجه و شـدت آن متفاوت اسـت، چنان‌که در «تفسـیر الصافـی» (ج۵، ص ۱۳۵) بـه نقـل از **علی‌بـن ابراهیـم قمی** آمده اسـت:

«یقسـم النـور بین النـاس یوم القیامـة علی قدر ایمانهـم. یقسـم للمنافـق فیکـون نوره بیـن ابهام رجله الیسـری.»[۳۵۴]

در روز قیامـت، نور میان مردم به انـدازۀ ایمان آنان تقسـیم می‌شـود. بـرای منافـق بـه انـدازه‌ای اندک اسـت که تنهـا جلوی انگشـت پای چپ اوسـت.

برخورد مؤمنان و منافقان

در ادامـۀ سـورۀ حدید نکات دیگـری آمده‌اند که مسـئله را توضیح می‌دهند:

«یـوم یقـول المنافقـون و المنافقـات للذیـن آمنـوا انظرونـا نقتبـسْ مـن نورکـم قیـل ارجعـوا وراءکم فالتمسـوا نـوراً فضرب بینهم بسـور له باب باطنـه فیـه الرحمـة و ظاهـره مـن قبلـه العذاب» (حدیـد/۱۳):

آن روز، مـردان و زنـان منافـق بـه کسـانی کـه ایمـان آورده‌انـد، می‌گویند: «به مـا مهلت دهید تا از نورتـان [اندکـی] برگیریم.» گفته می‌شـود: «باز پـس برگردیـد و نوری درخواسـت کنیـد.» آن‌گاه میـان آن‌ها دیواری زده می‌شـود کـه دروازه‌ای نیز دارد: باطنـش رحمـت اسـت و ظاهـرش روی بـه عذاب دارد.

از این آیه نکات زیر به دست می‌آیند:

۱. معلـوم می‌شـود کـه منافقـان نیـز بـه دنبال مؤمنـان حرکـت می‌کننـد تـا ماننـد آن‌هـا بـه منطقـۀ نجات برسـند، اما چـون نـوری ندارند که بتواننـد از منطقـۀ تاریک به سـلامت عبـور کنند، از مؤمنـان درخواسـت می‌کننـد که بـه آن‌ها نگاه کننـد تـا از نـور آن‌هـا بهـره بگیرند و کافی اسـت کـه مؤمنـان بـه سـوی آن‌هـا نظـر کننـد. در این صـورت نـور چهـرۀ مؤمنـان می‌چرخـد و جلـوی آنـان را روشـن می‌کنـد و آن‌هـا هـم می‌توانند در پرتـو نـور اهل ایمـان حرکـت کنند.

۲. اهـل ایمـان کـه خـود شـتابان درحرکت‌انـد

آن روز، مردان و زنان منافق به مؤمنین می‌گویند: «به ما مهلت دهید تا از نورتان [اندکی] برگیریم.» گفته می‌شود: «باز پس برگردید و نوری درخواست کنید.» آن‌گاه میان آن‌ها دیواری زده می‌شود که دروازه‌ای نیز دارد؛ باطنش رحمت است و ظاهرش روی به عذاب دارد

و بـه فکر رسـاندن خویشـتن بـه منطقـهٔ نجـات هسـتند، به درخواسـت منافقان توجهی نمی‌کنند و بـه منافقـان می‌گوینـد: «به عقـب بازگردید و در پـی مؤمنـان دیگـری کـه می‌رسـند، راه بیفتید.» طبیعـی اسـت کـه آنان هـر قـدر هم صبـر کنند، نمی‌تواننـد چنین فرصتی را بیابنـد. البته برخی از مفسـران، این خطاب بـه منافقـان را دارای معنای کنایی دانسـته‌اند؛ یعنـی منظـور آن‌ها این اسـت کـه: «بـه دنیـا برگردیـد و از آنجـا بـا خـود، نـور بیاوریـد». (ر.ک: تفسـیرالصافی، ج۵: ۱۳۴).

۳. بیـن مؤمنان و منافقان دیواری واقع می‌شـود. روشـن اسـت کـه ایـن دیـوار همـان بلندی‌هایـی اسـت کـه روی زمیـن قـرار دارنـد و منطقـه‌ای (مثلاً قسـمت قطب شـمال زمیـن) را حصاربندی کرده‌انـد. ایـن منطقـهٔ محاصـره شـده بـا دیـوار اعـراف، منطقهٔ نجـات و پایگاه پرواز اهـل ایمان به سـوی بهشـت رضوان اسـت و از این رو می‌فرماید: در باطـن و داخل این دیوار، رحمت اسـت و بیرون از آن، از همـان پـای دیـوار، عـذاب و سـختی‌های صحنـهٔ قیامت اسـت.

نکتـهٔ مهم این اسـت کـه بـرای این دیـوار فقط یـک در و راه ورودی در نظـر گرفتـه شـده اسـت: «لـه بـاب». گویـا اهـل ایمـان وقتـی به ایـن دیوار می‌رسـند، بایـد گرد آن بچرخنـد تـا راه ورودی را پیـدا کننـد و چون این راه را بیابند و داخل شـوند، بـه منطقـهٔ امـن و رحمـت رسـیده‌اند و ایـن دیوار اعـراف بیـن آن‌هـا و منافقان حایـل می‌شـود. به همین دلیل یکباره فریـاد منافقان بلند می‌شـود:

«ینادونهـم الم‌نکـن معکـم قالـوا بلـی ولکنکـم فتنتـم انفسـکم و تربصتـم و ارتبتـم و غرتکـم الامانـی حتـی جـاء امـرالله و غرکـم بـالله الغـرور» (حدیـد/۱۴):

[منافقـان] بـه آنـان نـدا در می‌دهنـد: «آیـا مـا بـا شـما نبودیـم؟» می‌گوینـد: «چـرا، ولـی شـما خودتـان را در بـلا افکندیـد و امـروز و فـردا کردید و تردیـد آوردیـد و آروزهـا شـما را مغـرور کـرد تا فرمـان خدا آمد و [شـیطان] مغرورکننده، شـما را دربـارهٔ خـدا فریفت».

از آیـهٔ یـاد شـده روشـن می‌شـود کـه در زندگی دنیـا، مؤمنـان واقعی و منافقـان، یعنـی دورویان، با هـم زندگـی می‌کنند و منافقان به رنـگ اهل ایمان جلوه‌گـر می‌شـوند. امـا در صحنـهٔ آخرت، حسـاب ایـن دو از یکدیگـر جـدا می‌شـود و چـه بسـا، بـه سـبب ایـن جـدا شـدن افـراد از یکدیگـر اسـت که قـرآن کریـم، قیامـت را «یوم الفصل» نامیده اسـت. (صافـات/ ۲۱؛ دخـان/۴۰؛ مرسـلات/۱۳ و ۱۴ و ۳۸؛ نبأ/۱۷.

ایـن جدایی، هم از نظر محتویـاتِ پروندهٔ اعمال و نحوهٔ ارائهٔ آن اسـت، و هـم از نظر آثاری که از اعمال در بدن انسـان‌ها ظاهر می‌شـود؛ به ویـژه نوری که در صـورت اهـل ایمان جلوه‌گر می‌شـود.

منافقان کـه چنین جدایـی را بـاور نمی‌کرده‌اند، فریـاد برمی‌آورنـد: چـه شـده کـه امـروز شـما به‌سـوی رحمـت الهـی بـه پیـش می‌رویـد و به ما اعتنایـی نمی‌کنیـد؟ مگر مـا در دنیا بـا هم زندگی نمی‌کردیـم و شـبیه یکدیگـر نبودیـم! اهـل ایمان هـم مشـکلاتی را کـه موجـب بدبختی آنان شـده اسـت، مطـرح می‌کننـد: اینکـه آنـان، خـود را در معـرض فتنه و آزمون قرار دادند و به‌سـوی معاصی و دلدادگـی بـه دنیا رفتند و در نتیجـه در آزمون‌ها بـا شکسـت مواجـه شـدند و در حـال معصیـت و دلدادگـی ماندنـد، تـا آنکـه شـک و تردید نسـبت بـه مبانـی دیـن، آن‌هـا را فـرا گرفت و سـخت به آرزوهـای دنیا مشـغول شـدند و چندان بـه این راه ادامـه دادنـد که امر خـدا، یعنی مرگ، آن‌هـا را فرا گرفـت. اینـان در این راسـتا، مغرورانـه به معصیت پـروردگار پرداختنـد، بـا دچـار شـدن بـه خیالات واهـی، خـوف از پـروردگار را از خـود دور سـاختند و بـه هـوای نفس خویش عمـل کردنـد. نهایتاً هم دربـارهٔ آنـان گفتـه می‌شـود که:

«فالیـوم لایؤخـذ منکـم فدیـة و لا مـن الذیـن کفـروا مأواکـم النار هـی مولاکم و بئـس المصیر» (حدیـد/۱۵)

پـس امـروز، نه از شـما و نـه از کسـانی که کافر شـده‌اند، عوضـی پذیرفتـه نمی‌شـود. جایگاهتان آتـش اسـت. آن سـزاوار شماسـت و چـه بـد سـرانجامی اسـت!

به‌نظـر می‌رسـد ایـن، آخریـن مرحلـهٔ گفت‌وگو بیـن بهشـتیان و اهل آتش اسـت کـه روی زمین در صحنـهٔ قیامـت صورت می‌گیـرد. البته مؤمنان در بهشـت، بـه صـورت یک‌طرفـه بـا اهـل جهنم گفت‌وگـو می‌کننـد.

انتظار پرواز یا عذاب؟

مرحلـهٔ عبـور از دیوار اعـراف آخرین اتفاقی اسـت کـه در صحنـهٔ قیامـت رُخ می‌دهـد. پـس از ایـن مرحله و گذر از این دیوار، مؤمنان در سـمت راسـت صحـرای محشـر، در انتظـار پـرواز به سـر می‌برند و منافقـان و کافران که به این منطقه راه نمی‌یابند، به سـمت چپ زمین منتقل می‌گردند تـا از آنجا راهی جهنـم شـوند. از این رو ایـن دیوار، دیـوار جداکنندهٔ اهـل حـق از اهـل باطـل اسـت. در قسـمتِ داخل، پروازکنندگان به سـوی بهشـت رضـوان الهی جای می‌گیرنـد و قسـمت بیـرون، صحنهٔ محشـر اسـت بـا همـهٔ مشـکلات آن. همچنیـن، روی ایـن دیـوار اصحاب اعراف هسـتند کـه افراد بینابین‌انـد و البته حضـور اولیای الهـی روی این دیوار، حضوری موقتی و بـرای نظـارت و کمک خواهـد بود.

مرحلهٔ عبور از دیوار اعراف آخرین اتفاقی است که در صحنهٔ قیامت رُخ می‌دهد. پس از این مرحله و گذر از این دیوار، مؤمنان در سمت راست صحرای محشر، در انتظار پرواز به سر می‌برند و منافقان و کافران که به این منطقه راه نمی‌یابند، به سمت چپ زمین منتقل می‌گردند تا از آنجا راهی جهنم شوند

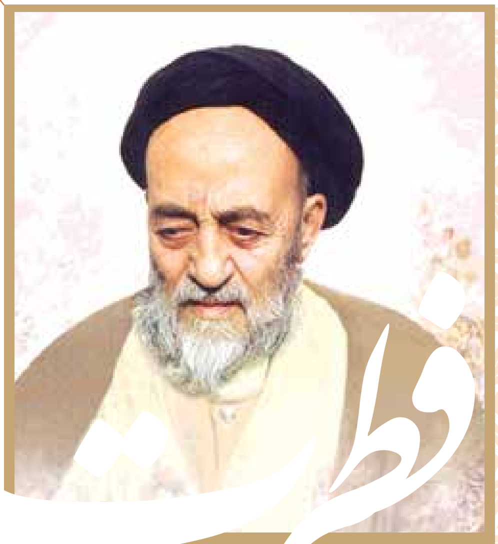

فطرت ثابت، زمانهٔ متغیر

مروری بر آموزهٔ فطرت با تکیه بر آرای علامه طباطبایی

دکتر فضل‌الله خالقیان
مدرس دانشگاه فرهنگیان

اشاره

بخش نخست این مقاله را در شماره قبل ملاحظه فرمودید. در این شماره موضوع زمانهٔ متغیر با فطرت ثابت بررسی می‌شود. البته بخش پایانی این مقاله در شماره آینده به چاپ خواهد رسید. ان‌شاءالله

مسئله‌ای که فراروی ما قرار دارد این است که اگر دین خدا مبتنی بر فطرت و فطرت امری ثابت و جاودان است، پس تغییر در دین و احکام آن خطاست! بر این اساس، نه تعدد شرایع وحیانی قابل توجیه است و نه تغییر در احکام دین اسلام به‌عنوان دین خاتم! از طرف دیگر، می‌بینیم هم شرایع گوناگونی داریم و هم در احکام دین اسلام به تناسب شرایط زمان تغییرهایی ایجاد می‌شود. برای مثال، خرید و فروش خون در گذشته حرام بود، ولی اینک چنین نیست و همچنین موارد دیگری که فعلاً به آن‌ها نیازی نداریم.

موضوع را به این صورت نیز می‌توان طرح کرد که: مقتضای فطری بودن دین، ثبات احکام آن است و مقتضای گذر زمان و تحول زندگی بشر، تغییر و تحول در احکام و قوانین. در این صورت یا دین باید خاصیت انطباق خودش را با تحولات زمان از دست بدهد. یا اینکه از فطری بودن آن دست برداریم و آن را پدیده‌ای تاریخی تلقی کنیم!

در پاسخ باید بگوییم: هم دین فطری است، هم فطرت ثابت و جاودانه است و هم احکام دین انعطاف لازم را برای هماهنگی با تحولات دارند؛ پاسخی که به تشریح و توضیح احتیاج دارد.

کلیدواژه‌ها: فطرت، علامه طباطبایی، زمانهٔ متغیر، قرآن کریم

ثبات فطرت در بستر تحولات زمان

فطرت امری ثابت است و در بستر زمان متحول نمی‌شود، چرا که لازمهٔ تغییر امور فطری آن است که انسان از ماهیت مخصوص خویش منسلخ شود و نوع واحدی که بتوان از آن به‌عنوان موضوع متحرک در زمان نام برد، وجود نداشته باشد. این مطلب ـ با تعبیری که نگارنده به عمل آورد ـ نکتهٔ بدیعی است که مرحوم علامه بیان داشته است. وی در تفسیری از آیهٔ فطرت می‌گوید: «انسان فطرت خاصی دارد که او را به سمت سنتی ویژه در زندگی و راه معینی با غایتی مشخص هدایت می‌کند و او را از پیمودن این راه گزیری نیست ... انسانی که در این نشئه زندگی می‌کند، منحصراً نوع واحدی است که با نظر به این بنیهٔ (ساختار) مؤلف از روح و بدن، هیچ اختلافی در امور نافع و ضار نسبت به او وجود نخواهد داشت. پس برای انسان از آن جهت که انسان است، جز سعادت و شقاوت واحدی نخواهد بود و در این صورت ضروری است که برای عمل او ، سنت واحد ثابتی باشد که هدایتگر واحدی به آن سنت راهبری کند و آن هدایتگر چیزی جز فطرت و نوع خلقتش نیست ... حال اگر قرار باشد سعادت انسان با اختلاف مکان‌هایی که امت‌های مختلف در آن زندگی می‌کنند، مختلف گردد ... در این صورت با اختلاف منطقهٔ جغرافیایی، انسان دارای انواع مختلف خواهد بود (و به همین ترتیب در مورد اختلاف زمانی. به این ترتیب اجتماع انسانی سیر تکاملی نخواهد داشت و از نقص به سوی کمال حرکت نخواهد کرد. چرا که نقص و کمال جز با امر مشترک و ثابتی که بین آن دو

(نقص و کمال)محفوظ باشد، محقق نخواهد شد (نک: طباطبایی، ۱۳۹۳ ق، ج ۱۶: ۱۷۹).

بنابراین هر چند اختلافات زمانی، مکانی و شخصی در زندگی انسان تأثیرگذارند (نک: پیشین)، اما خلقت ویژۀ انسانی (فطرت) امری مشترک و یکسان است. بر همین اساس حقایق عام و اصول کلی زندگی در دو حیطۀ اخلاق و اجتماع اموری ثابت و یکنواخت هستند. در گذشته، در حال و در آینده، «عدالت» ارزشی واقعی و قوام بخش اجتماع است و فضایل اخلاقی همچون شجاعت، حکمت، عواطف انسانی و غیر این‌ها همواره مطلوب و ستودنی‌اند.

شهید مطهری می‌گوید: «به‌طور کلی قوانین اصلی و قوانین فطری که اصول هستند، ثابت و لایتغیرند، ولی یک سلسله قوانین هستند که به اوضاع و احوال و شرایط و محیط زمان و مکان مربوط‌اند که فرع و شاخه محسوب می‌شوند. این فرع‌ها و شاخه‌ها متغیرند.» (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۵۵). در جایی دیگر می‌گوید: «آنچه در زمان کهنه و نو می‌شود، ماده و ترکیبات مادی است ... اما حقایق جهان ثابت و لایتغیرند (همان، ص ۱۴). ریشۀ ثبات در قوانین به نیازهای ثابت و نهادین انسان برمی‌گردد: حاجت‌های اولی بشر ثابت است. حاجت‌های ثانوی، یعنی حاجت‌هایی که انسان را به حاجت‌های اولی می‌رساند، متغیرند» (همان، ص ۱۱۹).

مطلب اخیر اشاره به این موضوع دارد که برای مثال، نیاز به غذا نیازی اولی است. زمانی این نیاز با وسایل ابتدایی برطرف می‌شد. با پیشرفت زمان وسایل نیز متحول شدند، اما نیاز به غذا به‌عنوان حاجت اولی همچنان محفوظ است.

انعطاف‌پذیری دین در ناحیه احکام و جایگاه عقل

گفته شد فطرت انسان که مقوم انسانیت اوست، امری ثابت است. از طرف دیگر، دین الهی مطابق با فطرت و منطبق بر آن، انسان را در جهت رسیدن به سعادت جامع و حقیقی هدایت می‌کند. نکتۀ قابل توجه این است که: «اصول و کلیات و قوانین کلی که بشر احتیاج دارد که از طریق وحی به او گفته شود، نامحدود نیست، بلکه محدود است» (همان، ص ۲۲۰). بنابراین می‌توان گفت: بین قوانین ثابت دینی و قوانین ثابت فطری که البته هر دو محدودند، توافق و تطابق وجود دارد. ولی در امور جزئی که متغیر هستند، دین به قواعد کلی اکتفا کرده است، و در مورد وسایل که با تحولات زمان پیشرفت می‌کنند، جمود به خرج نداده و در تطبیق آن قواعد کلی با امور جزئی دست انسان را باز گذاشته است.

این سخن از مرحوم مطهری است که: «بعضی‌ها جمود به خرج می‌دهند و خیال می‌کنند که چون دین اسلام دین جامعی است. پس باید در جزئیات هم تکلیف معینی روشن کرده باشد ... اتفاقاً جامعیت اسلام ایجاب می‌کند که اساساً در بسیاری از امور دستور نداشته باشد. نه اینکه هیچ دستوری نداشته باشد، بلکه دستورش این است که مردم آزاد باشند و به اصطلاح تکلیفی در آن امور نداشته باشند» (همان، ص ۱۷۵).

البته تشخیص انطباق یا عدم انطباق قوانین جزئی با قوانین کلی مستلزم به کارگیری عقل اجتهادی است که لزوم آن و برخی از ویژگی‌های تفکر اجتهادی را می‌توان در آثار شهید مطهری ملاحظه کرد (نک: همان، ص ۱۴۹ ـ ۱۴۰). همین ویژگی‌ها باعث شده‌اند که شریعت اسلامی شریعتی آسان، با گذشت و انعطاف‌پذیر باشد. (شریعت سهله سمحه). دین اسلام دینی معتدل و به دور از افراط و تفریط است. از نظر علامه طباطبایی، رمز حنیفیت دین در همین اعتدال است (نک: طباطبایی،۱۳۹۳ ق، ج ۲۰: ۳۳۹).

یکی از ویژگی‌های دین حنیف میدانی است که به عقل داده و آن را در کنار وحی، حجت تلقی کرده است. به تعبیر استاد مطهری، این عقل که در اینجا آمده، همان راه وسط میان جهل و جمود است که ما اگر این عقل را در استنباط احکام دخالت می‌دهیم، بدانیم حجت خداست. امام فرمود: خدا دو حجت و دو پیغمبر دارد: پیغمبر ظاهر و پیغمبر باطن. عقل پیغمبر باطن است[1]. (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۱: ۶۷).

تمایز دین و شریعت

نکتۀ دیگری که در تبیین پاسخ می‌تواند کمک کند، تمایزی است که بین «دین» و «شریعت» وجود دارد. هر یک از این دو واژه کاربردهای گوناگونی دارند. اما چنانچه مراد از شریعت، طریقه، احکام و آداب مخصوصی باشد که مورد تبعیت قرار می‌گیرد، در این صورت شریعت بخشی از دین خواهد بود. با در نظر گرفتن استعمال قرآنی می‌توان دین را همان اصول کلی و اساسی اعتقادی و عملی دانست که بین همۀ ادیان آسمانی یکسان است: «ان الدین عندالله الاسلام» (آل عمران/۱۹) «حقیقت این دین، تسلیم خدا بودن در دو ناحیۀ قلب و جوارح (اعتقاد و عمل) است. به همین دلیل در قرآن کریم کلمۀ دین همواره به‌صورت مفرد آمده است. اما در عین

فطرت امری ثابت است و در بستر زمان متحول نمی‌شود، چرا که لازمۀ تغییر امور فطری آن است که انسان از ماهیت مخصوص خویش منسلخ شود و نوع واحدی که بتوان از آن به‌عنوان موضوع متحرک در زمان نام برد، وجود نداشته باشد

اینکه پیام اصلی و دستورالعمل کلی همهٔ ادیان یکی است، ولی برای هر پیغمبری شریعتی مخصوص و آدابی ویژه در به‌کار بستن فرمان‌های الهی و اجرای سنن وجود داشته است: لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجاً (مائده/ ۲۴۸).[۲]

بنابراین دین فطری ثابت و واحد است، اما آداب و احکام می‌تواند به مقتضای شرایط و خصوصیات امت‌ها متفاوت باشد. به این ترتیب، هم تحولات زمانی و بشری رعایت شده و هم اصول فطری، ثبات خود را در قالب تعالیم اصلی اعتقادی (توحید، نبوت و معاد) و دستورهای اساسی عملی (نماز، انفاق و ...) حفظ کرده است.

البته باید توجه داشت، هر چند محتوای اصلی معارف یکی است، اما سطح این معارف در ادیان مختلف متفاوت است. به عقیدهٔ ما عالی‌ترین سطح معارف در زمان پیامبر خاتم (ص) به دست ایشان دریافت شده و به بشر ابلاغ گردیده است. همچنین سنتی برتر و بالاتر از سنت ایشان وجود ندارد.

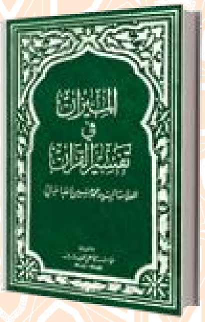

دین، فطری، ثابت و واحد است، اما آداب و احکام می‌تواند به مقتضای شرایط و خصوصیات امت‌ها متفاوت باشد. به این ترتیب، هم تحولات زمانی و بشری رعایت شده و هم اصول فطری، ثبات خود را در قالب تعالیم اصلی اعتقادی (توحید، نبوت و معاد) و دستورهای اساسی عملی (نماز، انفاق و...) حفظ کرده است

جمع‌بندی و نکات پایانی

نتایج بحث به شرح زیر است:

۱. فطرت حقیقتی ثابت و فراگیر عموم افراد انسان است.

۲. سعادت انسان درگرو تبعیت از طریقهٔ فطرت است.

۳. دین مطابق با فطرت، حقیقتی یگانه است که در قالب شرایع گوناگون در اختیار بشر قرار گرفته است.

۴. اصول کلی اعتقادی و عملی دین که مطابق با اصول و قوانین فطری است، اموری ثابت و غیرمتحول است.

۵. شرایع و احکام دین که در کلیات مطابق با فطرت است، در جزئیات متناسب با احوال امت‌ها و زمانهٔ آن‌ها می‌تواند متفاوت باشد.

۶. شرایع و احکام دین اسلام (دین خاتم) با توجه به سازوکار درونی آن‌که عقل را یکی از منابع احکام معرفی کرده و باب اجتهادی را به منظور تطبیق فروع با اصول و کشف احکام موضوعات جدید باز گذاشته از انعطاف لازم در انطباق با شرایط زمانی و مکانی تازه برخوردار است.

۷. جهل و افراط (به معنای خوب دانستن هر امر نوپدید و لزوم تبعیت از آن) و همچنین جمود و تفریط (به معنای مقدس دانستن ابزار و شرایط حاکم بر دوران گذشته) هر دو خطاست.

اما نکات پایانی: نخست آنکه یکی از شروط مهم انعطاف‌پذیری اسلام در قبال تحولات زمانه، توجه به روح حاکم بر قوانین دین است. به تعبیر استاد مطهری، اگر بخواهیم دربارهٔ اسلام و مقتضیات زمان قضاوت کنیم، تنها راه این است که با معارف اسلامی آشنا شویم، روح قوانین اسلامی را درک کنیم و نظام خاص قانون‌گذاری اسلامی را بشناسیم (مطهری، ۱۳۸۴، ج۱: ۱۶).

موضوع دیگر قلمرو عقل است و اینکه عقل به‌عنوان یکی از منابع دین اسلام تا چه حد میدان عمل دارد و در چه مواردی با محدودیت روبه‌روست. فقیهان اسلامی جملگی در مواردی که عقل به‌طور قطع و یقین مصلحتی را کشف کند، طبق قاعدهٔ ملازمه (کل ما حکم به العقل حکم به الشرع)، حکم عقل را حکم دین به شمار می‌آوردند. اما نکته اینجاست که احکام علاوه بر مصالح و مفاسد روشنی که بسا در متن دین هم به آن‌ها اشاره شده باشد، ممکن است از مصالح و مفاسد پنهانی هم برخوردار باشند که عقل به‌طور قطعی قادر به کشف آن‌ها نیست. از طرف دیگر، کشف ظنی عقل[۳] در خصوص مصالح و مفاسد و غالباً حجت شرعی تلقی نمی‌شود. این امر سبب می‌شود که به‌رغم جایگاه والای عقل، قلمرو آن محدود شود.

مطلب دیگر آنکه دنیای حاضر که با رنسانس آغاز شده و با پیشرفت‌ها و تحولات عظیم علمی و صنعتی به شکل کنونی در آمده، به‌طور اساسی با دنیای گذشته متفاوت است. مناسباتی که در روابط انسان‌ها و امور فرهنگی جامعهٔ بشری رخ داده است، به ما اجازه نمی‌دهد که به این امور ساده تنها در حد موضوعات مستحدثه نگاه کنیم و آن را در حد پیشرفت وسایل و ابزار زندگی فروکاهش دهیم.

با در نظر گرفتن این نکات می‌توان گفت هنوز حرف‌ها و سخنان تازه‌ای در اطراف موضوع مقاله، یعنی تعامل اسلام با مقتضیات و نیازهای زمان، جای طرح و بررسی دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. اشاره به حدیث معروفی که مرحوم کلینی آن را روایت کرده و مشتمل برگفت‌وگوی هشام بن الحکم و امام موسی بن جعفر (علیه‌السلام) است. در بخشی از این روایت آمده است :«ان لله علی‌الناس حجتین: حجة ظاهره و حجة باطنة، فاما الظاهرة فالرسل و الانبیاء و الائمة (ع) و اماالباطنة فالعقول» (اصول کافی، ج۱، کتاب‌العقل و الجهل، روایت ۱۲: ص ۱۹).

۲.برای توضیح بیشتر نک: طباطبایی، ۱۳۹۳، ج۵: ۳۵۲ ـ ۳۵۰.

۳. برای توضیح بیشتر درخصوص حجیت ظن مطلق، نک: المظفر، ۱۴۰۵، ج۲ ص۲۹ ـ ۲۶.

منابع

۱. مطهری، مرتضی (۱۳۸۴). اسلام و نیازهای زمان (ج۱). انتشارات صدرا. تهران.

۲. شیخ کلینی (بی‌تا). اصول کافی. ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی. انتشارات علمیه اسلامیه.

۳. مظفر محمدرضا (۱۴۰۵ ق). اصول‌الفقه. نشر دانش اسلامی.

۴. طباطبایی. محمد حسین (۱۳۹۳ ق). المیزان فی تفسیرالقرآن. مؤسسه (ال/الأعلمی للمطبوعات. بیروت.

در گفت‌وگو با مسعود وکیل، از مؤلفین کتاب‌های آموزش قرآن مدارس

صریح و شفاف با مسعود وکیل

یونس باقری

اشاره

مهندس **مسعود وکیل** از کارشناسان نام آشنا و دارای تجربهٔ ممتد در عرصهٔ آموزش قرآن کریم در کشور است. وی از ارکان اصلی مؤلفین کتاب‌های قرآن در وزارت آموزش‌وپرورش به‌شمار می‌رود (گرچه مدتی است بازنشسته شده است). او و آثار تألیفی‌اش را در مجامع قرآنی کشور می‌شناسند و کتابش با عنوان «آموزش مفاهیم»، به عنوان کتاب آموزشی مؤسسات قرآنی شناخته شده است.

وکیل به تناسب تربیت و سلوک قرآنی‌اش، حرفش را صاف و پوست کنده بیان می‌کند. با این حال سعی دارد شاخه‌های درخت سخنانش را طوری هرس کند که ضمن حفظ اصالت درخت کلام، برخی از تیغها که لازم نیست، دستِ دل‌هایی را نخراشد.

با ایشان دربارهٔ وضع آموزش قرآن کریم صحبت کردیم. او با توجه به سابقه‌اش در آموزش‌وپرورش، به صورت مستقیم به آموزش قرآن نپرداخت، بلکه آموزش قرآن را در پهنا و چشم‌انداز وسیع آموزش درس‌های گوناگون دید و همه را بر سفرهٔ وضعیت عمومی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و اقتصادی و خانوادگی جامعه پهن کرد. آن وقت بین معدل رویکرد و کارکرد جامعه و مدیریت ارشد و کلان آموزش‌وپرورش پیوند به وجود آورد و نتیجه گرفت که وضعیت آموزش قرآن در مدارس همچون حال و روز سایر دروس، از یک‌سو به اوضاع مدیریت کلان وزارتخانه ربط دارد و از دیگرسو این وضعیت در ظرف بزرگ جامعهٔ کشوری در حد انتظار است. در ادامه متن گفت‌وگو را بخوانید:

● **جناب مهندس وکیل گفت‌وگو را با این پرسش کلی آغاز کنیم: جناب‌عالی وضعیت آموزش قرآن را در آموزش‌وپرورش چطور ارزیابی می‌کنید؟**

○ بسم‌الله الرحمن الرحیم. تشکر می‌کنم که فرصتی فراهم شد تا در این زمینه بتوانم نظرم را برای مخاطبان محترم مجلهٔ رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی تشریح کنم. سؤال شما خیلی کلی است. آیا انتظار دارید که بنده هم کلی پاسخ بدهم؟

● **نـه! می‌خواهیم شـما تحلیـل بفرماییـد و به نقـد وضعیت موجـود در آموزش قـرآن کریم در سـطح آموزش‌وپـرورش کشـور بپردازید.**

○ وقتـی وضعیـت آموزش قرآن را به عنـوان یک درس می‌بینیـم، باید آن را در کنار جدول درس‌های آموزشی مـدارس قـرار دهیـم؛ یعنـی درس‌هـای دینـی، ریاضی، عربی، علـوم، فیزیک و... یـک درس آموزشـی هم قرآن اسـت. آن وقـت بایـد به بررسـی موقعیـت و وضعیت آن بپردازیم.

زمانـی بـه فراتـر از این وضـع می‌نگریم و این پرسـش مطـرح می‌شـود: مجموعـه فعالیت‌هایـی کـه در وزارت آموزش‌وپـرورش در ارتبـاط بـا قـرآن وجـود دارنـد و بخش‌هـا و نهادهایی بـرای پیگیـری ایـن فعالیت‌هـا داریـم، آیـا در مجمـوع در جهـت اهـداف آمـوزش قرآن حرکـت می‌کنند؟ هدف هـم می‌تواند دو نوع باشـد: اول هدف‌هـای مکتـوب و رسـمی و دو دیگـر اهـداف مـورد انتظار.

خیلـی از مطالبـی کـه دربـارۀ آمـوزش قـرآن در آموزش‌وپـرورش مطـرح اسـت، بـه تحقق اهـداف مورد انتظـار بـاز می‌گـردد. ایـن نکتـه را می‌تـوان درجامعه و نـزد مسـئولان ارشـد نظام جمهوری اسـلامی مشـاهده کـرد. شـما بـه کـدام بخـش نظـر دارید؟

● **مـا فقـط می‌خواهیـم بـه آمـوزش قـرآن در سـاعات رسـمی آن در سـطح وزارت آمـوزش وپـرورش بپردازیـد.**

○ متوجـه هسـتم. خیلـی خلاصـه عـرض می‌کنـم: کمیت سـاعت رسـمی آموزش قرآن بحثی جدا دارد، اما برونـداد آن چیزی شـبیه به برونداد سـایر دروس اسـت. فکـر می‌کنـم نتیجـۀ دروس ریاضـی، فارسـی، فیزیک، دینی و... در دورۀ ابتدایی یا در دورۀ اول متوسـطۀ کشـور براسـاس برنامۀ رسـمی، با معدل درس قـرآن در همین دوره‌هـا و در همـان سـطح نزدیک به هم اسـت و خیلی فرق نمی‌کند. البته در دورۀ متوسـطۀ دوم بحث دیگری مطرح اسـت.

● **دانش‌آمـوزی در وضـع بی‌سـوادی مطلـق وارد دورۀ ابتدایـی می‌شـود و بعـد از چهـار یـا پنـج سـال، خوانـدن و نوشـتن را یـاد می‌گیرد و می‌توانـد املایـی را کـه می‌گویند، بنویسـد. در درس ریاضـی تقریبـاً چهـار عمـل اصلـی را یـاد می‌گیـرد. در درس علـوم، چیزهایـی را می‌شناسـد و می‌توانـد کارهایی انجـام دهد اما آیـا به جرئـت می‌توانیم بگوییـم، نتیجۀ آموزش قرآن در دبسـتان بعـد از چهار پنج سـال همان نتیجـۀ آموزش فارسـی اسـت؟ یا مثـل آموزش ریاضی اسـت؟**

○ بـا «جرئـت حـرف زدن» کـه موردنظـر شماسـت، مسـتلزم داشـتن اطلاعات دقیق و ریز اسـت. اما نتیجۀ درس قرآن شـبیه نتیجۀ دروس دیگر اسـت، با ملاحظۀ تفاوت‌هایـی کـه در این میان وجـود دارد. زبان فارسـی، زبـان مادری، ملی و رسـمی ماسـت. زمینـۀ برنامه‌ریزی رسـمی و اجرایـی کـه بـرای آمـوزش زبـان فارسـی در مـدارس وجـود دارد از یکسـو، و زمینـۀ اجتماعی و طبیعی که دربارۀ زبان فارسـی داریم از دیگرسـو سـبب می‌شـود، آموزش فارسـی با آموزش قرآن متفاوت شـود.

بـا ایـن حـال و بـا وجـود ایـن تفاوت‌هـا، نوشـتن (مثلاً در حـد املاء یا انشـا کـه بتوانند جملاتی بنویسـند) یا صحبتـی بکنند یا مطلبـی را بخوانند، بـه نظر بنده بین معـدل ایـن دو درس (آمـوزش زبـان فارسـی و قـرآن) و دیگـر دروس خیلـی تفـاوت وجود نـدارد. شـاهد عرض بنـده بـه برخـی از ارزیابی‌هـا متکـی اسـت براسـاس ارزیابی‌هایـی کـه مجموعه‌هـای بین‌المللـی دربـارۀ ریاضیـات، فارسـی و علوم انجـام داده‌اند با کمال تأسـف وضعیـت مـا خیلی مطلوب نیسـت.

به نظر بنده بین معدل این دو درس (آموزش زبان فارسی و قرآن) و دیگر دروس خیلی تفاوت وجود ندارد. شاهد عرض بنده به برخی از ارزیابی‌ها متکی است براساس ارزیابی‌هایی که مجموعه‌های بین‌المللی دربارۀ ریاضیات، فارسی و علوم انجام داده‌اند با کمال تأسف وضعیت ما خیلی مطلوب نیست

● **خلاصـۀ کلام این اسـت که آمـوزش قرآن هم وضعیـت خوبی نـدارد. زیـرا فرمودیـد، آموزش قـرآن نیز مثل آموزش سـایر دروس اسـت.**

○ بلـه، ایـن وضع منبعـث از کل نظـام آموزش‌وپرورش ماسـت. البتـه در اینجـا مـا به اهـداف تربیتی و آرمانی نمی‌پردازیـم یـا مـورد توجه ما در این گفت‌وگو نیسـت، بلکـه بـه همـان اهـداف ملمـوس و قابـل رسـیدن در علـوم، در ریاضی، تاریخ، جغرافیـا و مثـل این‌ها توجه داریـم. اگر در کل کشـور معـدل بگیریم، آیا دربـارۀ این معـدل، مسـئولان آموزش‌وپرورش چیزی شـبیه به این گفته‌انـد کـه بـا عنایت به وضعیـت موجود خوب اسـت و قابـل دفاع؟!

بـه عبارت دیگر، با توجه به انتظـار اجتماعی که وجود دارد و مـا نمی‌توانیم نسـبت بدان بی‌تفاوت باشـیم، این انتظـار با وضعیـت موجـود در آموزش‌وپرورش بـرآورده نخواهد شـد. مگر اینکـه اتفاق خاصی بیفتـد یا کارهای ویژه‌ای انجام شـود. اگر بدان برسـیم و بپرسـید، توضیح خواهم داد.

● **بـا توجـه به این برداشـت و براورد شـما، چرا نتایج حاصـل از آموزش قـرآن و دروس دیگر در دورۀ ابتدایی ضعیف اسـت؟**

○ جامعـۀ مـا از نظر اقتصـادی، قانون‌گرایی، پیشـرفت و توسـعه نمـره‌ای دارد و همین‌طـور در زمینـۀ اخـلاق اجتماعـی، اخـلاق دینـی، اخلاق سیاسـی و... .

● **اگـر بخواهیـم این‌طـور تحلیل کنیم کـه راه بـه جایـی نمی‌بریم!**

○ من می‌خواهم بگویم، نمی‌شود که جامعهٔ ما از نظر اقتصاد، بهداشت، روابط اجتماعی، روابط خانوادگی، پایداری نهاد خانواده در جامعه و موارد دیگر، معدل کل ۱۰ یا ۱۲ داشته باشد، ولی معدلش در آموزش‌وپرورش ۱۸ باشد؛ نمی‌شود! به نظرم، در جامعه‌ای که در آن نمرهٔ پدران، مادران، مدیران دستگاه‌های گوناگون و کارشناسان، و به‌طور کلی نمرهٔ اکثر عناصر جامعه در این زمینه ۱۰ یا ۱۲ است، نمی‌توان از دانش‌آموزانی که از نظام آموزش‌وپرورش این جامعه بیرون می‌آیند، انتظار داشت نمرهٔ آن‌ها برای مثال ۱۵ یا ۱۷ بشود. به نظر بنده امکان ندارد.

مثالی می‌زنم: تصور کنید اگر اکثر خانواده‌های ما اهل نماز نباشند ـ فرض است در مثل مناقشه نیست ـ و نهادهایی مثل ستاد اقامهٔ نماز، صداوسیما و مساجد برنامه‌هایی را دارند برای نماز که جوانان اجرا کنند، در این صورت راندمان فعالیت و تلاش این نهادها چقدر خواهد شد به نظرم عاملی که در بررسی‌های برونداد آموزش قرآن در کشور مغفول می‌ماند، فقر توانایی‌های قرآنی کل جامعه است. این فقر از طریق خانواده‌ها یا مدیران و امثالهم به بخش‌های اجرایی سرایت می‌کند. از این‌رو در امکانات آموزشی ما چنین توانی موجود نیست که با وجود این وضعیت عمومی در نهاد خانواده، بتواند در ۷۰ درصد یا بیشتر از این میزان دانش‌آموزان ما شاخص‌های ممتازی در زمینهٔ آموزش قرآن پدید آورد. عملی نیست.

● با این حرف جناب‌عالی می‌توانیم همین‌جا گفت‌وگو را تمام کنیم ولی ما تبادل‌نظر می‌کنیم و آموزش قرآن را در بوتهٔ نقد قرار می‌دهیم. می‌دانیم که فعالیت‌های ستادی آموزش‌وپرورش به تغییر برنامه و تدوین طرح‌های بالادستی منجر شد. آیا در برنامه‌ها و طرح‌های جدید پیش‌رو، تغییراتی در زمینهٔ آموزش قرآن لحاظ کرده‌اند تا بتوان امیدوار بود، زمینه‌های تغییر به وجود آید؟ اگر چنین است این تغییرات چیست؟

○ بله چنین است، ولی بشرطها و شروطها! اگر بخواهیم در درس قرآن با روال‌ها و چارچوب‌های متعارف آموزش‌وپرورش کار کنیم، جواب واقعی (و نه جواب آرمانی) و جواب واقع‌گرایانه این است که هیچ اتفاق غیرمنتظره‌ای نمی‌افتد. یعنی با حرکت در روالی که برای تربیت معلم و برای نظارت بر آموزش دروس و... موجود است، نمی‌توانیم به جایی برسیم.

نکتهٔ مهم این است که درس‌هایی مثل قرآن و دینی از ظرفیت تاریخی در آموزش‌وپرورش برخوردار نیستند... اعتقاد دارم، قوی‌ترین بخش اجرایی در آموزش‌وپرورش معاونت آموزشی این وزارتخانه است. معاونت آموزشی آموزش‌وپرورش، رکن و بدنهٔ اصلی و قدیمی‌ترین بخش این وزارتخانه به حساب می‌آید. ما در اینجا نسبت به سایر بخش‌ها تجارب ذخیره شدهٔ ارزشمندی داریم.

از این‌رو، وقتی نظام آموزشی به صورت طبیعی و معمول کار می‌کند. تقریباً در موضوع‌های با سابقه‌تر، مثل آموزش زبان فارسی، آموزش ریاضی و علوم موفق‌تر عمل می‌کند. البته انتظارات اجتماعی هم در این عرصه خیلی تأثیر دارند. یعنی اگر بچه‌ها قرآن یاد بگیرند، خانواده‌ها خوش‌حال می‌شوند، اما اگر فارسی و ریاضی یاد نگیرند، ناراحت می‌شوند و می‌آیند اعتراض می‌کنند که: چرا باید بچه‌های ما این درس‌ها را یاد نگیرند؟! در دوره‌های بالاتر و مثلاً در امتحان کنکور، حساسیت نسبت به فراگیری یا عدم فراگیری دروسی مثل ریاضی، فیزیک و فارسی بیشتر می‌شود. لذا خواست و انتظار اجتماعی کمک می‌کند تا مسئولان به بخش‌های متعارف یا خودی‌تر در آموزش‌وپرورش بیشتر برسند، اما درس‌هایی مثل قرآن از این بعد نیز دچار بی‌مهری‌اند. با آنچه که در وضع کنونی دنیا و در ایران، سلامت جسمانی خیلی مورد توجه است و در زمرهٔ مطالبهٔ اجتماعی و خانواده‌ها درآمده است، با این وصف آیا درس تربیت‌بدنی در آموزش‌وپرورش در وضعیت مناسب قرار دارد؟ به یقین چنین نیست.

پس اجازه بدهید خلاصه کنم: توان و امکانات آموزش‌وپرورش همین است که عرض شد. اینکه شما می‌فرمایید، مصاحبه تمام والسلام! یا اینکه می‌پرسید: نمی‌توان کار دیگری انجام داد؟ جواب بنده مثبت است و می‌گویم می‌شود کار دیگر و خاصی انجام داد، اما این کار خاص ابتدا به شناخت و عزم جدی نیاز دارد. بنده اخیراً هم در گفت‌وگوی تلویزیونی عرض کردم، تا آنجا که خودم سراغ دارم، مدیران ارشد آموزش‌وپرورش از ابتدای انقلاب تاکنون، از توفیقات قرآنی در این وزارتخانه قطعاً خوش‌حال می‌شوند با این حال آن عزم جدی و شناخت کارشناسانه و دقیق وجود ندارد؛ به‌ویژه که بخشی از آن عزم به شناخت باز می‌گردد. ضمن اینکه ما الگوی مشخصی هم نداریم. یعنی معلوم نیست از یک دانش‌آموز فارغ‌التحصیل در زمینهٔ یادگیری قرآن چه چیزی می‌خواهیم. زیرا بسیاری از مدیران ارشد، از داشتن توانایی‌ها و شایستگی‌های قرآنی محروم‌اند. این یک دلیل، دلایل دیگری هم دارد.

● یعنی شما می‌فرمایید آموزش قرآن دغدغهٔ مدیران وزارتخانه متبوعش نیست، بلکه درس قرآن در حاشیهٔ دروس دیگر قرار گرفته است.

مدیران ارشد آموزش‌وپرورش از ابتدای انقلاب اسلامی تاکنون، از توفیقات قرآنی در این وزارتخانه قطعاً خوش‌حال می‌شوند با این حال آن عزم جدی و شناخت کارشناسانه و دقیق وجود ندارد؛ به‌ویژه که بخشی از آن عزم به شناخت باز می‌گردد. ضمن اینکه ما الگوی مشخصی هم نداریم. یعنی معلوم نیست از یک دانش‌آموز فارغ‌التحصیل در زمینهٔ یادگیری قرآن چه چیزی می‌خواهیم

○ تقریباً همین‌طور است. در این زمینه عزم جدی وجود ندارد. هر نظامی کارهای معمولی‌اش را انجام می‌دهد و ممکن است خوب، متوسط یا ضعیف باشد. اما انجام کار خاصی حتماً عزم مدیران ارشد را می‌طلبد. حتماً باید حرکت از بالا به پایین باشد تا نتیجهٔ درخوری داشته باشد.

● عزم مورد نظر شما به شخصیت مدیران بازمی‌گردد یا با عواملی دیگر مثل وضع اقتصادی ارتباط دارد؟

○ مسائل اقتصادی هم هست، ولی به نظر من به‌ویژه در مورد قرآن، می‌توانیم مشکل اقتصادی نداشته باشیم. به همان نبود عزم و اراده باز می‌گردد. ببینید که در ۱۵ تا ۲۰ سال اخیر کدام مسئول اصلی، برنامه‌ای جدی و کارساز ارائه داده و آن را اجرا کرده و در دورهٔ اجرا در پی رفع نواقص و مشکلات برنامه رفته است؟ یا اعلام کند که مثلاً وضعیت نیروی انسانی ما در یک دورهٔ ۵ ساله، ۷ ساله یا ۱۰ ساله باید از وضع «الف» به وضعیت «ج» برسد یا حداقل ورودی‌های جدید نیروی انسانی با توانایی مشخص وارد آموزش‌وپرورش خواهند شد؟ برنامه‌ای هم برای آموزش نیروهای موجود تدارک شده است؟

ما در دروس آموزش‌وپرورش، از جمله درس قرآن، سه رکن اصلی داریم: یکی برنامهٔ درسی است. یعنی چه؟ برنامهٔ آموزشی ما چیست؟ که شامل محتوا، کتاب‌های درسی و اهداف می‌شود. دوم نیروی انسانی مجری برنامهٔ آموزشی و رکن سوم مدیریت آموزشی است.

اگر به طور نسبی برنامهٔ آموزشی خوب و نیروی انسانی خوبی در اختیار داشته باشیم، باید آن نیروی انسانی خوب را برای اجرای برنامهٔ خوب به کار بگیرند. در بسیاری از طرح‌های قرآنی یا دروس دیگر که ارزشیابی شده‌اند و مورد ارزشیابی جانبی هم قرار گرفته‌اند این نتیجه به‌دست آمده است که زمان آموزش قرآن را به دروس دیگر اختصاص می‌دهند. چند سال پیش در دفتر تألیف، گزارش از تحقیق در درس ریاضی توسط خانم **بخشی‌زاده** ارائه شد. طبق یافته‌های این تحقیق ـ که معلم و مدیر مدرسه می‌گویند ـ برای اینکه درس ریاضی کنونی (دوم ابتدایی) به شکل مطلوب ارائه شود، حتماً باید از ساعات تدریس دروس دیگر استفاده کند و این کار را می‌کنند. یعنی به نفع ریاضی در ساعات تدریس درس‌های دیگر تصرف می‌کنند. در حقیقت فداشدگان اصلی درس ریاضی، دروس قرآن، ورزش، و... هستند.

ما در دروس آموزش‌وپرورش، از جمله درس قرآن، سه رکن اصلی داریم: یکی برنامهٔ درسی است. یعنی چه؟ برنامهٔ آموزشی ما چیست؟ که شامل محتوا، کتاب‌های درسی و اهداف می‌شود. دوم نیروی انسانی مجری برنامهٔ آموزشی و رکن سوم مدیریت آموزشی است

● شما معدل عملکرد آموزش‌وپرورش را در تمام دروس مثلاً ۱۰ می‌دانید و اضافه می‌کنید، در این آموزش‌وپرورش با این معدل، نمی‌توانید انتظار معدل ۱۵ برای قرآن داشته باشید.

○ بنده باور محکم به این نظر دارم.

● در این مورد با شما موافقم، اما ...

○ اما گویا می‌خواهید بپرسید: چرا کل آموزش‌وپرورش این‌طوری است، در حالی‌که بخش‌های موفقی مانند صنعت و پزشکی هم داریم. این موضوع از حوزهٔ آنچه ما درباره‌اش صحبت می‌کنیم خارج است. خلط اینجاست که می‌گویید چرا معدل آموزش‌وپروش باید ۱۰ باشد، در حالی که معدل حوزهٔ پزشکی و برخی از دیگر حوزه‌ها بالاتر از ۱۵ است؟

● اجازه بفرمایید! با معدل ۱۰ آموزش‌وپرورش در آموزش دروس، چه اتفاقی می‌افتد که ناگهان در دانشگاه و بعد از آن در برخی حوزه‌های مهم، مثل پزشکی، صنعت و امور نظامی، تحولی به وجود می‌آید؟

○ توجه کنید به این نکته: مگر چند درصد فارغ‌التحصیلان مدارس ما جذب دانشگاه، آن هم جذب رشته‌های مؤثر می‌شوند؟ نکتهٔ دیگر موردنظر شما این است که اگر وضع چنان باشد که بنده می‌گویم، نباید حتی در این بخش‌ها نیز نتیجهٔ کار رضایت‌بخش باشد. اتفاقاً اگر این دو مورد را کنار هم بگذارید، باز به آنچه بنده بیان کردم، می‌رسید. یعنی مگر چند درصد فارغ‌التحصیلان پزشک می‌شوند؟ یا چند درصد تحصیل‌کردگان مدارس و دانشگاه‌های شما مهندس و اقتصاددان‌اند.

● خیلی!

○ این نسبت به کل جامعه زیاد نیست! اما شما دارید دربارهٔ قرآن، به سواد عمومی کل جامعه توجه نشان می‌دهید و به دلایل مختلف، شاید نظام به بخش‌های موردنظر شما رسیدگی بیشتری کرده است یعنی قابل قبول است که به بخش نظامی به دلیل حفظ امنیت ملی توجه ویژه‌ای شود یا در بخش پزشکی همین‌طور که به حفظ امنیت سلامتی فرد فرد جامعه باز می‌گردد.

● ما وقتی برای علت‌یابی چرایی توفیق کمتر در درس آموزش قرآن کریم سراغ برنامه‌ریزان و مؤلفان می‌رویم، مجریان برنامه‌ها را مقصر می‌دانند و انگشت اشاره را به سمت مدیران مدارس می‌گیرند. سراغ مدیران که می‌رویم،

معلمـان را مقصـر می‌داننـد. معلمـان هـم بـه نارسـایی‌های کتاب‌هـای تألیفـی می‌پردازنـد. عـرض بنده این اسـت که هـر کـدام دیگری را مقصـر می‌دانـد. ما نمی‌خواهیـم به ایـن موارد بپردازیـم، ولی سـؤال ما به حـوزهٔ تصمیم‌گیری بـاز می‌گـردد کـه جناب‌عالـی در ایـن حـوزه فعالیـت کرده‌اید و تجربه دارید. شـما به عنوان مؤلـف کتـاب درسـی قـرآن و برنامه‌ریـز برای اجرای آموزش ایـن درس، بفرمایید برنامهٔ قصد شـده را با عنایت به شـناختی کـه دارید و بیان کرده‌ایـد، چقدر منطبـق با واقعیـات موجود در آموزش‌وپـرورش می‌دانیـد؟ و روشـن‌تر بگویم، چطـور کار خودتان را نقـد می‌کنید؟

○ ابتدا بـه کلام شـما بپـردازم کـه فرمودید سـراغ هر کـس می‌رویـم، مشـکل را گـردن دیگـری می‌انـدازد. متأسـفانه ایـن روال عمومی جامعه اسـت کـه هر کس بـه اصطـلاح تـوپ را در زمین دیگـری می‌انـدازد. برای جلوگیـری از این کار پیش‌بینی‌هایی شـده که از جملهٔ آن‌هـا ایجـاد ارتبـاط و هماهنگـی مسـئولان اصلی این بخش‌ها با هم اسـت. یعنی مسـئول ارشـد برنامه‌ریزی با مسـئول ارشـد نیـروی انسـانی و معاونان وزیـر با هم به‌طـور مدام ارتباط داشـته باشـند و کارهـا را هماهنگ انجـام بدهنـد و پیـش ببرند. بنـده در طـول دورانی که افتخـار خدمـت داشـته‌ام، بـه موضوع ایجـاد ارتباط و هماهنگـی همـواره توجه کـرده‌ام و همواره بـرای ایجاد ارتبـاط بین دفاتر پیشـگام بـوده‌ام. تا به جـای انداختن مشـکلات به گردن هم، بتوانند مشـکلات را بشناسند و درصـدد رفـع آن‌هـا برآیند. به ویژه در پنج شـش سـال اخیر، سـازوکار کارآمد و پرقدرتی برای حل این مشـکل بـه وجود آوردیم. متأسـفانه با وجودی که امکانات قابل توجهـی هم برای رفع مشـکلات فراهم شـد، امـا از این سـازوکار اسـتفاده نکردند. اگر بنده در خدمت شـما به نبـود عزم نزد مدیران ارشـد انگشـت می‌گـذارم، تا حد زیـادی مبتنـی بـر تجربه‌هایـم در همین سال‌هاسـت. زیـرا از امکان فراهم آمده، اسـتفاده نشـد.

بـه پرسـش موردنظرتان برسـم. ما در تهیـهٔ برنامه، به ویـژه بـرای دورهٔ ابتدایی، از باسـابقه‌ترین کارشناسـانی دعـوت بـه همـکاری کرده‌ایـم کـه کاملاً بـا وضعیت دوره و معلمان آشـنایی داشـتند. این کارشناسان سوای اینکـه در بخش تخصصی قرآن کارشـناس بودنـد، در تولیـد ایـن برنامه از ابتدا سـهیم بودنـد. خوش‌بختانه از ابتـدای زمانـی کـه آمـوزش قـرآن وارد دورهٔ ابتدایی آن هم با شـرایط خاص شـد، همه سـاله برنامهٔ جدید قرآن ارزیابی می‌شـد و نتایج را پس از استخراج روی محتوای کتـاب اعمـال می‌کردیـم. ایـن کار فرصت خوبـی برای متناسب‌سـازی آمـوزش قـرآن بود. و ما عـلاوه بر کتاب دانش‌آمـوز، کتـاب راهنمـای معلـم، لوح‌های فشـرده و دیگـر امکانـات آموزشـی جانبی را تهیـه می‌کردیم.

بیاییـم ایـن کتاب‌هـا و برنامهٔ مـورد نظـر را در اختیار کارشناسـان آموزش عمومی قرآن قرار بدهیـم و از آنان بپرسـیم: «اگـر ایـن کتاب‌هـا را بـا توجه بـه محتوای موجـود، در مـدت شـش سـال، حداقـل دو سـاعت در هفتـه آمـوزش بدهیـم، آیا آموزش‌گیرنـده بـه اهداف قصـد شـده می‌رسـد یـا خیر؟

● **شـما پیش‌بینـی کرده‌ایـد کـه دانش‌آموزان در پایان سـوم ابتدایی بتوانند قرآن را بخوانند.**

○ چنیـن نیسـت. مـا در پایان پایهٔ ششـم ابتدایی پیش‌بینـی کرده‌ایـم کـه بچه‌هـا بتواننـد کل قـرآن را بـه صـورت شـمرده و آرام از روی رسـم‌الخط آموزشـی بخواننـد. بنـده اطمینـان دارم کـه اگـر بـه روشـی که در برنامـه آمـده آمـوزش قـرآن اجـرا شـود، بـه هـدف موردنظر دسـت می‌یابیـم. در این روش بـر این موضوع تأکیـد شـده که آموزگار پایه بایـد قـرآن را درس بدهد و نـه مربیـان تربیتـی یا مربیان خـاص. ایـن روش را به دلایلـی انتخـاب کردیـم. اینکه موفق بود یـا خیر. بحث دیگـری اسـت که به مشـکل موجـود در تمام طـرح باز می‌گـردد.

● **شـما آموزش مفاهیم قرآن کریـم را در برنامهٔ درسـی گنجاندیـد. به نظر جناب‌عالـی به هدف «درک معنا همـراه بـا خوانـدن قـرآن» چقدر دسـت یافته‌اید؟**

○ خوش‌بختانـه خودتـان در جریان ارزشـیابی صورت گرفتـه قـرار داریـد. در این مورد خاص، آقـای آنیت این تحقیـق را روی دانش‌آمـوزان پایهٔ دهـم انجـام داد. هر شـش صفحـه از قـرآن را در اختیار یـک دانش‌آموز قرار دادیـم. ایـن ارزشـیابی هـم خوانـدن و هم فهمیـدن یا درک مفاهیـم قـرآن را می‌سـنجید. یعنـی قـرآن ۶۰۰ صفحـه‌ای را بیـن ۱۰۰ دانش‌آمـوز تقسـیم کردیـم و بدیـن ترتیـب از ۱۰۰ دانش‌آمـوز که به صـورت اتفاقی انتخـاب شـده بودند، ارزشـیابی به عمل آوردیم. اسـناد آن موجـود اسـت و گـزارش آن در مجلهٔ رشـد آموزش قـرآن نیز چاپ شـد.

نتیجـهٔ ارزشـیابی به یـک معنـا فراتر از حـد انتظار مـا بـود. دانش‌آمـوزان حاضـر در ایـن ارزشـیابی در خوانـدن صفحه‌هایـی کـه در اختیارشـان قـرار گرفـت، ۷۰ تـا ۸۰ درصـد (دقیـق بـه یـاد نـدارم) از خـود توانایـی نشـان دادند. یعنـی صفحه‌هـای قرآن را درسـت خواندنـد و حـدود یک‌سـوم، عبـارات ایـن صفحه‌هـا را معنـا کردنـد.

● **دانش‌آموزان را چطور انتخاب کردید؟**

○ از چهـار منطقـهٔ شـمال، جنـوب، شـرق و غـرب به صـورت تصادفـی ۱۰۰ دانش‌آموز را انتخـاب کردیم که

بیاییم این کتاب‌ها و برنامهٔ مورد نظر را در اختیار کارشناسان آموزش عمومی قرآن قرار بدهیم و از آنان بپرسیم: «اگر این کتاب‌ها را با توجه به محتوای موجود، در مدت شش سال، حداقل دو ساعت در هفته آموزش بدهیم، آیا آموزش‌گیرنده به اهداف قصد شده می‌رسد یا خیر؟

۵۰ نفر پسر و ۵۰ نفر دختر بودند.

● اما برداشت عمومی جامعه این است که به بچه‌ها در آموزش‌وپرورش قرآن یاد نمی‌دهند.

○ نفی نمی‌کنم، ولی قبول ندارم. نکته این است که اگر همین آزمونی که ما از دانش‌آموزان پس از پایان دورهٔ متوسطه اول گرفتیم، با یک فاصلهٔ یکی دو ساله یا کمتر مثلاً هشت ماهه گرفته می‌شد، به احتمال زیاد نتیجه‌اش را که شرح دادم، نداشت. مشکل موجود در همهٔ درس‌ها، از جمله در درس قرآن، این است که ممارست و تمرین مستمر ندارند. زبان فارسی فرق دارد، زیرا زبان مادری و رسمی است و همگان در تمام شب و روز با آن سروکار دارند. با آن می‌نویسند، حرف می‌زنند و می‌خوانند. ولی قرآن که چنین موقعیتی ندارد. حتی خواندن قرآن از روی آن، چه برسد به فهم و ترجمهٔ آن. قطعی است که در این زمینه حفظ توانایی کسب شده به استمرار در آموزش و مطالعه (قرائت) نیاز دارد.

برای ایجاد و افزایش این توانایی، هدف انس با قرآن را در آموزش قرآن مدارس قرار دادیم. ولی خب این هدف در سایهٔ امور دیگر و شاید مشکلات قرار گرفته و در حد قابل قبول و انتظار محقق نشده است.

● شورای‌عالی انقلاب فرهنگی، مسئولیت آموزش عمومی قرآن را به وزارت آموزش‌وپرورش سپرده است. شما این مسئولیت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا کمکی به آموزش قرآن در آموزش‌وپرورش کرده است؟

○ اوایل صحبتم به عدم استفادهٔ درست از فرصت‌ها اشاره کردم، یکی همین‌جا بود. به نظرم در مجموع حق این فرصتی را که به آموزش‌وپرورش داده‌اند، ادا نکرده‌اند.

● آیا آموزش‌وپرورش نتوانست یا علتی بیرون از وزارتخانه داشت؟

○ مسئول اصلی و عمده خود آموزش‌وپرورش است و ربطی به بیرون ندارد. البته دلایل متفاوتی دارد که به یکی از آن‌ها اشاره می‌کنم: شاید در ابتدای کار به‌صورت قطعی متوجه نبودیم که بودجه و امکانات اختصاص یافته، آفت جان همین کار می‌شود. زیرا قبل از اینکه تشکیلات جدید بتواند خودش را بشناسد، به توانایی‌ها و ضعف‌هایش اشراف بیابد، و دارای فهم درست از ظرفیت جدید بشود، بودجه رسید. در حالی که می‌باید از ارتباطی که بین آموزش‌وپرورش و نهادهای قرآنی خارج از آن، مثل سازمان دارالقرآن، مؤسسات قرآنی و بسیج وجود دارد، بتواند برای برنامه‌ریزی جامع و اجرای آن بهرهٔ کافی بگیرد. با آمدن بودجه کلان، همهٔ توجه‌ها به بودجه معطوف شد که چطور باید آن را توزیع کنند و همین موضوع، مانع رفتن آن‌ها به سمت کارهای اساسی شد.

● مقام معظم رهبری چند سال پیش در جمع معلمان فرمودند که قرآن در آموزش‌وپرورش حقیقتاً مهجور است، به نظر جنابعالی برای خروج قرآن از این مهجوریت کاری کردند یا نکردند؟ آیا می‌توانند به رهبری گزارشی ارائه بدهند که قابل دفاع باشد؟

○ آن مدیرانی که من می‌شناسم، به اندازهٔ کافی سند و مدرک دارند که گزارش مثبت بدهند سال‌ها پیش به این نتیجه رسیدم که یکی از توانایی‌های مدیران جامعهٔ ما این است که قادرند، به این پرسش‌ها خیلی خوب پاسخ بدهند. حرف مقام معظم رهبری حداقل می‌تواند دو معنا داشته باشد. یکی اینکه قرآن در برنامه‌ریزی کل آموزش‌وپرورش ما مهجور است که از بحث ما خارج است. دیگری این است که آموزش‌وپرورش در مدارس آیا موفق بوده یا نبوده است؟ آیا دانش‌آموزان با برنامهٔ آموزشی کنونی می‌توانند قرآن را بخوانند و بفهمند و با قرآن انس پیدا کنند؟ می‌توانم بگویم قرآن در عرصهٔ برنامهٔ آموزش قرآن مهجور است. تا اینجا فقط دربارهٔ همین مهجور حرف زده‌ایم.

حرف مقام معظم رهبری حداقل می‌تواند دو معنا داشته باشد. یکی اینکه قرآن در برنامه‌ریزی کل آموزش‌وپرورش ما مهجور است. دیگری این است که آموزش‌وپرورش در مدارس آیا موفق بوده یا نبوده است؟

● با ارتباطاتی که با دوستان معلم در حوزهٔ آموزش قرآن وزارت آموزش‌وپرورش در تهران و استان‌ها داشتیم، خودشان از اینکه گروه‌هایی از این معلمان به خوبی از عهدهٔ خواندن متن قرآن برنمی‌آیند، شکایت داشتند و دلگیر بودند. این مشکل ابتدایی و اساسی چگونه باید رفع شود؟

○ موردی در ذهنم بود که می‌خواستم اگر نپرسیدید، بیان کنم. خوشبختانه شما به نکته‌ای پرداختید که به آن بحث نزدیک است.

من به کلیت نگاه و تلقی جامعهٔ قرآنی به آموزش عمومی قرآن در سطح کشور انتقاد دارم. یعنی با آن اهداف، رویه‌ها و تأکیدها و به‌طور کلی برنامه‌های مربوط، مشکل اساسی دارم. اولین هدف و مهم‌ترین هدف موجود که با «تمام مردم جامعه دست‌کم بتوانند قرآن را بخوانند»، با زمینه‌چینی‌های متداول، دست‌نیافتنی است. زیرا به جای اینکه ما بر مهارت خواندن کل قرآن پافشاری کنیم، باید همت خود را بر هدف دیگری معطوف سازیم. نمی‌گویم مهارت قرآن‌خوانی برای همگان بی‌فایده است، نه! فایدهٔ خود را دارد. اما بیش

و پیش از اینکه بر کسب این مهارت همگانی در جامعه تأکید کنیم، باید دنبال راهکارهایی برویم که به ایجاد ارتباط آحاد جامعه با قرآن منجر شود.

می‌دانید که از حدود ۵۰ سال پیش به این طرف، ما شاهد این اتفاق بوده‌ایم که همهٔ توجه‌ها به قرائت قرآن به سبک جدید معطوف شد که استادان بزرگی هم داشتِ و از کشورهای دیگر مثل مصر الگو می‌گرفتند. واقعاً حرکتی مفید و رو به جلو بود. ولی از نظر بنده، از همان ابتدا، احتمالاً مواردی در نظر پیشکسوتان و استادان عزیز ـ که خیلی از آنان به رحمت حق پیوسته‌اند ـ مغفول مانده بود و آن این نکته بود: ما چگونه باید مهارت فصیح و زیباخوانی قرآن را در مجموعه‌ای معنادار و معقول مطرح کنیم؟ در مصر اگر استادان بزرگ در مساجد و حتی در خیابان‌ها و میادین مجامع قرائت دارند که آثار خود را دارد. آنجا پیش‌زمینهٔ طبیعی دارد. یعنی زبان مردم عربی است. لذا مردم عادی و تحصیل‌کردگان به نسبت سواد عمومی خود از آنچه قاری می‌خواند، بهره‌ای می‌برند و همزمان با خواندن قاری، با آن ارتباط برقرار می‌کنند.

بلاتشبیه این مثال را می‌زنم. اگر خوانندهٔ خوش‌صدایی، غزلی از **حافظ** را در اینجا بخواند، شنوندگان با هر میزان سواد، خط و بهرهٔ خاص خود را می‌برند. ولی همین خواننده یا دیگری این کار را در جمع غیرفارسی زبان‌ها اجرا کند یا آن را پخش کند مخاطبان فقط از هارمونی بهره‌ای می‌برند، که غیر از آن. متأسفانه از این بخش هنگام ورود قرائت به سبک جدید قرآنی و تأثیرگذار در جامعه غفلت کردند. یعنی فکر نکردند که مخاطب و مستمع چگونه می‌تواند با متن آیات ارتباط برقرار کند و آن‌ها را بفهمد. لذا در این زمینه عقب‌ماندگی خاصی پیدا شد.

دیگرانی خواستند این نقص را برطرف کنند که یکی از این افراد، شخص مقام معظم رهبری است. ایشان هنگام اقامت در شهر مشهد، به این مورد توجه داشتند و ضمن تأیید این حرکت، اما بر درک معنا و ارتباط با قرآن نیز تأکید می‌کردند. با این حال دست‌اندرکاران به این مورد با تأخیر زمانی به نسبت زیاد رغبت نشان دادند و به نوعی محصول جامعهٔ قرآنی ما (ارزش‌هایش به جای خود) محصول ناقصی است.

خوش‌بختانه در حال حاضر نشانه‌هایی می‌بینم مبنی بر اینکه مدیران این بخش‌ها ضمن مواجه شدن با این سؤال، به فکر افتادند تا دریابند که آیا منظور از آموزش قرآن و تربیت قرآنی که برای آحاد جامعه لازم است، تربیت قاری و تربیت حافظ است، یا باید موضوع لازم‌تر و ضروری‌تری را در آموزش عمومی قرآن مطرح کنیم و همگان آموزش قرآن را به مثابهٔ تربیت قرآنی ببینند. این درک باید به تمام برنامه‌ریزان، مدرسان و قرآن‌آموزان تسری یابد.

اولین آموزه‌ها برای قرآن‌آموز باید ارزش قرآن، ارزش ارتباط با قرآن و ارزش سخنان خداوند در قرآن باشد. برای درک روشن این کلام، شما و خوانندگان مجله‌تان را در برابر این مسئله قرار می‌دهم: می‌دانیم که همه‌چیز ما محدود است. زمان، بودجه و دیگر امکانات محدودی داریم. اگر بخواهیم در زمان مشخصی آموزش را در دورهٔ ابتدایی شروع کنیم، کدام‌یک از موارد زیر اولویت و ارزش بیشتر دارد.

۱. آموزشی که به روخوانی بدون غلط کل قرآن منجر شود و دانش‌آموز تقریباً چیزی از قرآن نفهمد؟

۲. اکتفا به آموزش آیاتی یا بخش‌هایی یا سوره‌هایی از قرآن به کودکان (مثلاً آیه‌الکرسی) که برای آموزنده قابل فهم باشد و بتواند به سؤال‌های در حد فهمش پاسخ بدهد و به معرفی قرآن در همین حد بپردازد و بتواند همین مقدار را حفظ کند و بخواند؟ یعنی ظرف پنج تا شش سال ما باید بتوانیم، حلاوت قرآن و حلاوت سخنان خداوند را به کودک بچشانیم. آموزش اولیه باید این ویژگی‌ها را داشته باشد، نه اینکه آموزش اولیهٔ ما، خواندن کل قرآن را تعقیب کند.

به نظر شما کدام‌یک بهتر، مناسب‌تر، قابل دفاع‌تر و مفیدتر است؟ فکر می‌کنم بخشی از ناکامی‌های آموزش قرآن در کل کشور ناشی از نگاه تمامیت‌خواهی ولی ناقصی است که دربارهٔ آموزش قرآن داریم. باید این نگاه معقول‌تر و متعارف‌تر شود. می‌توانیم مطالب مفیدتری از قرآن را به قرآن‌آموزان منتقل کنیم. به علاوه، می‌توانیم ارتباط قرآن‌آموز را با قرآن برقرار کنیم که به تبع این شیوه، خواندن درست قرآن (که خیلی ارزشمند است) حاصل خواهد شد.

● **آیا باید علت درست نخواندن قرآن توسط گروهی از معلمان را در همین سخنان بیابیم؟**

○ دقیقاً! دوستان می‌گفتند: ما در دانشگاه آزاد به دانشجویانی که از مدارس آمده بودند و بلد نبودند قرآن بخوانند، خواندن قرآن را یاد دادیم. گفتم: آیا حاضرید از همین عده چند ماه بعد، امتحان روخوانی بگیرید تا ببینید که چقدر بلدند؟! باید در آموزش قرآن تجدیدنظر شود و متناسب با گروه‌های متفاوت اجتماعی، چیزی از قرآن را به آن‌ها یاد بدهیم که به درد خودشان و زندگی‌شان بخورد. تا آنان که احساس علاقه و نیاز بیشتری می‌کنند، بروند پی رفع نیازهایشان از قرآن کریم.

● **از اینکه در این گفت‌وگو شرکت کردید، متشکریم. امیدوارم شاهد اعتلای آموزش قرآن کریم در کشور باشیم.**

خوش‌بختانه در حال حاضر نشانه‌هایی می‌بینم مبنی بر اینکه مدیران این بخش‌ها ضمن مواجه شدن با این سؤال، به فکر افتادند تا دریابند که آیا منظور از آموزش قرآن و تربیت قرآنی که برای آحاد جامعه لازم است، تربیت قاری و تربیت حافظ است

مهارت‌ها و شیوه‌های معلمی

در بیان حجت‌الاسلام والمسلمین محسن قرائتی

اشاره

شیوه‌ها و مهارت‌های معلم می‌تواند بازدهی آموزش را بالا ببرد. بخش مهمی از موفقیت استاد و شیرینی کلاس به شیوۀ ارائۀ درس و مهارت‌های معلم مربوط است. این شماره مجله به برخی از شیوه‌ها و مهارت‌های مهم و لازم معلمین اشاره می کنیم.

۱. بهره‌گیری از تمثیل

از ساده‌ترین، فطری‌ترین و عمومی‌ترین شیوه‌های انتقال مطلب، استفاده از تمثیل و ضرب‌المثل است. بیان عوامل سعادت و شقاوت انسان در قالب تشبیه و تمثیل، شیوه‌ای قرآنی و از اصول تربیتی این کتاب آسمانی است و برای توجه، تفکر و تذکر مردم مفید است.[1] تمثیل، مسائل عقلی را محسوس و راه رسیدن به هدف را نزدیک می‌کند و مطالب را همگانی و لجوجان را خاموش می‌سازد. لذا قرآن از این روش بسیار استفاده کرده و به این موضوع اهمیت داده است. قرآن کریم سرشار از مثال‌های متفاوت و ساده‌ای است که مردم، با تفکر و دقت در آن‌ها می‌توانند متذکر یاد خدا شوند:

«و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون» (حشر/۲۱) و این مثال‌ها را برای مردم می‌زنیم، امید است که تفکر کنند.

«و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون» (ابراهیم/ ۲۵): خداوند برای مردم مثال‌ها می‌زند، امید است که متذکر شوند.

گاهی یک مثال کار چند صفحه کتاب و مدت‌ها زمان را می‌کند. به چند نمونه توجه کنید:

الف. گاهی می‌پرسند: آیا خدا به نماز ما نیاز دارد؟

پاسخ: اگر همۀ مردم رو به خورشید خانه بسازند، چیزی به خورشید اضافه نمی‌شود و اگر همۀ مردم پشت به خورشید خانه بسازند، چیزی از خورشید کم نمی‌شود.

ب. گاهی می‌پرسند: چرا افرادی که گناه بیشتری دارند، در رفاه‌اند؟

پاسخ: اگر قطره‌ای چای روی شیشه عینک شما بریزد، فوراً آن را پاک می‌کنید. اگر قطره‌ای چای روی لباس سفید شما بچکد، صبر می‌کنید تا به منزل بروید و لباس خود را عوض کنید. و اگر قطره‌ای روی قالیِ زیر پای شما بچکد، آن را رها می‌کنید تا مثلاً شب عید قالی را به قالی‌شویی ببرید. خداوند نیز با هرکس به‌گونه‌ای رفتار می‌کند و براساس شفافیت یا تیرگی روحش، کیفر او را به تأخیر می‌اندازد.»

ج. گاهی می‌پرسند: چگونه پاداش بعضی اعمال انسان، از حساب و شماره می‌گذرد؟

پاسخ: براساس روایات، هرچه تعداد نفرات در نماز جماعت بیشتر باشد، ثواب نماز بیشتر می‌شود؛ تا آنکه عدد افراد حاضر در نماز جماعت به ۱۰ نفر برسد که در آن صورت پاداش آن بی‌شمار می‌شود و مقدار آن را کسی جز خداوند نمی‌داند.

چنان‌که انسان با یک انگشت می‌تواند شماره تلفن بگیرد، با دو انگشت می‌تواند ظرف کوچکی را بلند کند، با سه انگشت کار بیشتری انجام می‌دهد، تا اینکه به ده انگشت برسد که در این صورت، دیگر کار انسان محدودیت ندارد و هر کاری بخواهد می‌تواند انجام دهد؛ به‌گونه‌ای که دیگر کارهایش قابل حساب و شماره نیست.

در این خصوص خوب است به کتاب‌هایی که در زمینهٔ تمثیل نوشته شده‌اند، مراجعه کرد و از تجربیات دیگران بهره برد.

۲. کوتاه و گزیده‌گویی

جملهٔ معروفی است که می‌گوید: «خیر الکلام ما قل و دل»: بهترین کلام آن است که کوتاه باشد و رسا. شاعر نیز در این‌باره می‌گوید:

کم گوی و گزیده گوی چون در
تا ز اندک تو جهان شود پر

کلمات کوتاه هم زود به ذهن وارد می‌شوند و هم دیر خارج می‌شوند. به علاوه، با گفتن مطالب طولانی وقت خود و دیگران را هدر می‌دهیم و با نوشته‌های طولانی، علاوه بر وقت، کاغذ، کتاب و امثال آن را هم تلف می‌کنیم.

در نامه‌های پیامبر اسلام و سایر ائمه(ع) فشرده‌گویی و کوتاه‌گویی کاملاً به چشم می‌خورد. خطبه‌های نماز جمعه‌ای که از پیشوایان معصومین(ع) نقل شده‌اند، بیش از دو سه صفحه نیستند. اسلام حتی به امام جماعت سفارش می‌کند که افراد ضعیف را مراعات کند و در نماز از خواندن سوره‌های طولانی بعد از سورهٔ حمد خودداری ورزد.

قرآن می‌فرماید: «الان خفف الله عنکم و علم اَن فیکم ضعفا» (انفال/ ۶۶): چون خدا در شما ضعف دید، به شما تخفیف داد.»

گزیده‌گویی در همهٔ زمان‌ها خوب است؛ به ویژه در زمان حاضر. امروز که مردم ساندویچ می‌خورند، نشان آن است که حوصلهٔ پختن ندارند یا آب‌میوه می‌خورند، زیرا حوصلهٔ جویدن هم ندارند! لذا در زمان ما که انتقال پیام‌های کوتاه از طریق شبکه‌ها و رسانه‌های مجازی با سرعت انجام می‌شود، متن‌های کوتاه پرطرفدارتر و متن‌های طولانی ملال‌آورترند.

البته کوتاه‌گویی حدی دارد و همان‌گونه که کلام نباید ملال‌آور باشد، نباید بسیار هم کوتاه باشد که در انتقال پیام، مشکل ایجاد کند. **امام علی(ع)** فرمودند: «خیرالکلام ما لایمل ولا یقل[۲]: بهترین کلام، کلامی است که هم ملال‌آور نباشد و هم خیلی کوتاه نباشد.»

کوتاه‌گویی حدی دارد و همان‌گونه که کلام نباید ملال‌آور باشد، نباید بسیار هم کوتاه باشد که در انتقال پیام، مشکل ایجاد کند. امام علی(ع) فرمودند: «خیرالکلام ما لایمل ولا یقل: بهترین کلام، کلامی است که هم ملال‌آور نباشد و هم خیلی کوتاه نباشد.»

۳. متنوع‌گویی

انسان موجودی تنوع‌طلب است؛ مهندسی عالم براساس تنوع است. در دنیا تنوع رنگ‌ها تنوع محصولات کشاورزی، تنوع نباتات و میوه‌ها با رنگ‌ها، مزه‌ها، بوها و شکل‌های مختلف، تنوع غذاها و... جلوه‌هایی از قدرت و حکمت خدای تعالی‌اند. همچنین در بهشت، باغ‌ها، چشمه‌ها، میوه‌ها، خوراکی‌ها و نهرها همه متنوع‌اند. تنوع و تعدد در باغ‌ها و نهرها «جنات، الانهار» (بقره/ ۲۵)؛ تنوع در میوه‌ها «فاکهة کثیرة» (زخرف/ ۷۳)، و «فی ظلال و عیون و فواکه مما یشتهون» (مرسلات/ ۴۲ـ۴۱)، و همچنین تنوع در نهرها «فیها انهار من ماء غیر آسن و أنهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من خمر لذة للشاربین و أنهار من عسل مصفی»[۳] و تنوع زمان (بامداد و غروب) که در بهشت وجود دارد «بکرة و عشیا»، همه و همه حکایت از تنوع‌طلبی بشر دارند.

در حوزهٔ تبلیغ و تعلیم‌وتربیت نیز باید از ابزار «تنوع» بهره جست. تنوع در شیوهٔ بیان و استدلال و آموزش، یکی از شیوه‌های ضروری و مفید برای ارشاد، هدایت و تربیت مردم است و راه پذیرش را بازتر می‌کند. باید حقایق به زبان‌های گوناگون گفته شوند و تکرار مطلب، متنوع و جذاب باشد و پیام‌ها در قالب‌های متنوع ارائه شوند؛ زیرا یکنواختی غالباً خستگی‌آور است.

تنوع در بیان، از شیوه‌های جدی قرآن کریم و از ابعاد اعجاز این کتاب آسمانی است. قرآن کریم بر این شیوه اصرار دارد:

- «و لقد صرفنا للناس فی هذا القران من کل مثل فابی اکثر الناس الا کفورا» (اسراء/ ۸۹): و همانا در این قرآن، از هر گونه مثال برای مردم آوردیم، ولی بیشتر مردم سرباز زدند و جز انکار کاری نکردند!
- «و کذلک نصرف الآیات» (انعام/ ۱۰۵): و بدین‌سان آیات را در شکل‌های گوناگون بیان می‌کنیم [تا وسیله هدایت شود، ولی کافران ایمان نمی‌آورند.]
- «قد فصلنا الآیات لقوم یذکرون» (انعام/ ۱۲۶): قطعاً ما آیات خود را برای قوم و گروهی که پند

می‌پذیرند، به تفصیل بیان کرده‌ایم.
در قرآن این تنوع بسیار به چشم می‌خورد. مثلاً در بحث خداشناسی، از شتر و آسمان سخن گفته است:
«افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت * و الی السماء کیف رفعت» (غاشیه/ ۱۸ـ۱۷): آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده؟ و به آسمان که چگونه برافراشته شده؟
در جای دیگر، توازن را مطرح کرده است: با این بیان که هم در آسمان‌ها میزان هست و هم شما باید در دادوستد خود میزان را مراعات کنید:
«والسماء رفعها و وضع المیزان * الا تطغوا فی المیزان * و اقیموا الوزن بالقسط و لا تخسروا المیزان»[۴]
گاهی خداوند به انجیر و زیتون کوچک قسم می‌خورد (والتین و الزیتون) و گاهی به خورشید بزرگ (والشمس)[۵] تنوع در کلمات، آیات، سوره‌ها، آهنگ و ریتم بیان، جاذبهٔ خاص خودش را دارد.
همچنین در احکام اسلام، عبادات انسان بر اساس ماه‌های قمری تنظیم شده است تا اگر مثلاً رمضان در سالی در فصل گرما واقع شد، در سالی هم در سرما باشد یا اگر مراسم حج در سالی به تابستان افتاد، در سال‌هایی هم به زمستان و پاییز منتقل شود. در نماز ما قیام و قعود، آهسته و بلند خواندن اذکار، اقامه در ساعات متفاوت، دعاهای متنوع و جملات گوناگون دیده می‌شود که همه نشانهٔ حکمت خداوند هستند.
بنده از روزهای اولی که کلاس داشتم، دقایق کلاس را به چند قسمت تقسیم می‌کردم: چند دقیقه‌ای یک مسئله شرعی می‌گفتم، دقایقی یک آیه تفسیر می‌کردم و دقایقی یک شبههٔ اعتقادی را جواب می‌دادم تا هم به همهٔ نیازها توجه کرده باشم و هم هر مخاطبی نکتهٔ موردنیاز خودش را به دست آورد[۶].

۴. دسته‌بندی مطالب

از اموری که در تدریس و تبلیغ مؤثرند، دسته‌بندی مطالب است. دسته‌بندی مطالب شبیه بسته‌بندی اجناس است که امروزه انجام آن در قالبی زیبا، کوتاه و قابل حمل، به‌عنوان یک صنعت شناخته می‌شود. با دسته‌بندی، هم استاد مطالب را راحت ارائه می‌کند و هم مخاطب آن را راحت‌تر می‌فهمد و مطالب در ذهنش بهتر جا می‌گیرد. دسته‌بندی نظم دادن به محتوا و مفاهیم است. به‌عنوان نمونه، اگر بخواهیم دربارهٔ تقلید صحبت کنیم، مسئلهٔ تقلید را این‌گونه دسته‌بندی می‌کنیم:
چهار نوع تقلید داریم:
الف. عالم از عالم؛
ب. جاهل از جاهل؛
ج. عالم از جاهل؛
د. جاهل از عالم.
سپس با دلیل توضیح می‌دهیم که سه نوع آن غلط و تنها نوع آخر صحیح است.[۷]
ما چهار رقم زن و شوهر داریم:
الف. هم‌فکر و هم‌گام در کار خیر، مثل پیغمبر و **خدیجه** یا امیرالمؤمنین و **فاطمه الزهرا**(س).
ب. هم‌فکر و هم‌گام در فساد، مثل **ابولهب** و همسرش که در سورهٔ «مسد» به آن‌ها اشاره شده است.
ج. شوهر در راه حق است و زن در راه باطل، مثل حضرت **نوح** و **لوط** و همسرانشان.
د. زن در راه حق و شوهر در راه باطل، مثل **آسیه** و **فرعون**.
نمونه‌های سوم و چهارم را در «سورهٔ تحریم» می‌توانیم پیگیری کنیم.

۵. دو طرفه کردن کلاس

کلاس یکطرفه‌ای که در آن استاد متکلم وحده باشد و دانشجو مستمع، کلاسی بی‌نشاط، خسته‌کننده و کم‌ثمر است. اگر تدریس و کلاس‌داری طرفینی باشد، ذهن مخاطب فعال، خستگی کمتر، و نشاط بیشتر می‌شود.
منطق گفت‌وگو منطقی است که در آیات قرآن کریم، بارها به آن اشاره شده است. تمام کلمات «قالوا» به معنای آن است که: «آنان گفتند» و تمام کلمات «قل» به معنای آن است که: «تو بگو».
همچنین بسیاری از آیات با کلمهٔ «یسئلونک» رابطهٔ پیغمبر(ص) با مردم را بیان می‌کنند که رابطهٔ دو طرفه، صمیمی، آزادانه و متنوع بوده است. حتی گاهی که مردم سؤال نداشتند، مربیان آسمانی به آن‌ها دستور می‌دادند که سؤال کنند: «فسئلوا اهل الذکر إن کنتم لاتعلمون» (نحل/ ۴۳): اگر نمی‌دانید، از اهل ذکر بپرسید. یا در جمله‌ای از حضرت علی(ع) می‌خوانیم: «سلونی قبل ان تفقدونی» (نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۸۹): قبل از آنکه مرا از دست بدهید، هر سؤالی دارید از من بپرسید.
در گفت‌وگوی دو طرفه، علاوه بر تعلیم‌وتربیت، نوعی دوستی و ترغیب شهامت نیز نهفته است.

۶. پرسش و پاسخ

یکی از شیوه‌های مهم انتقال مفاهیم ارائهٔ مباحث با طرح سؤال است که این کار عطش مخاطب را برای فهم درس بیشتر می‌کند. همچنین، دانش‌پژوهان با این روش و طرح سؤالات دقیق و سازندهٔ خود در بین مباحث، استاد را در ارائهٔ بحث و روشن کردن همهٔ زوایای آن کمک می‌کنند.

منطق گفت‌وگو منطقی است که در آیات قرآن کریم، بارها به آن اشاره شده است. تمام کلمات «قالوا» به معنای آن است که: «آنان گفتند» و تمام کلمات «قل» به معنای آن است که: «تو بگو»

قرآن کریم به مسئلهٔ سؤال و جواب بسیار اشاره کرده است: گاهی به کلمهٔ «هل»، گاهی با کلمهٔ «أ» همزهٔ استفهامی (أ)، گاهی با کلمهٔ «من»، گاهی با کلمه «أنی»، گاهی با کلمهٔ «أین»، گاهی با سؤال توبیخی و...

پیامبر گرامی اسلام(ص) فرمودند: «علم گنجینه و کلید آن پرسش است. بپرسید تا خدا بر شما رحمت آرد که خدا در کار علم چهار کس را پاداش می‌دهد: پرسنده و آموزگار و شنونده و کسی که دوستدار ایشان است.»[8]

امام صادق(ع) فرمودند: «هلاکت و بدبختی مردم برای این است که نمی‌پرسند»[9]

طرح سؤال فواید بسیاری دارد؛ از جمله کسب معلومات، رشد علمی استاد، شناخت روحیات مخاطبین، تقویت ارتباط با مخاطبین و برطرف شدن خجالت، غرور و تکبر. کسی که چیزی را نمی‌داند ولی سؤال نمی‌کند، یا گرفتار غرور و تکبر است یا گرفتار خجالت ناروا.

البته برخی افراد از طرح سؤال، هدف و انگیزهٔ منفی دارند که معلم باید مراقب باشد؛ مانند به چالش کشیدن، بهانه‌جویی، خودنمایی و اظهار فضل، تحقیر و تمسخر استاد، ایجاد شک و تردید در دیگران.

امام صادق(ع) فرمود: «سل تفقها و لا تسأل تعنتاً»: برای فهمیدن سؤال کن، نه برای خودنمایی و بهانه‌جویی» (الکافی، ج۶: ۳۸۱). کلمهٔ «عنت» به معنای سختی است؛ یعنی هدف شما از سؤال به سختی کشاندن استاد نباشد.

دربارهٔ اینکه از چه کسی بپرسیم و چه کسی صلاحیت پاسخ‌گویی به سؤالات ما را دارد، قرآن می‌فرماید که از اهل ذکر بپرسید: «فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون» (انبیاء/ ۷). این آیه اصلی کلی را که عقل هر بشری می‌پذیرد، مطرح می‌کند و آن مراجعه به اهل علم و کارشناس است. یعنی هرچه را نمی‌دانید، از آگاهان و خبرگان سؤال کنید. البته در زمینهٔ مسائل دینی، بهترین مصداق «اهل ذکر» اهل‌بیت پیامبر(ص) هستند[10]. روایات زیادی از طریق شیعه و سنی به این مضمون وارد شده است. **طبری**، **ابن‌کثیر** و **آلوسی** نیز در تفسیر این آیه، اهل ذکر را اهل‌بیت پیامبر(ص) معرفی کرده‌اند[11].

البته معلم و استاد باید به دانش‌پژوه و مخاطب خود این نکته را بیاموزد که وقتی باید سؤال کنیم که خود نتوانیم به جواب برسیم؛ نه آنکه هرچه را نمی‌دانیم، بدون فکر و تأمل، فوراً سؤال کنیم. آیه نمی‌فرماید: اگر نمی‌دانید سؤال کنید، بلکه می‌فرماید: «فسئلوا... إن کنتم لاتعلمون»: اگر نمی‌توانید بدانید، سؤال کنید.

پی‌نوشت‌ها

۱. «الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة أصلها ثابت و فرعها فی السماء ❊ تؤتی اکلها کل حین بإذن ربها و یضرب الله الأمثال للناس لعلهم یتذکرون (ابراهیم ۲۵ـ۲۴): آیا ندیدی که خداوند چگونه مثل زده؟ کلمهٔ طیبه (سخن و ایمان) همانند درختی پاک است که ریشه‌اش ثابت و شاخه‌اش در آسمان است.» شجرهٔ طیبه و درخت پاک آثاری دارد، مانند رشد داشتن، پر میوه بودن، سایه داشتن، پایدار بودنٍ و در همه وقت ثمر دادن. انسان موحد نیز هرگز راکد نیست و آثار ایمانش دائماً در گفتار و اعمالش آشکار است. اعتقادش دائمی است، نه موسمی و همواره دیگران را به ایمان و معروف دعوت می‌کند.

۲. **غررالحکم و دررالکلم**، ص ۳۵۵. آقا جمال خوانساری در ترجمه و شرح این حدیث بیان فرمودند: «بهترین سخن آن است که ملالت نیاورد و کم نباشد. یعنی پر زیاد نباشد که باعث ملالت شنونده شود، و پر کم نباشد که خوب وفا به ادای مطلب نکند. ممکن است که «یقل» به صیغهٔ مجهول از باب افعال خوانده شود و معنی این باشد که: کم شمرده نشود؛ یعنی مردم آن را کم نشمارند» (شرح آقا جمال خوانساری بر غررالحکم و دررالکلم، ج۳: ۴۲۴).

۳. «مثل الجنة التی وعد المتقون فیها أنهار من ماء غیر آسن و أنهار من لبن لم‌یتغیر طعمه و أنهار من خمر لذة للشاربین و أنهار من عسل مصفی و لهم فیها من کل الثمرات و مغفرة من ربهم کمن هو خالد فی النار و سقوا ماء حمیما فقطع أمعاءهم» (محمد/ ۱۵): وصف بهشتی که اهل پروا به آن وعده داده شده‌اند، [چنین است] که در آن نهرهایی است از آبی که بدبو شدنی نیست و نهرهایی از شیر که مزهٔ آن دگرگونی ندارد و نهرهایی از شراب که برای نوشندگان لذت‌بخش است و نهرهایی از عسل مصفا و ناب. و برای آنان در آنجا هرگونه میوه‌ای موجود است و نیز آمرزشی از طرف پروردگارشان. [آیا اینان] همانند کسانی هستند که در آتش جاودانه‌اند و آبی جوشان نوشانده می‌شوند که اندرونشان را متلاشی می‌کند.

۴. «و آسمان را بالا برد و قانون و میزان را مقرر کرد تا در سنجش و میزان تجاوز نکنید. و وزن را براساس عدل برپا دارید و در ترازو کم نگذارید» (رحمن/ ۹ـ۷).

۵. شاید حکمت این تنوع آن باشد که برای خدا انجیر و خورشید یکسان است؛ همان‌گونه که برای چشم دیدن یک میخ و کوه یکسان است. آری، این‌گونه نیست که چشم برای دیدن میخ زحمت کمی بکشد، ولی برای دیدن کوه نیاز به زحمت بیشتری داشته باشد.

۶. هنوز بعد از ۵۰ سال، دفترهای حاوی صورت‌جلساتم موجودند و بسیاری از دوستان در آغاز کارشان از آن‌ها استفاده کرده‌اند. امروز بسیاری از آن‌ها در قالب نرم‌افزار «تبلیغ» یا نرم‌افزار «مجموعه آثار» در دسترس‌اند.

۷. زیرا تقلید عالم از عالم نشانهٔ پاگذاشتن روی فهم و علم و تحقیق خود، خودکم‌بینی، خودباختگی و بی‌هویتی است. تقلیدِ جاهل از جاهل خلاف هر عقل و وجدانی است. تقلید عالم از جاهل عقلاً نارواست، زیرا کنار گذاشتن علم خود و پیروی از هوس‌ها و خیالات دیگران است. اما تقلید جاهل از عالم همان رجوع به کارشناس و یک اصل عقلی است. تمام مردم دنیا هرچه را نمی‌توانند بدانند از دانشمند آن رشته می‌پرسند. حتی مراجع تقلید، همین که بیمار می‌شوند، به پزشک مراجعه و به نسخهٔ او عمل می‌کنند. معنای تقلید، همین مراجعه به کارشناس و عمل و التزام به نسخه است. شاید روی کرهٔ زمین کسی نباشد که لباس را به خیاط ندهد و ساخت منزل خود را به مهندس و معمار نسپرد. این‌گونه بیان تقلید با این رقم دسته‌بندی در ذهن می‌ماند.

۸. قال رسول‌الله(ص): «العلم خزائن و مفتاحها السؤال، فاسألوا یرحمکم الله فانه یوجر فیه أربعة، السائل و المعلم و المستمع و المحب له» (نهج‌الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول(ص))، ص ۵۸۱).

۹. «انما یهلک الناس لانهم لایسألون» (کافی، ج۱: ۴۰).

۱۰. یکی از دلایل و فلسفه‌های تقلید از مراجع نیز همین اصل عقلی است. یعنی کسانی که نمی‌توانند از قرآن و روایات معتبر احکام دینی را استنباط کنند، باید از فقیه جامع‌الشرایط تقلید کنند. همان‌گونه که فقیه جامع‌الشرایط در صورت نیاز به درمان، به پزشک حاذق مراجعه می‌کند.
برخی افراد تحصیل‌کرده، با شنیدن، دیدن و خواندن چند آیه و حدیث و ترجمهٔ آن، گمان می‌کنند راه را یافته‌اند و نیاز به تقلید ندارند. در حالی که باید دید این حدیث از چه کسی، در چه زمانی، کجا و به چه دلیل نقل شده است. آیا به طور کامل نقل شده یا بخشی از آن نقل شده است؟ آیا حدیث معارض دارد یا ندارد؟ به خاطر همین مسائل، تقلید از مراجع دینی یک ضرورت است و کسی حق ندارد با نگاه به ترجمهٔ قرآن و حدیث، خودسرانه عمل کند.

۱۱. حدود ۶۰ روایت در این‌باره نقل شده‌اند که در برخی از آن‌ها، امامان معصوم(ع) فرموده‌اند: «نحن و الله اهل الذکر المسؤلون؛ به خدا قسم، آن اهل ذکری که مردم باید از آنان بپرسند، ما هستیم.» در حدیث می‌خوانیم، کسی که بدون علم فتوا دهد، فسادش بیش از اصلاح است: «من أفتی بغیر علم کان ما یفسده أکثر مما یصلحه.»

دکتر عبدالعظیم کریمی

متغیرهای مداخله‌گر در تربیت دینی

تهیه و تدوین: مانلی نورائی آشتیانی

اشاره

در نوزدهمین نشست سالانهٔ «دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی»، دکتر عبدالعظیم کریمی، عضو هیئت علمی پژوهشگاه تعلیم و تربیت، استادیار دانشگاه و روان‌شناس، در جمع سردبیران و اعضاء هیئت تحریریه مجلات رشد حضور یافت و با موضوع «نگاهی متفاوت به یافته‌های تیمز و پرلز با محوریت جدیت آموزش های پنهان و غیر رسمی» با آنان سخن گفت. در ادامه نیز، فرصتی مهیا شد تا بحث در قالب سؤال و جواب دنبال شود.

گزارشی از این نشست علمی ـ کاربردی به دلیل طرح بحث‌های مربوط به تربیت دینی دانش‌آموزان اینک پیش روی شماست.

بنام خداوند جان آفرین، حکیم سخن در زبان آفرین. با درود وسلام خدمت شما گرانمایگان. اینکه فرصتی فراهم شده تا در این فصل و مکان زیبا به بهانه‌ای دور هم جمع شویم، موجب خرسندی است. شادمان از اینکه این توفیق بر حسب تکلیف نصیب این حقیر شده است که نزد شما اهل‌قلم و اندیشه در حد یک دانشجو کنفرانسی نه چندان مرسوم و معمول داشته باشم و شما به عنوان ناظران و ناقدان، به نقد و نظر بیارایید. من با همین نیت اینجا آمده‌ام و چیز قابلی برای گفتن ندارم. در حد بضاعت خودم ونه لیاقت شما، گزارشی را ارائه می‌دهم که شما بزرگان باید آن را اصلاح و پخته کنید.

ما در این جلسه در مورد چند محور متفاوت اما مرتبط بحث می‌کنیم که البته این محورها در وهلهٔ نخست شاید قدری «ذهن آشوب» باشد. لذا ناگزیر باید این آمادگی ذهنی را داشته باشید.

آموزش‌های «قلبی» در برابر آموزش‌های «قالبی»

عنوان و بهانهٔ بحث، یافته‌های «تیمز» و «پرلز» به ویژه پرلز از نگاهی متفاوت است؛ چون بهانه و مقصد اصلی بحث ما «خواندن» و نقش عوامل مؤثر بر تقویت خواندن و لذت بردن دانش‌آموزان از خواندن است. مطالعه جنبه‌های غیردرسی و غیراجباری که به جای تکالیف رسمی، بیشتر شامل رفتارها، افکار و احوال در بستر واقعیت‌های طبیعی، کنش‌های ارتجالی و رغبت‌های قلبی می‌شود. ما می‌خواهیم آن پس‌زمینه‌ها و لایه‌های نادیدهٔ این بخش را به بهانهٔ یافته‌های تیمز و پرلز و البته با اندکی مداخله‌های شخصی و برداشت‌های شهودی بازخوانی کنیم.

از این حیث شاید بحث بسیار متضاد و متفاوتی باشد. با تأکید بر این نکته که اغلب آنچه بیان می‌شود، مغایر با بحث‌های کلاسیک و گزارش‌هایی است که معمولاً در مجامع رسمی ارائه می‌دهیم. دلیل اینکه من اینجا آمده‌ام نیز همین است که آموزش «غیررسمی» را «خیلی اصیل » می‌دانم! حرف‌های «غیرجدی» را خیلی «جدی» تلقی می‌کنم، و امور به ظاهر پیش پاافتاده و نامرئی را خیلی مهم و مؤثر می‌دانم.

البته افتخاری است برای بنده که به این بهانه در جمع شما باشم. ولی ممکن است شبهه‌ای پیش بیاید و بپرسید: علت اینکه برای دو ساعت بحث این همه راه آمده‌ای اما برای سخنرانی در حوالی محل کارت طفره می‌روی، چیست؟ علتش این

است که حرفه و رسالت شما اهل قلم در نشریات رشد از جنس دیگری است؛ یعنی رسمی و جدی نیست. برای همین من آن را جدی گرفتم و افتخار حضور پیداکردم. چون کار شما در حاشیه است، شانس وارد شدن در متن زندگی دانش‌آموزان را دارد. اما اگر در متن درس بود، به حاشیه می‌رفت.

هر آموزشی که رسمی بشود و در متن قرار گیرد از اصالت تهی و از کانون توجه فرار می‌کند! چون به عادت و رسم و وظیفه و اجبار تبدیل می‌شود. هرچه که عادت شود، ذهن را زندان می‌کند و عادت بزرگ‌ترین مانع تفکر و خلاقیت است.

برای همین پیامبران آمده‌اند تا دین قلبی را از عادت به‌در آورند. فرمود: «انی بعثت لرفض العادات»: من برای برهم زدن عادات برانگیخته شدم. لذا اگر آموزش دین هم رسمی و نمره‌ای شود، از معنای قلبی تهی می‌شود. به‌راستی چرا قرآن فرمود: «لااکراه فی الدین»؟ چون دین قلبی است و امور قلبی با اکراه سازگار نیست. پیامبر اکرم (ص) آمد که دین قلبی را از دام «دین قالبی» نجات دهد. ما نیز باید «آموزش‌های قلبی» را از دام «آموزش‌های قالبی» رها سازیم. من فکر می‌کنم حوزهٔ فعالیت‌های شما باید به این سمت کشیده شود.

آگاهی از یادگیری‌های ناآگاهانهٔ دانش‌آموزان

دومین محور بحث ما دربارهٔ «یادگیری‌های ناهشیار» است؛ یادگیری‌هایی که گرچه پنهان و غیر مستقیم‌اند اما اثری آشکار و مستقیم بر زندگی ما دارد. در واقع، مؤثرترین آموزش‌ها، غیرمستقیم‌ترین آن‌هاست و ناآگاهانه‌ترین یادگیری، آگاهی بخش‌ترین یادگیری است! تعجب نکنید، توضیح خواهم داد که چگونه این تناقض حل می‌شود و چگونه مجلات رشد و مطالعات غیردرسی نقش مهمی در یادگیری‌های ناآگاهانهٔ دانش‌آموزان دارد.

اغلب ما آنچه را که آگاهانه یاد می‌گیریم، درونی نمی‌کنیم. اما آنچه راکه ناخودآگاه یاد می‌گیریم، در عمق وجودمان رسوب می‌کند بی آنکه بدانیم که می‌دانیم! آگاهی نهادینه شده، یعنی دانشی که ما از آن برخورداریم، اما بدان آگاه نیستیم. مثلا هر قدر مهارت ما در رانندگی بیشتر باشد، آگاهی ما در هنگام رانندگی کمتر است. تا آنجا که هنگام رانندگی در رانندگی خود فانی می‌شویم و آن‌گاه رانندهٔ حقیقی، ماهر و کاملی هستیم. پس آگاهی یعنی خروج از معرفت آگاهانه:

تا تو آگاهی رمز هیچ چیزت فاش نیست
وین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست!

تا زمانی که ما از آگاهی خود آگاه هستیم، از آگاهی برخوردار نیستیم. این آگاهی آگاهانه، خود غفلت ناآگاهانه است. آگاهی زمانی در ما نهادینه می‌شود که با نهاد ما یگانه شود و یگانگی بدون آگاهی است. تربیت نیز چنین است! فرزندان ما نه آنچه را که به زبان می‌آوریم بلکه آنچه را که از بیان آن خودداری می‌کنیم، می‌شنوند!

آن‌ها نه از گفتار لفظی ما، و نه از کردار نمایشی ما، بلکه از احوال وجودی و باور قلبی ما پیروی می‌کنند! آن‌ها نه آنچه که می‌خواهیم باشند، بلکه به آنچه به‌راستی هستیم، گرایش می‌یابند! مؤثرترین ارتباط، ناخودگاه‌ترین ارتباط است؛ یعنی ارتباط از «ناخود» به ناخودآگاه!

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها
از ره پنهان صلاح و کینه‌ها

من در اینجا مایلم به نظریهٔ ژاک رانسیر اشاره کنم. او کتابی با عنوان «استادان یا معلمان نادان» دارد که همین پارادوکس ارتباط ناخودآگاه به ناخودآگاه را مطرح می‌کند. ژاک رانسیر مورخ و فیلسوفی است که به زباله‌یابی در بستر لاشه‌های تاریخی دست زده است، تا نشان دهد چگونه گفتمان‌های رسمی و به قول فوکو «گفتمان عصری»، مانع آشکار شدن کنش‌های حقیقی در تاریخ می‌شود. این گفتمان‌ها در عمق زباله‌دانی‌های تاریخی محبوس شده‌اند و باید از نو کشف شوند. مثل این زباله گردها و نان نمکی‌ها که در سطل‌های زباله می‌گردند تا چیز به‌درد بخوری پیدا کنند، او هم در آرشیوهایِ تاریخی دنبال این زباله‌های ناب بود. او اصلاً آرشیوگرد بود، منتها آرشیوگرد زباله‌یاب. اتفاقاً همین زباله‌های تاریخی جریان‌های اصلی تاریخی را ساخته‌اند و ما در گفتمان‌های مسلط زمان خودمان آن‌ها را دفن کرده‌ایم، نادیده گرفته‌ایم و خودمحوری خودمان را مطرح کرده‌ایم؛ یعنی آن جنبه‌های ناخودآگاهی که در آگاهی ما شکل می‌گیرند.

این‌ها محورهای بحث امروز ما هستند. حال به کجا برسیم، خدا می‌داند؛ چون بعید است که حتی بتوانیم مقدمه را به پایان برسانیم. در حقیقت ژاک رانسیر معتقد است: «آموزش حقیقی زمانی رخ می دهد که معلم نادان با دانش‌آموزان نادان به گونه‌ای مرتبط شوند که از ناخودآگاه به ناخودآگاه مبادلهٔ آگاهی رخ می‌دهد!»

در طول بحث در صورت مجال و فرصت این نظریهٔ شگفت انگیز و مسئله‌ساز را بیشتر باز خواهیم کرد.

پیامبران آمده‌اند تا دین قلبی را از عادت به‌در آورند. فرمود: «انی بعثت لرفض العادات»: من برای برهم زدن عادات برانگیخته شدم. لذا اگر آموزش دین هم رسمی و نمره‌ای شود، از معنای قلبی تهی می‌شود

یادگیری «ارتجالی» در برابر یادگیری «اکتسابی»

اصطلاح «یادگیری ارتجالی» از نظام ژان پیاژه وام‌گرفته است. یادگیری ارتجالی به معنای یادگیری خودانگیخته و درون‌زاست که هدف آن در خود آن است؛ پس بی هدف است! مثل «بازی» (Play) و نه «گیم» (Game). بازی فعالیتی خودجوش، ذاتی، لذت‌بخش و فاعلی است، اما گیم یک برنامهٔ از پیش تعیین‌شده و قاعده‌مند است که دیگران برای کودک طرح‌ریزی می‌کنند. بچه‌های ما امروز غالباً گیم می‌کنند، بازی نمی‌کنند. بازی یک کشف ارتجالی است و اگر ما بتوانیم همهٔ آموزش‌ها را به بازی تبدیل کنیم، حتی جدی‌تری تکالیف را به بازی ـ و نه گیم ـ تبدیل کنیم، آن‌وقت می‌بینیم که یادگیری امری درونی، خودانگیخته و لذت بخش می‌شود که هدف آن در خود آن است. اما به محض آن‌که شما هدف می‌گذارید، می‌شود گیم. در بازی، هدف در خود آن است. هرگاه ما بخواهیم از طریق بازی به بچه‌ها ریاضی یاد بدهیم از حلقهٔ یادگیری ارتجالی خارج شده‌ایم، و بازی را به گیم تبدیل کرده‌ایم؛ چون هدف تعیین کرده‌ایم. اما یادگیری ارتجالی درست نقطهٔ مقابل «یادگیری اکتسابی» است. ارتجالی به این معناست که از همهٔ این اغراض و امراض بیرونی به دور است:

حق همی خواهد که تو زاهد شوی
از غرض بگذری و شاهد شوی

اگر یادگیری بدون هدف از پیش تعیین شده باشد، خاصیتی خلاقانه می‌یابد. هیچ آموزش و هیچ فعالیتی به درون راه نمی‌یابد، مگر آنکه از هدف‌گذاری‌های بیرونی آزد باشد و فقط با نیاز درونی و رغبت قلبی برانگیخته شود. بازی (Play) تنها کنش و فعالیتی است که این ویژگی را دارد.

آموزش‌های «قلبی» در برابر آموزش‌های «عقلی»

چهارمین محور بحث ما تمایز و تخالف دو نوع برنامه‌ریزی درسی برای دانش‌آموزان است: یکی برنامه‌ریزی درسی از جنس درک و فهم ذهنی و دیگری از جنس عشق و مهر قلبی!

سال‌ها پیش در ژاپن کتابی چاپ شد با عنوان «Curriculum based on Head Knowledge vs Curriculum based on Heart Knowledge» که خاستگاه دو نوع آموزش را برملا کرد. برنامه‌ریزی مبتنی بر مغز و ذهن که مربوط به شناخت و «Mind» است و به «هوشبهر» معروف است، همان «آی‌کیو» (IQ) و یک برنامه‌ریزی درسی مبتنی بر

> **ظرف مهم‌تر از مظروف است. فرمود: «اَلّذی خَلَق فَسَوی». آنکه خلق کرد و گسترش داد. فَسَوی به معنای ظرفیت‌سازی و تسویه و توسعه دادن است. مستعد کردن و پذیرا ساختن ظرف وجود برای هدایت و تربیت**

قلب و دل که بر پایهٔ عواطف، انگیزش‌ها، عشق و مهر است، و یا «شور بهر» (EQ). ما همواره بر این تصوریم که خلاقیت و نبوغ از جنس ذهن و هوش منطقی و عقل است. اما گویا راه را وارونه می‌رویم. از همین رو به نتیجه نمی‌رسیم. جایگاه نبوغ نه در مغز که در قلب است.

فرانچسکوی قدیس گفته بود: نبوغ از جنس مهر است تا از جنس ذهن و امیلی شارتیه در کتاب «مربیان بزرگ» اثر ژان شاتو ترجمهٔ دکتر غلامحسین شکوهی گفته بود: آدمی هر قدر «بخواهد» باهوش است. این خواستن از جنس علاقه، عاطفه و عشق است (همان چیزی که امروزه به آن EQ می‌گویند). یعنی نیروی خواستن است که موجب توانستن می‌شود و خواستن از جنس عشق است! ببینید تا چه اندازه «Emotional Conscious» می‌تواند به جای «Intelligence Conscious» عمل کند و بعد یادگیری «ذهن‌گستر» در برابر یادگیری «ذهن‌اندوز» مداخله کند.

متأسفانه تعلیم و تربیت ما بیشتر در پی پُرکردن ظرف است به جای گستردن ظرف! اما هدف آموزش باید بسط ذهن باشد، نه پر کردن ذهن.

مجلات رشد و دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی به نظر من بهترین بستر برای تحقق این هدف‌اند، مشروط به آنکه رسمی و جدی نشود و کاملاً ارتجالی، آزاد و سیال باشد. در این صورت به ذهن گستری دانش‌آموزان کمک می‌کنند، برخلاف کتاب‌های درسی که به پرکردن آن کمک می‌کنند.

ظرف مهم‌تر از مظروف است. فرمود: «اَلّذی خَلَق فَسَوی.» آنکه خلق کرد و گسترش داد. فَسَوی به معنای ظرفیت‌سازی و تسویه و توسعه دادن است. مستعد کردن و پذیرا ساختن ظرف وجود برای هدایت و تربیت.

اصلاً ملاک رشد انسان‌ها بسط وجودی آن‌هاست، نه تراکم موجودی‌شان! فرمود: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ.»؛ خداوند بر رسول اکرم (ص) منت می‌گذارد و می‌گوید که آیا به تو وجودی گسترده نداده‌ایم؟ نمی‌گوید به تو این همه معلومات و مدرک نداده‌ایم به تو «PHD» یا «ISI» نداده‌ایم؟! پس اصل بر بسط بینش است، نه حجم معلومات و نه اندوزش دانش. بحث بر سر افق دید است.

مرواریدهایی از پرلز

اما برسیم به محور دیگر بحث که عنوان اصلی موضوع این جلسه است: مرواریدهایی از پرلز (Pearls of PIRLS).

اگر دوستان مطلع باشند، نخستین مطالعهٔ پرلز در

سال ۲۰۰۱ آغاز شد و نتایج آن هم سال بعد انتشار یافت. در یکی از اجلاس‌های پرلز مقاله‌ای از طرف یکی از کشورهای عضو در تحلیل نتایج پرلز منتشر شد با نام مرواریدهایی از پرلز که خیلی توجه مرا به خود جلب کرد.

ابتدا تصور کردم که این مقاله همان‌طور که از اسمش پیداست، دربارهٔ مهم‌ترین یافته‌های پرلز بحث می‌کند. اما وقتی خیلی دقیق شدم، دیدم اصلاً ربطی به آنچه در وهلهٔ نخست تداعی می‌شود ندارد، بلکه مقصود از مروارید (Pearls) یک مفهوم نمادین ناپیدا، نامرئی و پنهان است و راز استفاده از واژهٔ مروارید که با واژهٔ پرلز (PIRLS) هم قافیه است، چیز دیگری است. راز این واژه در همین ناپیدایی و پنهانی آن است: چون گرچه مروارید از آب و در آب است اما از آب و در آب نیست!

یعنی این نویسنده یافته‌هایی را از پرلز استخراج کرده بود که در ظاهر ربطی به پرلز نداشتند، اما گوهر اصلی یافته‌های پرلز بودند. من هم با اقتباس از این عنوان جالب می‌خواهم یافته‌هایی از تیمز و پرلز را بازخوانی کنم که شما در هیچ یک از گزارش‌های رسمی، عینی و علمی آن نمی‌خوانید. اما اتفاقاً اصلی‌ترین یافته‌ها در همان پس زمینه‌های نامرئی، ناملموس و نامعمول نهفته است. آموزش و تربیت نیز باید چنین حالتی داشته باشد. کار صدف در دریا نیز همین است که چیزی را از آب درست می‌کند که در آب نیست، اما از آب است!

کوزهٔ چشم حریصان پر در نشد
تا صدف قانع نشد پر در نشد

ما نیز همچون صدف باید یک قطره از «دانش» را بگیریم و با پردازش درونیِ آن را به «بینش» تبدیل کنیم. در حالی که ما بعضاً یک اقیانوس از اطلاعات را می‌گیریم و بدون پردازش تحویل دیگران می‌دهیم: از داده به ستانده، بدون هیچ مداخلهٔ پردازنده! صدف یک قطره آب را می‌گیرد ـ همان آبی که ما می‌خوریم ـ بعد از آن دُر و گوهر درست می‌کند. هدف اصلی آموزش نیز باید چنین باشد. یادگیرنده چیزی را یاد بگیرد که در ظاهر ربطی به آنچه به او یاد داده‌اند ندارد و این یعنی خلاقیت، نوزایی و نوپردازی.

می‌گویند پادشاهی به تاج مروارید خود خیلی عشق می‌ورزید و خیلی دوست داشت بداند که مروارید چگونه درست می‌شود. از دربارانش پرسید: این مروارید به این زیبایی از کجا می‌آید؟ گفتند: از آب اقیانوس درست می‌شود. گفت: آن آب را بیاورید تا من هم از آن مروارید برگیرم. گفتند: در آب نیست و شما قادر به دیدن آن نیستید. گفت: پس چگونه حاصل می‌شود؟ گفتند: موجودی است به نام صدف، قطره‌ای از آب را می‌بلعد اما آنگاه آن را با ترکیبات درونی خود، مثلاً پردازش می‌کند و می‌شود مروارید.

حالا با من همراه خواهید شد که چرا آن نویسنده اسم مقاله را مرواریدهای پرلز (Pearls of PIRLS) گذاشته است.

یعنی در ظاهر یافته‌ها چیزی نیست که مثلاً گزارش جهانی مرکز بین‌المللی مطالعات تیمز و پرلز بگوید در این کشور عامل اصلی پیشرفت، فلان موضوع بوده است. شما باید بروید نه‌تنها تحلیل ثانوی، بلکه پردازش بومی کنید تا آن عامل پنهان را به طور غیر مستقیم و غیر قابل مشاهده کشف کنید.

بهانهٔ بحث ما در مورد «نگاهی متفاوت به یافته‌های پرلز» (من زیاد وارد تیمز نمی‌شوم چون به آن معنی معمولش با خواندن سروکار ندارد) این مقاله بود. از سال ۲۰۰۱ تا امروز، این مقاله مرا خیلی به فکر واداشت که واقعاً باید از ظاهر داده‌ها به باطن، از صورت گزارش‌ها به معنای درونی، از نقش و نگار بیرونی به تارنماهای درونی برویم تا بدانیم آن عامل و یا عوامل چیست.

به قول اگزوپریکه گفت: آنچه اصل است از دیده پنهان است. شما که در این مجتمع آموزشی تنکابن گرد هم آمده‌اید، در محوطهٔ باغ این مجتمع بگردید و از خود سؤال کنید: اصل همهٔ این درختها و سبزه ها و گل‌ها کجاست؟ آن‌گاه متوجه می‌شوید آنچه اصل است، از دیده پنهان است؛ یعنی ریشه‌ها! که زیر خاک است و ناپیدا. اما همهٔ آنچه پیداست، از ناپیدا شکل گرفته است.

اصل این شاخه‌ها ناپیداست و بنیاد و مادر شاخه، که ریشه است پنهان است. اتفاقاً اگر این ریشه را آشکار کنی، نابود می‌شود و باید زیر خاک پنهان و مخفی باشد. راز این بحث در همین نکته است.

ببخشید من مقداری تناقض آلود بحث می‌کنم، چون از روال علمی بیرون می‌آیم. به‌خصوص در محضر شما استادان من نمی‌توانم خجالت خودم را پنهان کنم. می‌خواهم وارد بحث‌های عملیاتی ریزنگر دست پایین شوم؛ دست پایین به معنای عملیاتی و نه ارزشی. مبتذل هم به معنای دستکاری شده و نه منحرف شده. می‌خواهم بحثی کاربردی، عملی، عینی و ملموس، اما چالشی داشته باشم.

ما اگر خواهان تربیت دینی و اخلاقی هستیم و می‌خواهیم دانش‌آموزان به آنچه آموزش می‌بینند، ایمان قلبی بیاورند باید آن‌ها را از معرض آموزش دور کنیم. اگر می‌خواهیم آنچه را که فطرتاً دارند کشف کنند، باید از راهبرد کشف به جای کسب استفاده کنیم. در غیر این صورت، همهٔ آموزش‌های

من سال‌ها پیش در جمع معلمان دینی در مورد راه‌های پرورش حس دینی دانش‌آموزان سخنرانی داشتم؛ آن‌جا مطرح کردم که بزرگ‌ترین مانع فهم قلبی کودکان از دین، فهم ذهنی آن‌ها از دین است! و مخوف‌ترین مانع «دین‌یابیِ» بچه‌ها «دینی‌کردنِ» بچه‌هاست

قلبی ما به یادگیری‌های قالبی فروکاسته می‌شود.

من سال‌ها پیش در جمع معلمان دینی در مورد راه‌های پرورش حس دینی سخنرانی داشتم؛ با مجموعه مربیان پرورشی یکی از مناطق و مدیران و معاونان پرورشی هم حضور داشتند. آن‌جا مطرح کردم که بزرگ‌ترین مانع فهم قلبی کودکان از دین، فهم ذهنی آن‌ها از دین است! و مخوف‌ترین مانع «دین‌یابی» بچه‌ها «دینی‌کردن» بچه‌هاست. اگر می‌خواهیدَ بچه‌ها دینی شوند اَز دینی کردن آن‌ها پرهیز کنید! همچنان‌که برای شکفتن نباید غنچه را شکوفاند! زیرا بزرگ‌ترین مانع شکفتن غنچه از درون، شکوفاندن غنچه از بیرون است. قبول دارید؟

بیاییم برای آنکه دین بچه‌ها محفوظ شود، بچه‌ها را دینی نکنیم. برای اینکه امر دینی امر قلبی، ارتجالی و خودانگیخته است. اما وقتی به عادت، رسم و آموزش مدرسه‌ای، به پاداش و تنبیه تبدیلش می‌کنید، نابودش می‌کنید. اول مقاومت کردند، بعد یک سلسله یادداشت آمد. این بحث مربوط به دهۀ ۱۳۷۰ است. الان با جرئت بیشتری آدم می‌تواند این حرف‌ها را بزند. اما آن‌موقع ما این خودکشی‌ها و خودزنی‌ها را می‌کردیم. وقتی بحث را باز کردم، یکی از مربیان که اتفاقاً خیلی هم معترض بود گفت: من تازه فهمیدم چه بلایی سر بچه‌ها آوردم. گفتم: چطور؟ گفت: من ۱۰ سال است که معلم دینی‌ام. البته مداح اهل بیت هم هستم. گاهی به مناسبت ایام سوگواری و یا زمانی که حال و احوالی باشد در کلاس درسم ده دقیقه مانده به آخر زنگ، نوحه می‌خوانم که بچه‌ها تغییر حال معنوی بدهند و به قول معروف از تئوری به عمل برسند.

پرسیدم: حالا مشکل چیست؟ گفت: یک‌بار داشتم نوحه می‌خواندم، در اثنای مداحی وقتی چشم‌هایم را باز کردم دیدم که بچه‌ها از اغماض و بی‌توجهی من سوءاستفاده می‌کنند و باهم صحبت و بازی و شلوغ‌کاری می‌کنند. فقط یکی دو نفر را دیدم که گوش می‌دهند و اشکی هم می‌ریزند. با عصبانیت و تهدید به بچه ها گفتم از این به بعد هر موقع من نوحه می‌خوانم همه باید گریه کنند! دیدم آن بچه‌هایی که گریه می‌کردند، با این سخن تهدیدآمیز و اجباری من گفتند: آقا ما دیگر گریه‌مان نمی‌آید!

چرا؟ چون وقتی کنشی قلبی از حالت خودانگیخته و ارتجالی به یک وظیفه و رفتار اجباری تبدیل می‌شود، از ریشه نابود می‌شود. در واقع، هر کنش عاطفی اگر از بیرون تقویت شود، تضعیف می‌شود! ما سال‌هاست که با افتخار به چنین روش‌های آسیب‌زایی مشغول هستیم. ناخواسته ایمان قلبی کودکان را به ایمان قالبی و نمره‌ای تقلیل می‌دهیم، بی‌آنکه از عمق این فاجعۀ تربیتی آگاه باشیم.

بی خبر بودند از حال درون
استعیذالله مما یفترون
گفت این هنرها جمله بدبختی فزود!

دریچۀ قلب اتوماتِ باز می‌شود و اگرِ آن را به زور باز کنیم، کاملاً بسته می‌شود! مثلاً هیچ پدر یا مادری نمی‌تواند به فرزند خود بگوید اگر مرا دوست داشته باشی، جایزات می‌دهم و یا برعکس بگوید، اگر مرا دوست نداشته باشی تو را تنبیه می‌کنم! هردو سازوکار (تشویق و تنبیه) در این نوع حیطه‌ها تخریب کننده و تضعیف کنندۀ آن چیزی هستند که می‌خواهیم افزایش یابد. پس ما از دو طرف در حکم خرابکار ناهوشیار و ناخواسته عمل می‌کنیم و می‌پنداریم که تقویت می‌کنیم.

الان در تعلیم و تربیت کار ما این است که کنش‌های فطری و قلبی را، با شیوه‌های تصنعی و تقلیدی، و با فن و ترفند، رسمی و درسی می‌کنیم. برای همین است که بعضاً روز به روز نسبت به «حس دینی»، پسرفت و نسبت به «معلومات دینی» پیشرفت می‌کنیم. اما آن‌ها که ظاهری و عینی‌نگرند، می‌گویند ماشاءالله چقدر ما در تربیت دینی پیشرفت کرده‌ایم.

الان در تعلیم و تربیت کار ما این است که کنش‌های فطری و قلبی را، با شیوه‌های تصنعی و تقلیدی، و با فن و ترفند، رسمی و درسی می‌کنیم. برای همین است که بعضاً روز به روز نسبت به «حس دینی»، پسرفت و نسبت به «معلومات دینی» پیشرفت می‌کنیم. اما آن‌ها که ظاهری و عینی‌نگرند، می‌گویند ماشاءالله چقدر ما در تربیت دینی پیشرفت کرده‌ایم

آن‌ها می‌بینند که شکر خدا آمار مناسک و ظواهر دینی بالا رفته است؛ الحمدلله این‌قدر کتاب، جزوه، مراسم و مشارکت‌کننده‌های دینی داشته‌ایم. به‌به و چه‌چه می‌کنند برای آنکه صورت را به جای سیرت، ظاهر را به جای باطن و حفظ مطالب دینی را در برابر حس قلبی جایگزین کرده‌اند.

آبش زیاد است، اما توی این آب مروارید نیست!

در آموزش هم به همین ظواهر دلخوشیم و از باطن امر غافل!

مرواریدهای پرلز به این معناست که آن مروارید در آب ناپیدا است. ویژگی مروارید این است که در آب نیست و شما باید پردازش و کشف کنید، نه اینکه بسازید و کسب کنید. بحث من در اینجا که بحثی بسیار مغایر با بحث‌های جاری، عادی و رسمی گزارش‌هاست این است که: ما چگونه از آن لایۀ سطحی و قالبی به عوامل پنهان قلبی برسیم؟

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها
از ره پنهان صلاح و کینه‌ها

تعلیم و تربیت یک مخابرۀ غیرکلامی، نامرئی و پنهان است. به محض اینکه شما آشکارش کردید، نابود می‌شود. به محض اینکه برنامه‌ریزی بیرونی می‌کنید، برنامه‌یابی از درون را تعطیل می‌کنید. به محض اینکه تصمیم می‌گیرید که با همۀ اهتمام

و اراده تربیت کنید، جریان طبیعی تربیت را متوقف می‌کنید. به همین دلیل دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی قدری از این آفت‌ها به دور است و می‌تواند بستری طبیعی برای آموزش طبیعی از طریق امور غیررسمی باشد. به‌خصوص در مجلات رشد که با لایه‌های غیررسمی، ارتجالی، خودانگیخته و رغبت‌زا طرف است؛ نه مثل کتاب‌های رسمی، درسی، نمره‌ای و تکلیفی که البته در جای خودش ارزش خودش را دارد. البته ما مخالف درس و کتاب و تکالیف آن نیستیم. برخی خیال می‌کنند که من مخالف هرگونه آموزش و پرورشی هستم. خیر. گفت: من مخالف تربیت نیستم، اما مخالف تربیت‌کنندگان هستم!

پیش‌تر عرض کردم که باید تفکیک قائل شویم. ما یک «دانش قلبی» (Heart Knowledge) و یک «دانش مغزی» (Knowledge Head) داریم. دانش مغزی ما کتاب‌های درسی است، اما دانش قلبی همان آموزش‌هایی است که در سینه است و نه درسی! درسینه نبود هر آنچه درسی بود! چون بچه‌ها قلبی انتخاب می‌کنند. در سینه نرود آنچه که درسی است و آنچه که در سینه هست هم درسی نمی‌شود. این بحث مهمی است.

یافته‌های قابل استنباط، اما غیرقابل مشاهده از تیمز و پرلز

دوستان حاضر می‌دانند که ما در روش تحقیق چندین متغیر داریم: یک «متغیر مستقل» داریم که محرک و اثرگذار یا درونداد است. یک «متغیر وابسته» داریم که پاسخ، اثرپذیر و برونداد است. یک «متغیر کنترل» داریم که نمی‌گذاریم اثر بگذارد و اثرش را حذف می‌کنیم. یک متغیر مستقل ثانوی یا تعدیل کننده هم داریم که متغیری کمکی است و اثر متغیر مستقل را همزمان (با همپراشی یا کواریانس) تشدید می‌کند. اما متغیری هم داریم که خیلی مهم، اما ناپیدا و پنهان است و منظور من پرداختن به نقش پنهان اما تعیین کننده این متغیر است. اسم این متغیر، «متغیر مداخله‌گر» است.

از نظرِ محقق این متغیر اتفاقاً خیلی نقش دارد، اما فعلاً از دید محقق پنهان است و نمی‌خواهد آن را در میدان محاسبه بیاورد؛ گرچه می‌داند که این متغیر اثری تعیین کننده دارد. مثلاً من اگر بخواهم تأثیر تشویق بر پیشرفت تحصیلی را بسنجم، می‌دانم که تشویق روی یادگیری اثر می‌گذارد، اما واقعاً فقط تشویق روی یادگیری اثر گذاشته است؟ خیر؛ هوش، انگیزه، پشتکار، دقت، ارادهٔ و هزار چیز دیگر هم اثر گذشته است، ولی فعلاً مدنظر من متغیر دستکاری‌شدهٔ تشویق است. با این‌حال من باید بدانم که فقط تشویق نیست، پس آن متغیر مداخله‌گر کجاست؟ می‌گویند این متغیر، قابل استنباط است، اما قابل‌مشاهده نیست.

آنچه اصل است از دیده پنهان است. ریشه پنهان است، اما شاخه را می‌سازد. حال اگر بگویید ریشه اصل است، پس ببینیم چیست و خاک‌برداری کنید، درخت خشک و نابود می‌شود. ریشه باید پنهان باشد. من می‌خواهم همین را بگویم. مرواریدهای پرلز یعنی مروارید باید در آب پنهان باشد. اگر رسمی، آشکار و گیماش کنید خراب می‌شود. برای چه وقتی بذر را می‌کاریم روی آن خاک می‌ریزیم؟ می‌پرسیم برای چه دفنش می‌کنیم؟ می‌گوید: دفنش می‌کنم که آشکار شود، پنهانش می‌کنم که بارز شود، زیر خاکش می‌کنم که رو بیاید. می‌خواهم بگویم که این کار را نکنید. بگذاریم زیر خاک باشد و اتفاقاً چون پنهان است اثر دارد. متغیر مداخله‌گر ناپیدا، اما مؤثر است: چو اصل معالجت شود، فرع به شود. این از کیمیای سعادت امام محمد غزالی است که داستان خیلی زیبایی دارد.

من این‌ها را در جلسات روان‌درمانی برای دوستان روان‌شناسمان عرض می‌کنم. می‌گویم اگر کسی افسرده است، یا اضطراب و پرخاشگری دارد سراغ علائم و نشانه‌ها نروید. پرخاشگری یک نشانه است سراغ علامت نروید، بروید سراغ منبع. مثلاً ناخن جویدن نوجوان یک علامت است. جویدن ناخن مربوط به تنیدگی درون اوست، فقط روی ناخن کار نکنید. بلکه به درون او راه یابید:

بی‌خبر بودند از حال درون
استعیذالله‌ممایفترون

اما برخی مدام می‌روند روی ناخن کار می‌کنند تا عملاً آن علائم را از بین ببرند. توصیه می‌کنند که مثلاً با همراه کردن یک محرک دردناک، فرایند یادگیری اجتنابی را ایجاد کنند، بعد محرک خوشایند و ناخوشایند، یادگیری انزجاری و از این حرف‌ها و تکنیک‌های روان‌شناسی زرد بازاری. می‌گویم بروید روی ریشه کار کنید، زیرا اگر تنیدگی روان را حل کنید، جویدن ناخن خوب می‌شود.

می‌گویند سُلیوان، روان‌پزشک بزرگ، در سردر مطبش نوشته بود: روان‌پزشک اطفال. والدینی که بچه‌شان مشکل داشت آن‌ها را به مطب او می‌بردند. کسی که برای اولین بار به مطب او می‌رفت، می‌دید که در سالن انتظار فقط پدر و مادرها و بزرگسال‌ها نشسته‌اند و هیچ بچه‌ای آنجا نیست. خیلی تعجب می‌کرد. تابلو را می‌دید که نوشته روان‌پزشک اطفال. از خانم منشی هم که می‌پرسید:

آنچه اصل است از دیده پنهان است. ریشه پنهان است، اما شاخه را می‌سازد. حال اگر بگویید ریشه اصل است، پس ریشه را باز کنیم و ببینیم چیست و خاک‌برداری کنید، درخت خشک و نابود می‌شود. ریشه باید پنهان باشد. من می‌خواهم همین را بگویم

آیا این دکتر روان‌پزشک اطفال است؟ او تأیید می‌کرد. از مراجعه‌کننده‌ای می‌پرسید: مشکل شما چیست؟ او می‌گفت: من خودم مشکلی ندارم، برای بچه‌ام آمده‌ام. فرد تازه وارد می‌پرسید: پس بچه‌ات کجاست؟ جواب می‌شنید: بار اولتان است آمده‌اید؟! وقتی داخل رفتید، می‌فهمید.

نوبتش که می‌شد، وقتی پدر و مادر می‌خواستند با بچه وارد شوند، دکتر می‌گفت: بچه را بیرون بگذارید و خودتان تشریف بیاورید. می‌آمدند تو و مشکل کودک را می‌گفتند که مثلاً مشکل ناخن جویدن دارد. دکتر هم بررسی و یادداشت می‌کرد و سپس به پدر و مادر می‌گفت مثلاً ۱۰ جلسه برای درمان تشریف بیاورید. ۱۰جلسه پدر و مادر را درمان می‌کرد، ناخن‌جویدن بچه خوب می‌شد! چرا؟ چون می‌گفت: اختلال بچه یک «واکنش» (Reaction) است، اما شما «کنش» (Action) مختل دارید. تا زمانی که «کنشِ مختَل» حل نشود، «واکنشِ اختلالی» حل نمی‌شود. آن ری‌اکشن است، اکشن شما باید اصلاح شود. کیمیای سعادت در مورد «چو اصل را معالجت کردم فرع به شد» داستانی دارد که همین نکته را می‌گوید: روزگاری انگشت دست راست فرزند پادشاهی درد می‌کرد. هر چه دوا و درمان می‌کرد، خوب نمی‌شد. آن موقع هم گیاه‌پزشکی بود، مثل الان نبود که دارو بدهند. یکی می‌گفت روغن فلان، یکی می‌گفت دم‌کردهٔ بهمان. ولی همه این درمانگری ها جز دردافزایی خاصیتی نداشت؛ چون به ریشه نمی‌پرداختند و دائم علامت را دستکاری می‌کردند. به قول مولوی:

هر چه کردند از علاج و از دوا
گشت رنج افزون و حاجت ناروا
گفت هر دارو که ایشان کرده‌اند
آن عمارت نیست ویران کرده‌اند

پادشاه بسیار برافروخته و ناراحت شد و گفت چگونه نمی‌توانید انگشت فرزند مرا درمان کنید؟! گفتند ما درمانده‌ایم، ولی حکیمی هست در یونان به اسم جالینوس. آن زمان هم که امکانات نبود، باید سفر زمینی می‌رفتند و مشکلات زیادی تحمل می‌کردند. بالاخره رفتند، به آنجا رسیدند و علائم را گفتند. جالینوس نسخه داد. آن‌ها هم از شوق فراوان نسخه را ندیدند و به راه افتادند که بیایند زودتر مشکل را حل کنند. رسیدند به دربار و بستر بیمار. نسخه را باز کردند و در کمال شگفتی دیدند چیزی نوشته که ربطی به بیماری ندارد. گفتند: اگر این را به پادشاه بدهیم، سر ما بر دار رفته است. پادشاه پرسید: آخر چه نوشته است؟ گفتند: نوشته که فلان چیز را با فلان چیز با هم ترکیب کنید و به کتف چپ بیمار بمالید، ولی ما گفته بودیم انگشت دست راستش درد می‌کند!

دوباره رفتند پیش جالینوس و گفتند انگشت دست راست مشکل دارد. جالینوس گفت: همان کنید که گفتم. آمدند و دارو و درمان را طبق دستور بر کتف چپ بیمار گذاشتند. بیمار به یکباره برخاست و گفت: با من چه کردید؟ درد فروکاست! به جالینوس پیغام فرستادند که چرا کتف چپ؟ گفت: آنچه اصل است معالجت کردم، درد به شد. چرا؟ چون ریشهٔ عصب دست راست از کتف دست چپ می‌گذرد. آن زمان جالینوس بر اساس دریافت شهودی و نه ردیابی علمی، به این استنباط رسیده بود. ما می‌دانیم که وقتی نیم‌کرهٔ چپ مغزمان مشکل پیدا می‌کند، سمت راست بدن ما فلج می‌شود. او آن موقع فهمیده بود که ریشه کجاست. حال چه این افسانه باشد یا واقعیت، فرقی نمی‌کند، مسئله «ریشه‌یابی» به جای «معلول‌یابی» است؟

> رفتند پیش جالینوس و گفتند انگشت دست راست مشکل دارد. جالینوس گفت: همان کنید که گفتم. آمدند و دارو و درمان را طبق دستور بر کتف چپ بیمار گذاشتند. بیمار به یکباره برخاست و گفت: با من چه کردید؟ درد فروکاست!

تأثیر کار شما در دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی چنین چیزی است. بحث من این است که مجلات رشد مداخله‌گر پنهان‌اند. اتفاقاً نباید هم آشکار باشند و نباید ما بیاییم دستکاری و رسمی‌شان کنیم. بگذاریم کار خودشان را بکنند. هر قدر رسمی‌شان کنید، تهی‌ترشان کرده‌اید. نکند که بگوییم حالا چون این مجلات خیلی تأثیر دارند، پس بیاییم به عنوان یک برنامهٔ آموزشی رسمی و جدی آن‌را وارد مدارس کنیم و نمره و جایزه هم به آن بدهیم. اینکه دوباره همان درس و تکلیف، مشق و اجبار می‌شود. آقا این مجلات رشد را این قدر رسمی نکنید. مدام دستکاری نکنید که اگر اثر دارد، حالا بیاییم برنامه‌ریزی رسمی‌اش کنیم و برای آن کارنامه هم بگذاریم.

«بازی» (Play) را به «گیم» تبدیل نکنیم. بگذارید این مطالب غیر درسی همچنان غیررسمی، غیرجدی و غیر آموزشی باقی بمانند و فقط جنبهٔ بازی داشته باشند. ببینید چرا بازی با خاک روی کودک بیشترین تأثیر را دارد؟ چون خاک‌بازی برنامه، قانون و هدف ندارد، برای همین خیلی مؤثر است.

پیامبر ما فرمود:«خاک بهار کودکان است.» چرا؟ الان سؤال کنیم، می‌گویند: معلوم است. آن زمان که گیم‌نت و پلی‌استیشن نبوده است، در آن بیابان‌های عربستان خاک بوده. پیامبر (ص) هم چه بگوید؟! ولی جالب اینجاست که الان در قرن معاصر، با همهٔ این فضاهای مجازی، دنیای الکترونیکی و اسباب‌بازی‌های دیجیتالی، از پیاژه هم

سؤال کرده‌اند، همین را گفته است. به پیاژه گفتند: شما که می‌گویید بازی جدی‌ترین فعالیت دنیای کودکی است و فعالیت‌های بزرگ‌سالی چیزی جز بازیابی بازی‌های کودک نیست وجدیت بزرگ‌سال به قول نیچه همان چیزی است که در بازی داشته است، بهترین اسباب‌بازی برای کودک چیست؟

این سؤال را از پیاژهٔ قرن بیستمی می‌پرسند. او می‌گوید: خاک و گل! می‌پرسند: چرا خاک و گِل؟ می‌گوید: چون منعطف‌ترین شیء در عالم خلقت گِل است و گِل به کودک اجازهٔ مداخله می‌دهد، اما اسباب‌بازی ساخته شده، دخالت را از او می‌گیرد و خود اسباب‌بازی در او دخالت می‌کند. اسباب‌بازی بچه را شکل می‌دهد، اما بچه خاک را شکل می‌دهد. اگر بچهٔ دو سه ماهه را هم در خاک بگذارید، همین‌طور که می‌غلتد، با دست و پایش خاک را شکل می‌دهد. این بازی (Play) است. اما وقتی یک بسته یا پکیج بازی دست بچه می‌دهید که از قبل طراحی شده است و بچه باید متناسب با آن طراحی خودش را تنظیم کند، گیم (Game) است و این ضد کنش‌وری آزاد بازی است. گیم بزرگ‌ترین مانع در مقابل بازی است.

به همین دلیل گفته اند که خاک بهترین اسباب‌بازی است چون خاک بی‌شکل‌ترین شیء در خلقت است که همه چیز از خاک شکل می‌گیرد! کودک با هر ذهنیت و توانی می‌تواند آن را شکل بدهد و دخالت کند. دخالت یعنی آموزش و آموزش یعنی دخالت. آموختن یعنی ساختن. کودک خاک را می‌سازد و بهار کودک، خاک است. این تعبیر پیامبر (ص) به راستی شگفت انگیز است.

به یاد دارم در یکی از این اجلاس‌های تیمز و پرلز، هنگام استراحت و پذیرایی بین نشست‌های اجلاس، بحث‌های حاشیه‌ای و گفت‌وگوهای بین فردی بین نمایندگان کشورها در جریان بود. پشت میزی نشسته بودیم و خانم کهن‌سالی که استاد بازنشستهٔ دانشگاه بود، از من پرسید: از کدام کشور هستید و رشتهٔ شما چیست؟ چون از صحبت‌هایی که در مورد روان‌شناسی می‌کردیم و اینکه در اجلاس تیمز بودم، تعجب کرد. گفتم: رشتهٔ من روان‌شناسی است. گفت: چه جالب! رشتهٔ من هم روان‌شناسی است و اتفاقاً روی «early childhood development» در چند کشور مختلف کار می‌کنم. بعد نظریه‌های فلسفی و روان‌شناختی کودک مطرح شد و گفت از آن زمانی که ژان ژاک روسو نظریهٔ «کودک‌مداری» (child centered) را پیش کشید، واقعاً دید بشر عوض شد و یک انقلاب کپرنیکی در نگاه ما نسبت به کودک به وجود آمد. یعنی به جای اینکه کودک را متناسب با ذهن خودمان آموزش بدهیم، باید ذهنمان را متناسب با کودک تغییر بدهیم؛ از این حرف‌هایی که اخیراً زیاد باب شده و ژان پیاژه هم در نظریهٔ خود به آن مشهور است.

پیش خودم گفتم بگذار ببینم نظرش در مورد این حدیث مشهور چیست. من نگفتم که حدیث پیامبر (ص) است، ولی گفتم: یکی از متفکران ما ۱۴۰۰ سال پیش جمله‌ای دارد و عجیب است که در تاریخ از آن غفلت شده است. پرسید: چیست؟ گفتم شما نظریهٔ کودک‌مداری روسو گفتید، یکی از متفکران ما می‌گوید: «مَن کانَ عِندَهُ صَبِیٌّ فَلیَتَصابَ لَهُ.» هرگاه در نزد شما کودکی هست شما عین کودک شوید، نه اینکه کودک را عین خود کنید. این همان انقلاب کپرنیکی روسو است که ۱۴۰۰ سال قبل گفته شده، اما کسی توجه نکرده!

اول باور نمی‌کرد و می‌گفت امکان ندارد. حقیقتاً به وجد آمده بود و می‌گفت بی‌نظیر است. حال اگر ما این حدیث را در جمع خودمان بگوییم، کمتر به شگفتی می‌افتند چون به عمق معنای آن توجه نمی‌کنند که در چه زمانی، چه برداشتی از دنیای کودک وجود داشته است. اما او با کمال شگفتی و ذوق به دنبال کاغذ یادداشت بود که آن را بنویسید. در کیفش گشت، کاغذ یادداشت پیدا نکرد. دستمال کاغذی روی میز را به من داد و گفت: لطفاً متن جمله‌ای که نقل کردید، برایم بنویسید. پرسید: اسم گوینده سخن چیست؟ گفتم: حقیقتش او پیامبر ما، حضرت محمد (ص) است. گفت: شما مطمئنید این را ۱۴۰۰ سال پیش گفته است؟ گفتم: چیز تعجب‌برانگیزتر بگویم، فقط گفته نیست، عمل هم می‌کرده است.

گفتم: در مراسم نماز و عبادت، طفلینی روی دوش پیامبر (ص) بازی می‌کردند. هنگام سجده که جدی‌ترین رکن نماز است، آن هم نماز جماعت با مسئولیت همگانی مسجد و نه نماز شخصی، سجده‌اش را طولانی می‌کند. بعد از پایان نماز، مردم می‌پرسند یا رسول‌الله چه شد که در آن رکعت دوم نماز هنگام سجده خیلی معطل کردید. پاسخ می دهد که چون طفلی روی دوشم بود، صبر کردم پایین بیاید! به‌راستی کدام پیشرو روان‌شناس کودک را می‌شناسید که عملاً این چنین کودک‌مدار باشد، نه فقط در ذهن و گفتار که در عمل و کردار؟

به هر حال بحث من به اینجا رسید، چون می‌خواستم اهمیت بازی (Play) را بگویم. متأسفانه ما با دلسوزی‌های بی‌مورد آن را دستکاری و رسمی می‌کنیم و سوار بر نیاز فطری کودک به خواسته‌های غیر فطری دامن می‌زنیم.

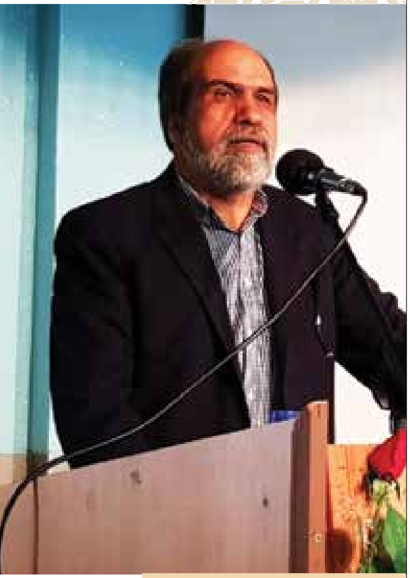

من به او نگفتم که حدیث پیامبر (ص) است، ولی گفتم: یکی از متفکران ما ۱۴۰۰ سال پیش جمله‌ای دارد و عجیب است که در تاریخ از آن غفلت شده است. پرسید: چیست؟ گفتم شما نظریهٔ کودک‌مداری روسو را گفتید، یکی از متفکران ما می‌گوید: «مَن کانَ عِندَهُ صَبِیٌّ فَلیَتَصابَ لَهُ.» هرگاه در نزد شما کودکی هست شما عین کودک شوید، نه اینکه کودک را عین خود کنید. این همان انقلاب کپرنیکی روسو است که ۱۴۰۰ سال قبل گفته شده، اما کسی توجه نکرده!

ضرورت تجدیدنظر در شیوه‌های تبلیغ

اشاره

نوشتهٔ زیر متن سخنرانی **امام موسی‌صدر** است که در تاریخ هفتم مهر ۱۳۴۴ در شهر قم در حضور بزرگانی چون **سید محمدباقر سلطانی طباطبایی**، **استاد شهید مرتضی مطهری**، و جمع کثیری از علما و فضلای آن روز حوزهٔ علمیه ایراد شده است.

به لحاظ اهمیت آن برای دبیران دینی و قرآن تقدیم خوانندگان مجله رشد قرآن و معارف اسلامی می‌شود.

«بسم الله الرحمن الرحیم. الرحمن. علم القرآن. خلق الانسان. علمه البیان. الشمس و القمر بحسبان. و النجم و الشجر یسجدان. و السماء رفعها و وضع المیزان. الا تطغوا فی المیزان[1]».

برای بنده موجب بسی افتخار است که خارج از برنامه دعوت شده‌ام و آقایان اجتماع کرده‌اند تا به این سخنرانی گوش فرادهند. این افتخاری را که به بنده محول شده است، تکریم و احترام فوق‌العاده‌ای می‌دانم و از این بابت به خود می‌بالم.

البته آقایانی که این افتخار را به بنده داده‌اند، خیلی هم راه دوری نرفته‌اند. چون آخر، بر فرض هم که لیاقت ذاتی نداشته باشیم، یک سرباز از جنگ برگشته‌ایم. یعنی محل کار ما را خداوند متعال در جایی قرار داده که سینه‌به‌سینه در مقابل دشمن هستیم. کاملاً تلخی کوتاهی کردن را حس می‌کنیم. ضربت‌های شکننده و خردکنندهٔ دشمنان اسلام را از نزدیک لمس می‌کنیم. یعنی، بنا به اصطلاح جنگی، در خط مقدم آتش هستم. خب، اگر سربازی را که از جبهه برگشته مورد تکریم و احترام قرار دهند، کار نابه‌جایی نیست. امیدوارم که بتوانم، در این مدت خیلی کوتاه، خلاصه‌ای از مشاهدات و اطلاعات خودم را به عرض برادران عزیزم که در اینجا تشریف دارند برسانم، تا ان‌شاءالله مورد استفاده قرار گیرد و نیز قدمی در راه به ثمر رسیدن این جهادها و فعالیت‌ها باشد.

نظم و انضباط از نظر قرآن

آیه‌ای را که در ابتدای سخنانم از «سورهٔ الرحمن» قرائت کردم، مورد توجه قرار می‌دهم: «و السماء رفعها و وضع المیزان.» از این آیه چه چیزی به نظر آقایان می‌رسد؟ خداوند در مقام بیان نعمت‌های خود، پس از ذکر چند نمونه، می‌فرماید که «آسمان را برافراشت.» بعد می‌فرماید:«و ترازو گذاشت.» خدا آسمان را برافراشت و ترازو گذاشت خداوند کجا ترازو گذاشت؟

این ترازویی که خدا گذاشته، آن‌گاه که آسمان را برافراشته، کجاست؟ شاید معنایش این‌طور باشد که بنده می‌فهمم، که منظور از «وضع المیزان» این است که جهانی که خدا خلق کرده و آسمانی که برافراشته، براساسی منظم، دقیق و حساب شده بوده است. یعنی خدا این جهان آفرینش را براساس حسابی دقیق، که با ترازو سنجیده شده، خلق کرده است. عالم منظم است. به‌خصوص که قبل از آن به آیهٔ «**الشمس و القمر بحسبان**» نیز اشاره شده است. یعنی خورشید و ماه پدیده‌هایی حساب‌شده هستند.

منظور آن است که در این آیه اعلان شده است که ایهاالناس، این عالم بزرگی که ما در آن زندگی می‌کنیم، با نهایت دقت و نظم و انضباط برقرار شده است. یعنی نظم و انضباط بر جهان حکومت می‌کند.

خب، چرا خدا این حرف را به ما می‌زند؟ «**الا تطغوا فی‌المیزان.**»

برای اینکه ما هم اگر بخواهیم فرزند این دنیا باشیم، اگر بخواهیم زنده باشیم، اگر بخواهیم فعالیت و تلاشمان به ثمر برسد و اگر دوستدار

خلودیم، باید منظم کار کنیم. بلبشو و بی‌نظمی، جز فنا در این دنیا، نتیجه‌ای ندارد، زیرا دنیایی است که همه‌چیزش منظم است. ما هم اگر منظم باشیم، به ثمر می‌رسیم. و اگر بخواهیم به ثمر برسیم و از عمرمان نتیجه بگیریم، باید منظم باشیم. این اصل به ما یاد می‌دهد که همه چیزمان، در زندگی داخلی‌مان، در زندگی مالی‌مان، در وضع درس خواندنمان، در وضع جواب نامه، در نوشتن‌هایمان در معاشرت با دوستانمان، در روش تحصیلی و روحانی‌مان، در روش تبلیغاتیمان و در هر چیزی که در ادارهٔ آن سهیم هستیم، باید منظم باشیم. اگر منظم نباشیم، نابود و بی‌اثر خواهیم شد؛ درست مانند کسی که در شهری با هوای استوایی و گرم بخواهد لباس پشمی به تن کند و برای گرما آماده نباشد، یا کسی که در زمستان بخواهد لباسی نازک بپوشد، یا کسی که برخلاف جریان آب بخواهد شنا کند .

چنین آدمی البته نمی‌تواند موفق شود. دنیا براساس حق و عدل و انضباط و نظم استوار است. اگر کسی بخواهد بی‌نظمی کند، در این دنیا به نتیجه نمی‌رسد و هیچ تردیدی در آن نیست.

این مطلب از آیات بسیاری استنباط می‌شود. اینکه جهان آفرینش جهانی منظم است، هر چیزی به مقدار است، **«و ماننزله الا بقدر معلوم»**[۲]. و **« و انبتنا فیها من کل شیء موزون»**[۳]بارها در قرآن تکرار شده است، و آقایان بهتر می‌دانند. شاید ده‌ها آیهٔ به‌خصوص این موضوع را به انسان تذکر می‌دهند که این عالم منظم است، دقیق است، حساب دارد؛ بادش، هوایش، آفتابش، بارانش، موج دریایش، بادهای موسمی‌اش، شب و روزش، کوتاه و بلند شدن روز و شبش، همه و همه روی حساب است. ای انسان، تو هم اگر می‌خواهی موفق شوی و اگر می‌خواهی در این جهان از عمرت بهره ببری و به نتیجه برسی، باید با جهان آفرینش هماهنگ باشی و منظم شوی. این سخنِ قرآن است. حال اگر کسی گفته است که بی‌نظمی بِهتر از نظم است، به نظر بنده خلاف آن چیزی است که ما از قرآن می‌فهمیم. این یک مقدمهٔ مختصر.

دنیای امروز دنیای تشکیلات است

اما مقدمهٔ کوتاه دوم: بنده نمی‌خواهم تفسیر بگویم یا نصیحت کنم، یعنی زیره به کرمان ببرم. بنده می‌خواهم مشاهدات خود را برای آقایان بیان کنم. منتها یک مقدمهٔ مختصر برای آقایان عرض کردم. مقدمهٔ دوم، و باز کوتاه، این است که روزگاری، در صدها سال پیش از این، همه‌چیز در دنیا به‌صورت فردی بود. دولتش دیکتاتوری بود، استبداد بود، فردی بود؛ تجارتش براساس معاملات فردی بود؛ یک نفر یک نفر تاجر بودند؛ دخل و خرجش را هر کس خود تنظیم می‌کرد؛ همه‌چیز در دنیا صورت فردی داشت: زراعتش، تجارتش، درس خواندنش،دولتش، سیاستش، روزنامه‌اش و همه‌چیز به شکل فردی بود. در آن زمان، اگر ما، یعنی قوای دینی و راهنمایان اخلاقیِ بشر، به‌صورت فردی فعالیت می‌کردیم، تا حدودی معقَول و موجه بود. عیبی نداشت. برای اینکه ما هم هماهنگ با همه بودیم. یکی در مقابل یکی. آن‌ها تنها بودند، ما هم تنها بودیم.

اما امروز همه‌چیز به‌صورت دسته‌جمعی و سازمان‌یافته درآمده است: دولت‌ها تشکل‌ها و سازمان‌ها دارند؛ تجارت به‌صورت شرکت‌های وسیع و محیرالعقول درآمده است؛ تبلیغات مؤسسات وسیعی دارد؛ مطبوعات مشی واحد اتخاذ کرده‌اند؛ سیاستمداران احزاب را به‌وجود آورده‌اند؛ فلاحت و کشاورزی مکانیزه شده و در قالب شرکت‌ها درآمده است. در این دنیای سازمانی، اگر ما باز بخواهیم تکروی کنیم، به‌نظر من نهایت سادگی است. ما اگر امروز عملِ دسته‌جمعی نداشته باشیم کلاهمان پس معرکه است که هست! برای اینکه همه‌چیز منظم و تشکیلاتی و سازمانی است. شما جایی نشان دهید که تنها پیش بروند، بی‌سازمان راه بروند، بی‌تشکیلات پیش بروند، یا تکروی کنند. نمی‌توانید پیدا کنید.

این‌ها دو مقدمهٔ عرض بنده بود. مقدمهٔ اول اینکه جهان منظم است، پس نمی‌شود بی‌نظم زندگی کرد. مقدمهٔ دوم اینکه جامعهٔ امروز همه‌چیزش مؤسساتی، سازمانی و تشکیلاتی است و اگر ما بخواهیم بی‌سازمان و بی‌تشکیلات فعالیت کنیم، موفق نخواهیم شد. حالا اگر این دو مطلب را پذیرفتید که چه بهتر. اگر هم نپذیرفتید، به ۵۰ سال پیش تا حالا می‌ماند که همه‌مان خُرد شدیم، له شدیم، قوایمان تلف شد، هر کس به راه خودش رفت، هر کس با دیگری تضارب و تزاحم داشت و مشکلات بی‌شماری پیش آمد. نتیجه هم این شد که دیگران هزاران فرسنگ از ما پیش افتاده و رفته‌اند، اما ما هنوز همین‌جا هستیم و باز هم می‌مانیم. میل خودتان است. می‌خواهید بپذیرید، نمی‌خواهید هم نپذیرید.

این‌ها دو مقدمهٔ کوتاه بنده بود.

مشاهدات من از نظم و تشکیلات دیگران

حالا برای اینکه عرض کنم دیگران چگونه منظم و سازمان‌یافته هستند، مشاهدات خود را بیان می‌کنم. لبنانی که بنده در آن هستم، یکی از پایگاه‌های مسیحیت و بلکه بزرگ‌ترین پایگاه مسیحیت غربی در خاورمیانه است. چون آقایان می‌دانند که مسیحیت در آغاز دچار یک شکاف بزرگ شد: مسیحیت غربی که تابع پاپ بود، و مسیحیت شرقی که از آن جدا شد و اُرتودوکس نامیده شد. مسیحیان غربی تابع پاپ را تصور نفرمایید که یک فرقه هستند. کلمهٔ «کاتولیک» به معنای مجموعه است، نه یک فرقهٔ معین. فرق بسیار متعددی

جهان آفرینش جهانی منظم است، هر چیزی به مقدار است، «و ماننزله الا بقدر معلوم». و « و انبتنا فیها من کل شیء موزون» بارها در قرآن تکرار شده است، و آقایان بهتر می‌دانند. شاید ده‌ها آیهٔ به‌خصوص این موضوع را به انسان تذکر می‌دهند که این عالم منظم است، دقیق است، حساب دارد؛ بادش، هوایش، آفتابش، بارانش، موج دریایش، بادهای موسمی‌اش، شب و روزش، کوتاه و بلند شدن روز و شبش، همه و همه روی حساب است

هستند که همه در زیر لوای واتیکان و پاپ زندگی می‌کنند. این‌ها یک شاخه‌اند. شاخهٔ دوم، مسیحیان شرقی یا «ارتودوکس»ها هستند. ارتودوکس‌ها مرکزیت جهانی ندارند. تابع پطرک‌های خودشان هستند. هر منطقهٔ وسیعی یک پطرک و، به تعبیر صحیح‌تر، یک پَطْرِیَرْک یا، به تعبیر عربی قدیم ما، که در مباحثات **حضرت رضا**(ع) و **حضرت جواد**(ع) می‌خوانیم، بَطْریق دارد. بنابراین، هر منطقهٔ ارتودوکس‌نشین یک پطرک دارد. رئیس هم ندارند. منتها سنت بر این جاری شده است که پطرکِ استانبول، که امروز «آسیناغوراس» نام دارد، پطرک مسکونی نامیده شود. یعنی اولین مقام ارتودوکسی دنیا، که بر سایر پطرک‌ها رهبری ادبی و اخلاقی دارد، نه اینکه مثل پاپ پیشوای دینی‌شان باشد. پاپ پیشوای دینیِ کاتولیک‌های دنیاست.

کمی از مطلب دُور افتادم. همان‌طور که عرض کردم، مشاهدات بنده بیشتر ناظر بر لبنان است که مرکز فعالیت کاتولیک‌ها،یعنی پیروان پاپ در خاورمیانه است؛ چه فرقهٔ روم کاتولیک، چه فرقهٔ مارونی و چه فرقهٔ ارمن کاتولیک و چه فرقهٔ سریان کاتولیک. چهار فرقهٔ طرفدار و پیرو پاپ در لبنان فعالیت می‌کنند. بنابراین، بنده مشاهداتی از کار مسیحیان دارم. از طرف دیگر، سفری نیز به فرنگ رفته‌ام. واتیکان را دیده‌ام، در جلسهٔ تاج‌گذاری پاپ شرکت کرده‌ام، و لذا از تشکیلات و مؤسسات کاتولیکی جهان هم تا حدودی از نزدیک مطلع شده‌ام. دیگر آنکه سفری نیز به آفریقای شمالی و قاهره داشته‌ام و از مؤسسات اهل تسنن نیز تا حدودی اطلاع پیدا کرده‌ام. ارتباط زیادی هم به واسطهٔ لبنانی‌های مقیم آفریقا با آفریقای سیاه دارم. لذا از فعالیت مسلمان‌ها در آفریقا کمی مطلعم. در بعضی از کنگره‌های اسلامی جهان شرکت کرده‌ام و با مسلمانان دنیا و رهبران دینی آن‌ها هم کمی آشنا هستم. یعنی می‌خواهم تصویری اجمالی و خلاصه‌ای از فعالیت‌های مسیحیان برای آقایان ترسیم کنم.

فعالیت‌های تبلیغی مسیحیان

اما مسیحیان: خدا می‌داند که وقتی متذکر نوع فعالیت مسیحیان می‌شوم، دلم آتش می‌گیرد. این مردمی که دینشان دین رهبانیت است، آن هم «**رهبانیة ابتدعوها**»[4] به قول قرآن «**ما کتبناها علیهم**»[5] رهبانیت تارک دنیا! این‌ها چطور این‌قدر منظم شده‌اند؟ در مجله‌ای به نام «لایف» که یک شماره‌اش مخصوص تشکیلات کاتولیکی دنیا بود، خواندم که سازمان کاتولیک‌های دنیا آن‌قدر منظم است که تمام احزاب دنیا، حتی احزاب سرّی و زیرزمینی روسیه را پشت‌سر نهاده است. شما تصور کنید که با حکومت پلیسی که در روسیه است، اگر یک حزب سری ضد دولتی بخواهد در آنجا فعالیت کند، چه مقدار باید منظم و دقیق باشد. این مجله می‌گوید تشکیلات کاتولیکی دنیا از احزاب سری دنیا هم منظم‌تر و مجهزتر است. این مردم تارک دنیا چنین تشکیلاتی دارند. حالا ببینیم که چگونه کار می‌کنند.

> خدا می‌داند که وقتی متذکر نوع فعالیت مسیحیان می‌شوم، دلم آتش می‌گیرد. این مردمی که دینشان دین رهبانیت است، آن هم «رهبانیة ابتدعوها» به قول قرآن «ما کتبناها علیهم» رهبانیت تارک دنیا! این‌ها چطور این‌قدر منظم شده‌اند؟

تشکیلات این‌ها چند رشته فعالیت دارد: یک رشته، رشتهٔ کلیساهایشان است. به قول خودشان (مسیحیان عرب)، مؤسساتی که رعایت ابرشیه می‌کنند؛ یعنی منطقه‌ای دارند که اسم مردم را رعیت می‌گذارند و اسم کشیش یا مطران یا پطرک را راعی رعیت، یعنی شبان این گوسفندان. راعی ابریشه همان راعی منطقه است. این فرقه را «راعویه» می‌نامند. یعنی فرقه‌ای که کلیساها را اداره می‌کند، نماز می‌گزارد، تشریفات عقد و ازدواج انجام می‌دهد و مراسم مذهبی را در «وفیات» که عرب‌ها به آن «جنات» می‌گویند، به جای می‌آورد. بنابراین، کشیش‌ها و اداره‌کنندگان کلیساها یک دسته‌اند.

دستهٔ دیگر متولیان دیرهایی در مسیحیت هستند که از نظام کلیساها استقلال دارند. این دیرها خود مؤسسات مستقلی هستند که ابتدا منفصل از واتیکان پدید آمدند، اما بالاخره به آن ملحق شدند. این دیرها خود چند دسته‌اند. در درجهٔ اول و از همهٔ آن‌ها مهم‌تر، «ژزوئیت‌ها» یا «یسوعی‌ها» هستند.

کتاب «المنجد» را همه ملاحظه فرموده‌اید که می‌گوید: «الآباء الیسوعیین». این یسوعی‌ها همان ژزوئیت‌ها هستند. این‌ها فرقهٔ بزرگی هستند. رئیس یسوعی‌های دنیا را پاپ سیاه می‌نامند. این‌ها در حقیقت حکام واتیکان هستند. می‌گویند پاپ سلطنت می‌کند و نه حکومت، یعنی حکومت واقعی به دست ژزوئیت‌ها یا یسوعی‌هاست. یسوعی‌ها هستند که ادارهٔ امور واتیکان را در دنیا برعهده دارند.

البته دیرهای دیگری هم هستند: مثل دیر «فرانسیسکن» و دیر «دومنیکن». در لبنان دیری است به نام دیر «عبرین»، و نیز دیری هست که «کسلیک» نامیده می‌شود. این‌ها انواع دیرهاییِ هستندکه استقلال دارند. تشکیلات این‌ها را بعداً عرض می‌کنم. دیرِ جدیدی را هم به‌وجود آورده‌اند که دیر «کارگری» نام دارد.

وظایف کلیسا

این تشکیلات بسیار مقتدر کلیسا، در ادارهٔ امورِ مذهبی مردم به‌قدری دقیق است که اگر در دهی از دهات تنها یک خانوادهٔ مسیحی حضور داشته باشد، روز یکشنبه کشیش مخصوصی به آنجا می‌رود تا مراسم اقامهٔ نماز را انجام دهد. در لبنان دهی هست که مرکز شیعیان است و «جبع» نام دارد. یا به‌قول خود لبنانی‌ها «جباع». همان جایی که «جبعی‌جبعی» می‌خوانیم. ده مهمی است. همهٔ ساکنان آن شیعه هستند و منطقهٔ پیرامون آن هم شیعه‌نشین است. در این ده یک خانواده، تنها یک خانوادهٔ مسیحی وجود دارد. نه اینکه بخواهم مبالغه کنم.

تنها یک خانواده، شامل پدر و مادر و دو سه تا بچه، مسیحی هستند. این ده کلیسایی دارد. آقای کشیش روزهای یکشنبه می‌آید. در کلیسا اقامهٔ نماز می‌کند و باز برمی‌گردد.

ده دیگری هست به نام «روم» که نصف جمعیت آن مسیحی است و نصف دیگر آن شیعه، البته آن نیمه‌ای که مسیحی است، جمعیت چندانی ندارد. یعنی سکنهٔ آن چند نفری بیشتر نیستند. شاید مجموعاً به هشتاد نفر نرسند. این ده یک مدرسه دارد. روزهای یکشنبه کشیشی برای تعلیم امور دینی محصلین به ده روم می‌آید. درس خود را می‌دهد و باز برمی‌گردد.

یعنی شما در تمام نقاط دنیا، یک مسیحی که کلیسا از او غافل شده باشد و به او نرسدٍ و روز یکشنبه امکان نماز را برایش فراهم نکند، اصلاً نمی‌یابید. حالا شما تمام کاتولیک‌های دنیا را تصور بکنید که بالغ بر ۵۰۰ میلیون نفر هستند. اینکه این ۵۰۰ میلیون نفر را این‌ها چطور باید کنترل کنند، خدا می‌داند (خوانندگان توجه دارند که این آمار برای ۵۵ سال پیش است).

خب، در مقابل این‌ها ما هستیم که وسط افتاده‌ایم و شده‌ایم مثل گوشت قربانی. دهاتی داریم که مسیحی‌ها در آن تبلیغ می‌کنند؛ دهاتی داریم که بهایی‌ها در آن تبلیغ می‌کنند؛ و همین‌طور الی آخر.

این وضع کلیساهای مسیحی است. البته، غالباً مدارسی هم وجود دارند که تابع کلیساها هستند. این‌ها نظیر همان ملاهای قدیم ما هستند که در هر دهی به‌صورت مدرسه تأسیس شده‌اند. کشیش‌ها این مدارس را اداره و در آن تدریس می‌کنند.

سازمان وسیع دیرها

قسمت دوم که بسیار عجیب است، مسئلهٔ دیرهاست. یسوعی‌ها را برای شما مثال می‌زنم. این یسوعی‌ها اول در اثر کوتاهی‌هایی که کلیسا طی قرون وسطا نسبت به امور دینی، مذهبی و علمی کرد، شکل گرفتند. **لوتری** آمد، پروتستان‌ها آمدند و از کاتولیک‌ها منفصل شدند. جوانانی بودند که به نام یسوعی متشکل شدند و یک سلسله کارهایی شروع کردند. آمدند و دیدند که روحانیت از مردم دور شده، به‌صورت اشرافی درآمده، به صنف معینی بدل گشته و از مردم فاصله گرفته است. ایشان برای اینکه به مردم نزدیک شوند، آمدند و مؤسساتی درست کردند که در حقیقت صبغهٔ فرهنگی داشت. دانشگاه تأسیس کردند، مدرسه درست کردند و کشیش‌هایی تربیت کردند که غیر از کشیش بودن، وکیل عدلیه هم هستند، مهندس، طبیب، معلم، استاد دانشگاه، فیزیک‌دان و شیمی‌دان هم هستند و هکذا. تمایز این‌ها با مردم عادی فقط یک یقهٔ سفید است و الا لباسشان عیناً لباس عادی است. کارشان هم ادارهٔ امور بیمارستان‌ها، دانشگاه‌ها، مدارس حرفه‌ای، دارالایتام‌ها و درمانگاه‌هاست.

طبیبی هست در نهایت دقت و مهارت، در عین حال کشیش هم هست. اگر برای شما عرض کنم که **روبرت کخ**، کاشف میکروب سل، کشیش بوده است، تعجب نکنید. اگر عرض بکنم که بسیاری از کاشفین نظریات جدید کشیش بوده‌اند، تعجب نکنید. یکی از این‌ها همین کشیش بلژیکی **لومتر** است که اصل توسعهٔ عالم را کشف کرد؛ که عالم دائماً گسترده‌تر می‌شود. همین نظریه‌ای که با آیهٔ کریمهٔ **«و السماء بنیناها باید و انا لموسعون»**[۶] منطبق است. یعنی عالم در حال توسعه است. این نظریه‌ای که در قرآن به آن اشاره شده است، توسط یک کشیش بلژیکی به نام لومتر طرح شد. با اینکه کشیش است، اما اطلاعات کیهانی او به‌قدری زیاد است که نظریاتش مورد اقتباس همهٔ دانشمندان است. یعنی شما در میان طبقهٔ کشیش‌ها می‌توانید طبیب‌های خوب، مخترع‌های بنام، فیزیک‌دان‌های خیلی مهم، شیمی‌دان‌های خیلی مهم، وکلای عدلیهٔ معروف و ریاضی‌دانان برجسته بیابید.

بنده در بیروت دوستی دارم که در سلسله‌سخنرانی‌هایی که اخیراً دربارهٔ اسلام و مسیحیت در لبنان انجام می‌شود، شرکت می‌کرد. نامش **اب فرانسوا دوپریلاتور** است. «اب» یعنی کشیش. این مرد، استاد فیزیک و بزرگ‌ترین فیزیک‌دان در خاورمیانه است. کشیش هم هست. اتفاقاً لباسش هم لباس کشیشی است. مرد بسیار عالمی است و در عین حال کشیش هم هست.

این‌ها با این اوصاف چه کار کردند؟ آمدند و مجاری امور را به دست گرفتند. همان مجاری‌الاموری که براساس اخبار و احادیث ما باید به دست «العلماء بالله» باشد. این‌ها مجاری امور را به دست گرفتند: مهندس، طبیب، وکیل عدلیه، ریاضی‌دان، فیزیک‌دان و ... آن‌وقت خدا می‌داند که این‌ها درِ مؤسساتشان چه می‌کنند. تصور نکنید که صریحاً تبلیغ مسیحیت می‌کنند. هرگز، بلکه با علم، با اخلاق و با روش مردم‌داری، مردم را جذب می‌کنند.

به هر حال، کشیشانی که عرض کردم، مجموعه‌ای از خبرگان و متخصصینی هستند که در همهٔ رشته‌ها دستی دارند و ادارهٔ امور دانشگاه‌ها را برعهده دارند. این‌گونه مؤسسات این‌قدر به کلیسا خدمت کرده‌اند که عرض کردم رئیسشان را «پاپ سیاه» می‌نامند، و در حقیقت این‌ها قدرت واتیکان را در دست دارند. این‌ها در دنیا متجاوز از چند هزار دانشگاه دارند. آقا بشنوید. یک مؤسسهٔ دینی مسیحی چند هزار دانشگاه دارد. چند هزار بیمارستان دارند. چند ده هزار مدرسه و درمانگاه و دارالایتام و مدرسهٔ حرفه‌ای و مؤسسات مشاوره‌ای و روضةالاطفال و مهدکودک و سالن‌های ورزشی و سالن‌های سخنرانی و، هزار برابر این، مؤسسات اجتماعی دارند ... این‌ها طبق آماری که خودشان دارند، ۳۰۰ میلیون نفر از مردم دنیا را باسواد کرده‌اند.

خدا می‌داند که چطور دارند در این دنیا رخنه می‌کنند و همه‌جا را می‌گیرند. در خود لبنان دیری هستَ به نام «عبرین»، دیری کوچک که در میان بیابان قرار دارد و کشیش تربیت می‌کند. رفته‌رفته و در اثر فعالیت کشیش‌ها، مدرسه‌هایی تأسیس شده است. تنها دیر عبرین اکنون ۸۲ مدرسه دارد. دیر دیگری هست به نام کسلیک که تازگی دانشگاهی هم تأسیس کرده است

آقا هر چه باشد، ۳۰۰ میلیون نفر آدم بی‌سوادی که باسواد شده‌اند، تحت‌تأثیر این‌ها قرار می‌گیرند. البته، همه‌شان هم مسیحی نشدند، اما بسیاریشان شدند. این مؤسسه تنها یک دیر از دیرهای مسیحیان، به نام دیر یسوعی‌هاست. و هکذا سایر دیرها ... اضف الی ذلک دیرهای فرانسیسکن و دومنیکن و عبرین و کسلیک و هزار جور دیر دیگر که استقلال داخلی و مالی خود را حفظ کرده‌اند و در عین حال، از ارتباطی هرمی با واتیکان برخوردارند. کار مسیحی‌ها این‌گونه است.

آن‌وقت خدا می‌داند که چطور دارند در این دنیا رخنه می‌کنند و همه‌جا را می‌گیرند. در خودِ لبنان دیری هست به نام «عبرین»، دیری کوچک که در میان بیابان قرار دارد و کشیش تربیت می‌کند. رفته‌رفته و در اثر فعالیت کشیش‌ها، مدرسه‌هایی تأسیس شده است. تنها دیر عبرین اکنون ۸۲ مدرسه دارد. دیر دیگری هست به نام کسلیک که تازگی دانشگاهی هم تأسیس کرده است و دانشکده‌ای به نام «تشریع» یعنی قانون‌گذاری، ایجاد کرده است. این دانشکده در شهری به نام «جونیه» در نزدیکی بیروت واقع است و از بنده نیز دعوت کرده است تا تشریع اسلامی را در آن درس بدهم. این‌ها نوع کار آن‌هاست. آن وقت می‌خواهید اثر عملشان چطور باشد؟

برای پیشرفت دین حق باید تلاش کرد

شما تصور می‌کنید که حق مطلق، خودبه‌خود و بدون تلاش، پیش می‌رود؟ این حرف درست نیست آقا! بنده عبارتی از پیغمبر اکرم (ص) در روز بدر برای آقایان می‌خوانم، ببینید از این حرف چه درمی‌یابید. پیغمبر (ص) در این دعا می‌فرماید که: «اللهم ان تهلک هذه العصابة فلن تعبد بعد.»[۷] یعنی خدایا، اگر این دسته کشته شوند، کسی دیگر عبادتت را بجا نمی‌آورد. عجب! معلوم می‌شود که اگر مردانی، فداکارانی و اصحابی برای دین خدا تلاش نکنند، خدا عبادت نخواهد شد. دیگر از عبادت خدا که ما چیزی بر حق‌تر نداریم. پس اینکه دل ببندیم که دین ما حق است، مذهب ما حق است و خودبه‌خود راه خودش را باز می‌کند، به نظر بنده درست نیست. خیر. اگر ما تلاش نکنیم، همین دین حق و همین مذهب حق، آن‌طور که لازم است پیش نمی‌رود یا کمتر پیش می‌رود.

این آقایان، همین دین را، همین روش‌های ترک دنیایی و غیرطبیعی و ناهماهنگ با ذات انسانی‌شان را، با تبلیغات، به‌شدت در اعماق قلب‌های مردم نشانده‌اند.

۱۴ کشیش برای تبلیغ به کشور اوگاندا رفتند. اوگاندا یکی از کشورهای آفریقایی است که آقایان حتماً اسمش را شنیده‌اند. ۱۴ کشیش به آنجا رفتند و بومیان آفریقایی آن‌ها را خوردند. شما خیال می‌کنید که از هدفشان دست کشیدند؟ خیر. چهارده زن تارک دنیا و دختران راهبه را به جای آن‌ها فرستادند و مشغول تبلیغات شدند.

اما اگر فداکاری نمی‌کردند، نمی‌توانستند بروند. آن‌ها رفتند و تبلیغ کردند. الان عدۀ مسیحیان اوگاندا نسبت به ۵۰ سال پیش ۱۰۰ برابر شده است.

جنوب سودان را ببینید، و ببینید که از سه سال پیش که کشیش‌ها را بیرون کردند، چه حوادثی در آنجا پیش آمده است که بالاخره هم ممکن است خدای نکرده به جدایی جنوب سودان از شمال آن منجر شود.

ماسینیون، مستشرق بزرگِ فرانسوی را که روح اسلامی دارد، می‌شناسید، و حتماً شنیده‌اید که در یکی از مجامع پاریس اعلام کرده که اسلام دینی خدایی است. او کتابی به نام «سالنامۀ دنیای اسلام» دارد که در سال ۱۹۵۴ به چاپ رسیده است. ماسینیون در این کتاب می‌نویسد که طی سال ۱۹۵۴ شش میلیون نفر در آفریقای سیاه مسلمان شدند، اما با تبلیغات مسیحی‌ها و تلاش‌هایی که به عمل آوردند، یک میلیون نفر از سیاهان نیز مسیحی شدند.

البته این طبیعی است. سیاه‌های بت‌پرست و سیاه‌های توتمیست و طرفدار درخت و روباه، بعد از اینکه مستقل شدند، دیدند که دینشان در عمل پاسخگو نیست. لذا به فکر دین‌های آسمانی و جهانی افتادند. یهودیت که دینی عنصری [نژادپرستانه] است و کسی را نمی‌پذیرد، مگر از راه بهایی‌ها، چون بهایی‌ها دست یهودی‌ها هستند، فراموش نکنید، بنابراین، متوجه شدند که یا به مسیحیت یا به اسلام باید متوسل شوند. آن‌ها دیدند که اسلام دینی است پاک که سابقۀ استعمار و غارتگری ندارد. از طرف دیگر، عقاید اسلامی روشن و واضح است. یک خدا دارد، نه سه تا، و عقایدش پیچیده نیست. پس اولاً دینی است که سابقۀ استعمار ندارد، ثانیاً پیچیدگی و مشکلی در اعتقادات ندارد، ثالثاً احکام عملی و سهلی دارد. این است که به اسلام روی آوردند. شش میلیون‌نفر در سال ۱۹۵۴ مسلمان شدند.

خب، اما بعد چه شد؟ به دلیل نبودن تبلیغ و مبلغ اسلامی، نتیجه این شد که آمدند و آبروی اسلام را بردند. گفتند ببینید این مسلمان‌ها چقدر عقب‌افتاده‌اند. ببینید چقدر در کشورهایشان کودتا رخ می‌دهد. ببینید چقدر کثیف‌اند. ببینید چقدر سطح علمشان پایین است. ببینید که در تمام این مدت، حتی یک جایزۀ نوبل را هم مسلمان‌ها نبردند. چون مسیحیان تمدن اروپایی را با تمدن مسیحی خلط می‌کنند. در حالی‌که تمدن اروپایی هیچ ربطی به مسیحیت ندارد. تا وقتی که کلیسا در اروپا قدرت داشت، این تمدن جدید نبود. تمدنِ جدید، علی‌رغم مسیحیت در اروپا به‌وجود آمد، و اصلا تمدنی وثنی است نه تمدن مسیحی. به‌هر حال، گفتند که تمدن داریم و چنین و چنان ... بعد هم به‌واسطۀ همین دیرهایی که عرض کردم، وارد عمل شدند. بچۀ مریض آفریقایی را وقتی یک مؤسسه سالم می‌کند آقا، بی‌سواد را که باسواد می‌کند و بعد هم به دانشگاه می‌فرستد، بی‌پول را که پول‌دار می‌کند،

۱۴ کشیش برای تبلیغ به کشور اوگاندا رفتند. اوگاندا یکی از کشورهای آفریقایی است که آقایان حتماً اسمش را شنیده‌اند. ۱۴ کشیش به آنجا رفتند و بومیان آفریقایی آن‌ها را خوردند. شما خیال می‌کنید که از هدفشان دست کشیدند؟ خیر. چهارده زن تارک دنیا و دختران راهبه را به جای آن‌ها فرستادند و مشغول تبلیغات شدند

بی‌تربیت را که تربیت می‌کند، می‌دانید چه عاطفه‌ای نسبت به این پدران تربیت‌کننده در او ایجاد می‌شود؟ شخصی در «سنگال» هست که شاهدی بر این سخن است. سنگال کشوری آفریقایی است که ۵/۹۹ درصد مردم آن مسلمان و ۵/۰ درصد آن مسیحی‌اند. با این حال، رئیس‌جمهور این کشور مسیحی است که **سینگور** نام دارد. سینگور یک بچه مسلمان و اتفاقاً یک بچه‌آخوند است.

مسیحی‌ها او را زیر بال و پر گرفتند و به مدرسه فرستادند تا باسواد شد. بعد هم او را به اروپا فرستادند تا استاد عظیم دانشگاه شد. وی الان یکی از فرهنگیان و باسوادهای بزرگ دنیاست که مسیحیان و مسلمانان سنگال در مقابل مقام علمی او تعظیم می‌کنند. اخیراً هم رئیس‌جمهورش کردند. پس مردم را به‌واسطهٔ سعی در بهبود وضع دنیایی آن‌ها جذب می‌کنند.

این هم داستان دیرها. آن داستان کلیساها بود که ملاحظه فرمودید که در هیچ نقطهٔ دنیا یک مسیحی نیست که بدون رهبری دینی باشد و اگر تنها یک خانوادهٔ مسیحی در دهی باشد، وضع کلیسایش مرتب و وضع کشیشش مرتب است. این هم وضع دیرهایشان، مؤسسات فرهنگی‌شان، دانشگاه‌هایشان، بیمارستان‌هایشان و دیگر سازمان‌های عجیب‌وغریبشان که واقعاً شگفت‌آور است. این‌ها یک ذره از کار مسیحی‌هاست.

اما وضع ما

ما شیعیان **مرتضی علی**، ما مردمی که اسلام خدا را با طاهرترین مذهبش معتقد و پیرویم، ما وضعمان چگونه است؟ تشکیلاتمان چگونه است؟ من چون در اینجا نشسته‌ام، که عرض کردم فجر امید است، آزادم که این حرف را بزنم.

آقا، شما یک نفر را به من معرفی کنید که به من پاسخ دهد.

چند تا شیعه در دنیا هست؟

چند تا روحانی شیعه در دنیا وجود دارد؟

چند تا روحانی در ایران هست؟

مقدار تحصیلاتشان چقدر است؟ و ده‌ها سؤال دیگر ...

صلاحیت روحانیونی که در مناطق کار می‌کنند، چقدر است؟ ارتباطشان با هم چگونه است؟ اگر یکیشان مریض و گرفتار شد، به چه وسیله‌ای می‌شود به او کمک کرد؟ من خیلی معذرت می‌خواهم که این مطالب را در حضور شما عرض می‌کنم.

اصلاً این حرف‌ها چیست؟ آقایان، ما کجا می‌خواهیم زندگی کنیم؟ در کدام دنیا؟ نتیجه‌اش هم می‌دانید چیست؟ این است که نه‌تنها مسیحیان از ما می‌برند، نه‌تنها یهودی‌ها از ما می‌برند، ما هم در خواب خوش فرو رفته‌ایم که آقا ابداً! شیعیان مرتضی علی مگر

ممکن است برگردند؟ بله آقا. بنده دیده‌ام شیعه مسیحی شده، دیده‌ام شیعه وهابی شده، شما ممکن است دیده باشید، ممکن هم هست ندیده باشید. اینجا با دلی خوش نشسته‌ایم، به حقانیت خودمان اعتماد داریم و خیال می‌کنیم که مطلب تمام شده است. کجا تمام شد آقا! مگر می‌شود بی‌تبلیغ و بدون سازمان‌دهی پیش رفت؟

اقلاً ما همان قسمت مساجدمان را منظم کنیم. تبلیغاتمان را منظم کنیم. در دعوتمان هماهنگی به‌وجود بیاوریم. آقا، بنده پای این منبر می‌روم یک چیز می‌شنوم، پای آن منبر چیزی دیگر. اصلاً متناقض! اصلاً نامربوط! این منبری یک چیز می‌گوید و آن یکی چیزی دیگر. من چطور می‌توانم با این تبلیغات متناقض ایمانم را بارور کنم و رشد دهم؟ به‌هیچ‌وجه ممکن نیست چنین چیزی تحقق یابد.

ما اصلاً خواب هستیم. این کارهایی که حالا می‌خواهیم بکنیم، باید ۵۰ سال پیش، بلکه ۱۵۰ سال پیش، شروع می‌کردیم. امیدوارم که به‌سرعت پیش برویم. چون در خطاب آقایان شنیدم، امتیاز روحانیت شیعه این است که وابستگی به جایی ندارد و هر قدر بخواهد، می‌تواند تکاپو کند. امیدوارم این حسن‌ظن بجا باشد. ما آقا وضعمان خیلی عجیب است. مسیحی‌ها را عرض کردم. کاشکی آنان بودند. حقیرترین و بی‌مایه‌ترین مذاهب دارند فرزندانمان را از دست ما خارج می‌کنند. بنده مشاهده کردم که تبلیغات بهایی‌ها شدیداً نظم و وسعت دارد؛ با هیئت‌های نه نفری، سفرهای تشویقی و این‌جور بازی‌ها.

باید در مقابل این‌ها آماده شد. اگر فرزند این دنیا هستیم، دنیایی که **«و السماء رفعها و وضع المیزان»**[۸] دنیایی که همه‌چیزش منظم است، اگر منظم نباشیم، محکوم به مرگیم و فرزند این دنیا نیستیم. در عصری که همه‌چیزش به‌صورت مؤسسه درآمده است، باید خودمان را سازمان دهیم و منظم کنیم. بنده در یک ساعت چقدر دیگر می‌توانم بیشتر از این بگویم؟ این از مؤسسات مسیحی‌ها.

همهٔ ما مسئولیم. همهٔ ما باید برای چنین هدفی همکاری کنیم. کار را منظم کنیم. مناطق را تقسیم کنیم. احصا و آمار دقیقی از دهاتمان، از اوضاع شهرها و مناطقمان، از روحانیونی که در آنجا هستند، از اینکه چقدر پیش یا عقب رفته‌اند، تهیه کنیم.

البته ما حالا انتظار نداریم که مؤسساتی شکل بگیرند، مدارسی به‌وجود بیایند، درمانگاه‌هایی به‌وجود بیایند، بیمارستان‌هایی به‌وجود بیایند و

اگر فرزند این دنیا هستیم، دنیایی که «و السماء رفعها و وضع المیزان» دنیایی که همه‌چیزش منظم است، اگر منظم نباشیم، محکوم به مرگیم و فرزند این دنیا نیستیم. در عصری که همه‌چیزش به‌صورت مؤسسه در آمده است، باید خودمان را سازمان دهیم و منظم کنیم

مدارس حرفه‌ای به‌وجود بیایند. اگر این‌ها هم بشود که چه بهتر، امیدوارم که بشود، ولی اولین قدم هماهنگی در دعوت است. ما هنوز این هماهنگی را در یک شهر و حتی در یک مجلس نداریم. سه تا منبری بالای منبر می‌روند، هر کدام یک جور حرف می‌زنند. یکی از این طرف می‌رود، دیگری خلاف آن می‌رود. این‌ها کی باید علاج شوند؟ چه وقت؟

حالا، اگر چنین سازمان‌دهی‌ای به‌وجود آمد، اگر چنین هماهنگی‌ای درست شد، اگر چنین روش صحیحی اتخاذ شد، آن‌وقت کار ما خیلی خوب پیش خواهد رفت. برای اینکه کمی هم در آخر سخنم، با حلوای پسین و ملح اول، به‌قول **نظامی**، دهانتان را شیرین کرده باشم، عرض می‌کنم که اگر به‌طور منظم و سازمان‌یافته کار کنیم، خیلی زودتر و بهتر می‌توانیم جلو برویم ...

دین ما دین زندگی است

در آن ولایتی که ما هستیم، گفته می‌شود که بهترین شیوهٔ دعوت الی‌الله، یعنی دعوت مردم به‌سوی خدا، سبکی است که ما داریم. از بنده دعوت کردند در مؤسسه‌ای در لبنان به نام «دیرالمخلص» سخنرانی کنم. دوتا مؤسسه در کنار هم هستند: یک متعلق به راهبان است و دیگری متعلق به راهبات. این طرف کشیش می‌پرورانند و حوزهٔ علمیهٔ آن‌هاست، آن طرف هم دختران تارک دنیا می‌پرورانند. در این مؤسسه از بنده دعوت کردند که صحبت کنم. در راه که از صور به‌سوی دیرالمخلص می‌رفتم، معاون مطران دیر هم‌سفر بنده بود. در راه به بنده گفت که این جوان‌ها دنیا را ترک نموده و خودشان را از لذات دنیا محروم کرده‌اند. دنیا هم امروز خیلی فریبنده شده است. این است که اگر بتوانی این‌ها را در این جهاد و فداکاری‌شان تشویق و تقدیر کنی، کار خوبی است. گفتم خیلی خب.

بنده ساعتی در این مجلس صحبت کردم. خدا شاهد است این را که عرض می‌کنم نه برای خودنمایی است، بلکه برای این است که آقایان را دل‌خوش کنم که روش تبلیغاتی و حقایق علمی‌ای که ما داریم، بسیار بسیار جلوتر، عمیق‌تر و مؤثرتر از حقایق علمی‌ای است که دیگران دارند. در این صحبتی که کردم، بعد از مدتی، رئیس دیر به مدیر کل تبلیغات لبنان که او هم مسیحی است، گفته بود: آن روحانیتی که سید موسی ظرف یک ساعت در محیط دیر ما پراکند، بیش از روحانیتی بود که در مدت شش سال ما به این‌ها داده‌ایم.

امیدوارم که حمل بر خودنمایی نفرمایید. این یک حقیقت است که مربوط به بنده نیست. مربوط به آن دین مطهری است که می‌گوید: اگر زراعت کنی، عبادت و سجود خداست؛ اگر با زنت حسن معامله کنی، عبادت و سجود است؛ اگر در بازار تجارت کنی، عبادت و سجود است؛ آن دینی که می‌خواهد همیشه در همه جا و همه وضع انسان به یاد خدا باشد و هیچ‌چیز را با ذکر خدا و یاد او منافی نمی‌داند. آخر در مقابل این دین، مسیحی‌ها هستند که اصلاً عبادت را جز در کلیسا و جز در شرایطی خاص ممکن نمی‌دانند.

کشیش نوظهوری هست به نام **فیلاردو شارمان** که او هم از علمای بزرگ است. این کشیش آمد و عنوان نمود که عبادت تنها این نیست که در شب عید کریسمس و ولادت **مسیح** آن خمیر مخصوص را با آن آب مخصوص مخلوط کنید و بخورید. عبادت تنها این نیست. گفته است که شما حتی اگر سنگی را بردارید و جاده‌ای را صاف کنید، این عبادت است. وقتی وی این حرف را زد، کتاب‌هایش تحریم و تا مدت‌ها خوانده نشدند. رنگ کفر حالا تازه آهسته‌آهسته دارد از روی فیلاردو شارمان کشیش زدوده می‌شود. این در حالی است که ۱۳۰۰ سال پیش پیغمبر ما به **ابوذر** می‌گوید: حتی در خواب و خوراک قصد قربت کن.

دین ما اصلاً برای زندگی است. دین ما در کارخانه، در مدرسه، در بیمارستان، در زمین کشاورزی، در بازار و در همه‌جا، همراه ماست. این دین است که می‌تواند زندگی کند. حتی عبادات ما چنین سمت‌وسویی دارند.

سخنی را نقل می‌کنم که متعلق به بنده نیست، بلکه مال شخصی اتریشی به نام **محمد اسد** است که سی‌چهل‌سال پیش مسلمان شده و فعلاً در شهر «طنجه» درکشور مغرب ساکن است. بسیار مرد خوبی است و حرف‌های خیلی خوب دارد. او می‌گوید: در عبادت‌های اسلامی، از قبیل نماز و حج، سعی شده است هر دو جنبهٔ دنیا و آخرت، و جسم و روح، با هم توأم شوند. وی مثلاً می‌گوید که ممکن بود در مورد نماز به ما بگویند: همین‌طور تکیه دهید و توجه قلبی‌تان به خدا باشد، اما نگفته‌اند. به جای آن، در حالی‌که قلبت پیش خداست، رکوع می‌کنی، سجود می‌کنی، تکبیر می‌گویی و ذکر می‌گویی. یعنی هم بدنت کار می‌کند و هم قلب و روحت کار می‌کنند. قلبت متوجه خداست، اما، هم‌زمان با آن، اعمالی از تو صادر می‌شود، تا عادت کنی که حتی در حین عمل خارجی هم متوجه خدا باشی. تا بتوانی در بازار هم که هستی، متوجه خدا باشی. تا بتوانی در حین کشاورزی هم متوجه خدا باشی. مقصود آن است که دین ما دین زندگی است. دین ما دین سلامتی و صلح و صفاست.

اگر بتوانیم از نظر شکل و از نظر سازمان‌دهی، وضع خودمان را مرتب کنیم، هزارها هزار امید است.

امیدوارم به برکت حقانیت این دین و صفا و خلوص قلوب این برادران عزیز که با این روح پاک و مطهر از همه‌چیز این دنیا گذشته‌اند، بتوانیم این حقیقت را به شکلی منظم و موزون به دنیا عرضه بداریم تا ظرف مدتی کوتاه، عقب‌ماندگی چهارصد پانصد ساله را جبران کنیم.

والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته.

پی‌نوشت‌ها

۱. «به نام خدای بخشایندهٔ مهربان. خدای رحمان، قرآن را تعلیم داد. انسان را بیافرید. به او گفتن آموخت. آفتاب و ماه به حسابی مقرر در حرکت‌اند. و گیاه و درخت سجده‌اش می‌کنند. آسمان را برافراخت و ترازو را برنهاد. تا در ترازو تجاوز مکنید.» (رحمن ۸ ـ۱).

۲. «و ما جز به اندازه‌ای معین آن را فرونمی‌فرستیم.» (حجر/ ۲۱)

۳. «و از هر چیز به شیوه‌ای سنجیده در آن رویانیدیم.»(حجر/۱۹)

۴. «و رهبانیتی که به بدعت آورده‌اند.» (حدید/ ۲۷)

۵. «ما بر آن‌ها مقرر نکرده‌ایم.» (حدید/ ۲۷)

۶. «و آسمان را به نیرو برافراشتیم و حقا که ما تواناییم.» (ذاریات/۴۷)

۷. حافظ برسی، رجب‌بن محمد (۱۴۲۲ق). مشارق‌الانوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین علیه‌السلام. اعلمی. بیروت. چاپ اول. ص ۱۱۷.

۸. «آسمان را برافراخت و ترازو را برنهاد.» (رحمن/۷)

بررسی تفصیلی معنای اطلاق در ولایت مطلقه فقیه

حسین آجورلو
پژوهشگر علوم دینی

اشاره

اشتراک لفظی واژهٔ «اطلاق» در ادبیات علم حقوق و فقه موجب برداشت‌های ناصوابی در فهم عبارت «ولایت مطلقهٔ فقیه» شده است. در این مقاله، ضمن ارائهٔ تبیین صحیح اصطلاحات متشابه، به بررسی وظایف و شئونات فقیه جامع‌الشرایط در عصر غیبت می‌پردازیم تا از رهگذر آن، کمیت و کیفیت اختیارات وی در بستر عقل و شرع واکاوی شود و نتیجه می‌گیریم که گستردگی حیطهٔ اختیارات فقیه در امور اجرایی و حکومت‌داری، جزء لوازم عقلی حاکمیت به شمار می‌رود و اساساً این اختیارات فراوان به‌عنوان ابزاری برای تحقق اهداف و وظایف حکومت است که عدم وجود آن، نهاد حکومت را به عنصری بی‌ثمر و بی‌خاصیت تبدیل خواهد کرد.

کلیدواژه‌ها: ولایت مطلقهٔ فقیه، دیکتاتوری، اختیارات، وظایف، امور حسبه، قانون اساسی، مصلحت

مقدمه

«ولایت‌فقیه» که حق ویژهٔ فقها در رابطه با کشورداری و حکومت بر جامعهٔ دینی تعریف می‌شود، به‌عنوان طرحی برای حکمرانی در دوران غیبت **حضرت ولی‌عصر(عج)**، طی سده‌های اخیر با رویکردهای مختلفی همراه بوده است. اصلی‌ترین میدان نزاع در موضوع ولایت‌فقیه، بحث حیطه و دایرهٔ اختیارات و وظایف فقیه است که وجه اصلی اختلافات علما و فقها از ابتدای دوران «غیبت کبری» بوده و با شکل‌گیری انقلاب اسلامی، بستری جدید برای رویارویی عینی نظریه‌پردازان دینی با مسائل و مشکلات حکومت‌داری فراهم کرده است.

یکی از سؤالات مهم در فلسفهٔ سیاسی جمهوری اسلامی ایران که به اشکال و شبههٔ رایج تبدیل شده است، معنای واژهٔ «اطلاق» در عبارت «ولایت مطلقه فقیه» ـ موجود در اصل ۵۷ قانون اساسی ـ است و اینکه این واژه چه گستره‌ای از اختیارات و وظایف را برای فقیه جامع‌الشرایط ثابت می‌کند. آیا حیطهٔ اختیارات فقیه جامع‌الشرایط و قلمرو ولایت وی، مقیّد به حدود و ضوابط خاصی است یا اینکه در همهٔ حوزه‌های حکومتی و مطلق احکام دین حق تصرف و ولایت دارد؟ آیا حیطهٔ اختیارات وی صرفاً در ناحیهٔ احکام اوّلی و ثانوی دوران دارد، یا شامل احکام حکومتی و ولایی نیز می‌شوند؟ این موضوع که محل اصلی نزاع در این مقاله است، منشأ توهّم بسیاری از اندیشه‌ورزان معاصر شده است. طوری که می‌پندارند، واژهٔ اطلاق موجود در این عبارت گویای شباهت حکومت اسلامی با حکومت‌های استبدادی و دیکتاتوری و یا نسخهٔ بدل حکومت بی‌مبالات «سکولار» است. اینان با تلقی نادرست از این واژه، ولی‌فقیه را بالاتر از خود دین و قوانین شریعت پنداشته‌اند و در مقام نقد چنین مطلبی برآمده‌اند.

این مقاله در دو بخش درصدد پاسخ‌گویی به این موضوع برآمده است. ابتدا ضمن تبیین صحیح واژهٔ **ولایت** و کاربرد عرفی و اصطلاحی آن، فهم نادرست برخی از محققین را از این مطلب نقد می‌کنیم. سپس ضمن پردازش معنای واژهٔ «مطلقه» به حسب معنای لغوی و اصطلاحی آن در حقوق اساسی و فقه، به طرح نزاع مذکور خواهیم پرداخت. در ادامه نیز درصدد نقد و بررسی اشکال مزبور و پاسخ به چرایی گستردگی اختیارات ولی‌فقیه جامع‌الشرایط

تتبع در استعمالات عرفی این واژه در کتب اصیل زبان عربی گواه این مدعاست که رایج‌ترین وجه استعمال واژهٔ ولایت در همان معنای موردنظر، یعنی سرپرستی جامعه و حکومت‌داری و زمامداری است

بر خواهیم آمد. از جمله مباحثی که در نقد دیدگاه استبدادی بودن ولایت مطلقه فقیه بدان اشاره خواهیم کرد، بحث تناسب وظایف با اختیارات است. همچنین در بخش دوم از عنصر مصلحت به‌عنوان مدار اصلی احکام حکومتی در شکل‌دهی حیطه اختیارات فقیه سخن به میان خواهیم آورد. در ادامه ضمن اشاره به این عنصر مهم در فلسفه سیاسی غرب به پردازش این مطلب در قانون اساسی جمهوری اسلامی خواهیم پرداخت و از رهگذر آن اشاره‌ای کوتاه به اختیارات عالی‌ترین مقامات کشورهای دیگر خواهیم داشت تا با مقایسه‌ای تطبیقی، اشاره‌ای به وجود چنین اختیارات گسترده و انعطاف‌پذیری در نظام‌های غربی و مدّعی دموکراسی نیز داشته باشیم.

مفهوم ولایت

واژهٔ ولایت، علاوه بر معانی دوستی، یاور و محبت (فیروزآبادی، ۱۴۱۲ق، ج۴:۵۸۳) و غیره دلالت واضحی بر دو معنای «سلطنت و چیرگی» و «رهبری و حکومت» دارد (همان، ص ۵۸۳؛ فیومی ج۲:۶۷۲؛ احمدبن فارس زکریا، ج۶:۱۴۱) تا جایی که برخی از اساس سایر معانی را منکر شده‌اند و آن را صرفاً منحصر در سرپرستی و داشتن حق تصرف قلمداد کرده‌اند (منتظری، ج۱:۵۵؛ حسینی‌طهرانی، ج۱:۳۰ـ۱۴). علّامه امینی در کتاب شریف الغدیر ضمن برشمردن معانی مختلف واژهٔ ولایت و اشاره به مشترک معنوی بودن این واژه، موضوع له آن را اولویت در تصرف می‌داند و بیان می‌دارد که معانی دیگر نسبت به آن سنجیده می‌شوند (پیشین؛ امینی، ج۱:۳۷۰). در این گفتار نیز منظور ما از این واژه همین معنای زمامداری، حکومت‌داری و سرپرستی جامعهٔ اسلامی است. اما متأسفانه بعضی از محققین معاصر با غفلت از استعمالات مختلف و عدم توجه به معنای لغوی آن، از اساس منکر استفاده از واژهٔ ولایت توسط فقهای سده‌های گذشته در معنای کشورداری و زمامداریِ سیاسی شده‌اند و کاربرد آن را صرفاً در مورد امور محجورین، مجنونین، غائبین، ایتام و غیره می‌پندارند.

دکتر **حائری یزدی** در کتاب «حکمت و حکومت»، ولایت را حق تصرف ولی امر در اموال و حقوق اختصاصی شخص مولی‌علیه معرفی می‌کند و با تبیین اقتضائات کشورداری و حکومت، اساساً چنین مضمونی از ولایت را در مسائل جمعی و امور مملکتی تحقق‌ناپذیر می‌داند (ص ۲۲۱ـ۲۲۰). لکن مخدوش و مردود بودن این سخن با مراجعه به آرا و اقوال فقهای شیعه در ادوار مختلف کاملاً واضح می‌شود. بسیار جای تعجب دارد که ایشان چگونه از کثرت استعمال این واژه در معنای حکومت‌داری و سیاست‌ورزی در کتب مختلف فقهی طی ادوار گوناگون تاریخ فقه چشم‌پوشی می‌کند و با ملازم انگاشتن ولایت با قیمومت بر ایتام و محجورین و اموال آن‌ها و همچنین با ذکر مصادیق استعمالات این واژه در خصوص ولایت داشتن فقیه بر تجهیز و شستشوی امواتِ فاقد وصی و ولایت بر بردگان و غیره، به عدم ظرفیت استفادهٔ این واژه در معنای مدیریت سیاسی و اجتماعی اشاره می‌کند. غافل از آنکه:

اولاً، تفحص در آرا و اقوالِ فقها طی قرون مختلف نشان می‌دهد که قیمومت صرفاً به‌عنوان یکی از اقسام ولایت به شمار می‌رود (مجلهٔ حکومت اسلامی: ۴۷). و در ابواب مختلف دیگر سایر اقسام اشاره شده است (همان، ص ۴۸ و ۴۹). لذا در نظر گرفتن نسبت تساوی بین این دو مفهوم نادرست است.

ثانیاً مقتضای این دیدگاه آن است که دلالت آیهٔ شریفهٔ «انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون» (مائده/ ۵۵) و همچنین حدیث متواتر «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج۳۷:۱۸۱) را که به نظر قاطبهٔ علما و فقهای شیعه در معنای سرپرستی جامعهٔ اسلامی و اولویت در تصرف داشتنِ به کار می‌رود، نفی کنیم؛ درصورتی که بطلان آن کاملاً واضح است (طباطبایی، ۱۳۷۷، ج۶:۲۴ـ۱۳). اگر این آیات و روایات پیمانشان این است که سرپرست شما خدا و رسولش و **امام علی**(علیه‌السلام) است، واضح است که این مطلب برای فرزانگان، مؤمنان و ذوی‌العقول بیان شده است، نه محجورِین و مجانین (بهداروند، ۱۳۹۳:۸۸).

ثالثاً، تتبع در استعمالات عرفی این واژه در کتب اصیل زبان عربی گواه این مدعاست که رایج‌ترین وجه استعمال واژهٔ ولایت در همان معنای موردنظر، یعنی سرپرستی جامعه و حکومت‌داری و زمامداری است. برای مثال دینوری در کتاب «الامامه و السیاسه» واژهٔ ولایت را برای معرفی حاکمان و خلفای بعد از عصر نبی(ص) برگزیده است (دینوری، ۱۳۸۸، ج ۱:۲۸ و ج۲: ۷، ۳۹، ۱۴۱ و ۱۴۲). او می‌گوید ولایت **عمربن خطاب**، ولایت **هشام بن عبدالملک**، ولایت **حجاج** و ولایت ولید. **طبری** و **ابن‌کثیر** هم که از مورخان بزرگ به شمار می‌آیند در بررسی احوالات حکام مختلف و حوادث مربوط به دورهٔ سلطنت هریک از آن‌ها، مکرراً واژهٔ ولایت را استفاده می‌کنند و می‌گویند: ولایت **مروان‌بن محمد**، ولایت **زیاد**، و ولایت **عبدالله‌بن عامر** (ابن‌اثیر، ۱۴۰۸ق، ج۳: ۸۹، ۱۸۴، ۲۴۲، ۳۴۰ و ج ۶:۲۵۰).

رابعاً، جستوجو در متون فقهی علمای سده‌های گذشته به خوبی نشان می‌دهد که در اندیشهٔ فقهای ادوار مختلف، واژهٔ ولایت علاوه بر معنای «افتاء» و «قضاء» در معنای سرپرستی و حکمرانی نیز استفاده شده است (نجفی، ۱۹۸۱م، ج۲:۱۵۶). **لذا با توجه به آنچه بیان شد، می‌توان عدم صحت دیدگاه دکتر حائری را در این زمینه نتیجه گرفت.**

مفهوم اطلاق در ولایت مطلقه فقیه

اطلاق علاوه بر آنکه به معنای ارسال، شیوع، رها و بدون قید است، معانی فقهی و اصطلاحی نیز دارد (جمعی از محققین، ۲۲۴:۱۳۹۲). در حقوق اساسی و علوم سیاسی استفاده از واژهٔ اطلاق ذیل حکومت به معنای «سلطنت مطلقه»[1] و «حکومت خودکامه» است (لنگرودی، ۱۳۷۸، ج۳:۱۷۵۹) که در آن حوزهٔ اختیارات حاکم، مشروط به حدود و ثغور خاصی نیست و کاملاً شاکلهٔ حکومت‌های دیکتاتوری را دارد. حاکم در مقام اجرا بنا به خواسته و میل خود تصمیم می‌گیرد و مرجعی برای کنترل وی وجود ندارد. در تعریف حکومت‌های دیکتاتوری گفته شده است: دیکتاتوری عبارت است از به دست گرفتن اقتدار فوق قانون توسط رئیس دولت (همان، ص ۱۷۵۷؛ عالم ۲۸۵:۱۳۷۳؛ Rodee ,۱۹۷۶:۳۱-۳۲) یا در تعاریف دیگر آمده است:

«دیکتاتوری حکومت یک نفر است که مقام خود را از راه زور یا رضایت و یا ترکیبی از آن دو به‌دست آورده است. دیکتاتور دارای حاکمیت مطلق است، یعنی همهٔ قدرت سیاسی در نهایت از ارادهٔ او برمی‌آید و گسترهٔ آن هم نامحدود است. همچنین، دیکتاتوری به روالی دلخواه با صدور فرمان و نه برپایهٔ قانون به اجرا درمی‌آید. اقتدار دیکتاتور محدود و تابع هیچ اقتدار دیگری نیست، چرا که چنین تابعیتی با فرمانروایی مطلق او مطابقت ندارد» (cobban, ۱۹۳۹:۲۶).

به نظر می‌رسد تلقی نادرست عده‌ای از متفکرین معاصر از قید اطلاق، و به تبع آن خدشه در حیطهٔ اختیارات ولی‌فقیه، ناشی از چنین تعاریف و توضیحاتی باشد. اینان با گرفتار آمدن در دام اشتراک لفظ، با اخذ به معنای رایج در علم حقوق و سیاست، چنین پنداشته‌اند که دایرهٔ اختیارات ولی‌فقیه، فوق قوانین الهی است و با در نظر گرفتن حقوقی خاص برای ولی‌فقیه، همچون حق طلاق همسران مردم، انحلال مجلس، تغییر شکل نظام و...، به تخطئهٔ نظریهٔ ولایت‌فقیه می‌پردازند. دکتر مهدی حائری در کتاب «حکمت و حکومت» می‌نویسد: «ولی امر، نه تنها بر اموال و نفوس مردم حق تصرف بالاستقلال دارد، بلکه احکام و دستورات او بر فرامین الهی همچون نماز و روزه و حج و زکات برتر می‌باشد.» (حائری یزدی، ۱۹۹۵م: ۲۶۷).

ایشان در جای دیگری، ضمن رد آرای فقهی مرحوم **فاضل نراقی** در مورد ولایت‌فقیه به حیطهٔ اختیارات فقیه اشاره می‌کند و ایشان را به‌عنوان کسی معرفی می‌کند که شعاع حاکمیت و فرمانروایی فقیه را به سوی بی‌نهایت کشانده و فقیه را همچون خداوندگار روی زمین می‌داند. (همان، ص ۲۴۸ و ۲۶۷).

عده‌ای دیگر از محققین با اشاره به شئون گستردهٔ ولی‌فقیه در حوزه‌های متفاوت کشورداری و عزل و نصب مسئولین، در امکان تحقق انتخابات و تشکیل مجلس در نظام اسلامی خدشه کرده‌اند و مجلس را شعبه‌ای از دفتر رهبری و قانون اساسی را کاغذ پاره‌ای بیش ندانسته‌اند. همچنین رئیس‌جمهور را دستیار و معاون اول ولی‌فقیه معرفی کرده‌اند که پیوسته باید با نظر مافوق وظایف محوله را انجام دهد و در واقع رأی مردم به رئیس‌جمهور را کأن لم‌یکن تلقی می‌کنند. (سروش محلاتی، ۳۱:۱۳۹۳، ۳۳، ۵۵ و ۹۷).

نقد و بررسی

در این قسمت تلاش می‌کنیم تا با بررسی حیطهٔ اختیارات ولی‌فقیه، به نقد شبههٔ استبدادی و فرادینی بودن حکومت ولایت‌فقیه بپردازیم.

عدم امکان تحقق اشکال حتی برای ائمهٔ اطهار(ع)

نامتناهی و بی‌قیدوشرط بودن حکومت ولی‌فقیه مطلبی است فاقد عقلانیت، زیرا چنین چیزی حتی برای خود نبی مکرّم اسلام (ص) و ائمّهٔ طاهرین(ع) نیز ثابت نمی‌باشد. چرا که اعمال ولایت آن‌ها و تصرفاتشان، در صورت عدم وجود ضرورت و مصلحت خاص، مقید به قیودی خاص و در چارچوب احکام شریعت تعریف می‌شود. برای مثال، ائمّهٔ معصومین(ع) هرچند مجاز به تصرف در امور خصوصی مردم هستند[2]، ولکن هیچ‌یک از آن‌ها نمی‌توانند و نباید مردم را بدون هیچ دلیل و مصلحت خاصی به انجام کارهای خلاف شرع امر کنند و یا آنان را از واجبات الهی منع کنند.[3] لذا این محدودیت به طریق اولی برای فقیه ثابت می‌شود؛ کما اینکه داعیه‌داران اصلی این نظریه نیز چنین ادعایی ندارند (عمیدزنجانی، ۱۳۶۶، ج۱:۲۶۹). برای نمونه، **امام خمینی(ره)** در کتاب «البیع» به این مطلب اشاره می‌کند و صریحاً مقامات خاص معصومین را برای فقیه نفی می‌کند. (ج۲، ص ۶۵۴ و ۶۵۵). همچنین، ایشان در تاریخ ۱ آبان ۱۳۶۴ طی نامه‌ای به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، ضمن اشاره به اظهارات مبهم برخی از نمایندگان در خصوص مقام رهبری، توصیه می‌کنند از ذکر شئونات خاص معصومین برای ولی‌فقیه اجتناب شود. (موسوی‌خمینی، ۱۳۶۱، ج۱۹:۲۳۷).

نامتناهی و بی‌قیدوشرط بودن حکومت ولی‌فقیه مطلبی است فاقد عقلانیت، زیرا چنین چیزی حتی برای خود نبی مکرّم اسلام (ص) و ائمّهٔ طاهرین(ع) نیز ثابت نمی‌باشد

تناسب وظایف و اختیارات

توجه به تفاوت وظایف و اختیارات فقیه و همچنین تناسب این دو با یکدیگر کمک شایانی به فهم این موضوع می‌کند. «وظایف»، اصطلاحاً به مسئولیت‌هایی گفته می‌شوند که بر عهدهٔ موظّفٌ‌علیه نهاده شده است و او ملزم به انجام آن‌هاست؛ به‌گونه‌ای که در صورت اجرا نکردن سلب منصب صورت می‌گیرد. «اختیارات» به اموری گفته می‌شوند که توان و ارادهٔ شخص را ارزیابی می‌کنند؛ طوری که این شخص می‌تواند اقداماتی را انجام دهد که دیگران حق آن را ندارند. (لکزایی، ۶۷:۱۳۹۲ و ۶۸). نکتهٔ مهم التفات به تناسب این دو عنوان با یکدیگر است. به این معنی که هرچه کمیت و کیفیت وظایف

در دیدگاه سوم حیطهٔ اختیارات فقیه مقید به صرف جواز تصرف یا ولایت بر تصرف نشده است، بلکه نسبت به دو دیدگاه قبلی اطلاق دارد و کلیهٔ امور مرتبط با زمامداری و کشورداری را برای ولی‌فقیه جامع‌الشرایط ثابت می‌کند

بیشتر باشد، به تبع آن اختیارات بیشتری نیز باید برای موظّفٌ‌علیه در نظر گرفت. لذا حیطهٔ اختیارات فقیه در زمان غیبت، تابع متغیّری است از وظایفی که بر عهدهٔ وی نهاده شده است. در ادامه ضمن بیان وظایف و شئون فقیه در عصر غیبت، به توضیح معنای اطلاق خواهیم پرداخت.

وظایف و شئون فقیه در عصر غیبت

با تفحص گسترده در آثار و کتب فقهی گوناگون به این نتیجه می‌رسیم که می‌توان تمامی آرا و اقوال فقهای سده‌های گذشته تاکنون را در سه نظریه و قالب کلی گنجاند.

۱. عده‌ای از فقیهان، حوزهٔ وظایف فقیه در عصر غیبت را به سمت‌های «افتاء» و «قضاء» و امور حسبه[۴] منحصر کرده‌اند. در مورد امور حسبه هم صرفاً قائل به جواز تصرف هستند (خویی، ۱۴۱۸ق، ج۱:۴۲۴ـ۴۲۳) و برای چنین اموری ولایتی قائل نیستند.[۵] منظور از افتاء و قضاء به ترتیب استنباط و بیان حکم شرعی بعد از درخواست مقلد و داوری و رفع خصومت با تکیه بر احکام شریعت است (جمعی از محققین، ۱۳۹۲:۲۳۱).

۲. گروه دوم دقیقاً همین ویژگی را دارند با این تفاوت که فقیه را در امور حسبه دارای ولایت می‌دانند، لکن ولایت عامه(مطلق) به معنای تشکیل حکومت، جهاد، دفاع، اجرای حدود، گرفتن خمس و زکات و غیره را برای ایشان ثابت نمی‌دانند. (خوانساری نجفی، ۱۳۷۳ق، ج۱:۳۲۷) علامه نائینی(ره) در زمرهٔ این گروه است. تفاوت مجاز بودن به صرف تصرف با ولایت داشتن بر تصرف در این است که در صورت اول وکیل فقیه و شخص منصوب از جانب او، پس از مرگ وی منعزل می‌شود، در حالی که در صورت دوم، با مرگ فقیه، وکیل و منصوب او منعزل نمی‌شود (ارسطا، بی‌تا: ۹۰ـ۷۲).

۳. در برابر این دو دیدگاه، بسیاری از فقهای شیعه همچون **علامه نراقی، محقق کرکی، شیخ محمدحسن نجفی، آیت‌الله بروجردی،** و **امام خمینی(ره)** معتقد هستند که به لحاظ شأن حکومت‌داری، زمامداری و مدیریت اجتماعی، تفاوتی میان ائمهٔ معصومین (ع) و ولی‌فقیه نیست بلکه تمام اختیاراتی که برای آن‌ها از این حیث ثابت است، برای فقیه نیز ثابت می‌شود (موسوی‌خمینی، ۱۳۷۹، ج۲:۶۲۶؛ نجفی، ۱۹۸۱م، ج۲۱:۳۹۷؛ سبحانی، ۱۳۶۳:۵۲۰ـ۵۱۹؛ رحمان ستایش، ۱۳۹۳:۱۰۲، ۶۰۳، ۷۴۹، ۷۶۰ـ۷۵۴؛ جوادی آملی، ۱۳۹۴:۲۴۸). البته درصورتی که ثابت شود وظیفه‌ای صرفاً شأن خاص امام معصوم(ع) است، در این حال توقف می‌کنیم و آن را برای فقیه قابل اثبات نمی‌دانیم (موسوی‌خمینی، ۱۳۷۹، ج۲:۶۵۵ـ۶۵۴). لذا طبق این نظریه فقیه اختیار تشکیل حکومت، اجرای حدود، تعزیرات، قصاص و دیات، قضاوت، اقامهٔ نماز جمعه، نماز عید فطر و قربان، حکم به ثبوت اوّل ماه، حکم جهاد و صلح، تأسیس ادارات مختلف و غیره را دارد. (مؤمن‌قمی، ۱۴۳۲ق، ج۳:۶۵۵ـ۶۵۴)

معنای اطلاق

در توضیح معنای اطلاق در عبارت «ولایت مطلقه فقیه» باید گفت: در دیدگاه سوم حیطهٔ اختیارات فقیه مقید به صرف جواز تصرف یا ولایت بر تصرف نشده است، بلکه نسبت به دو دیدگاه قبلی **اطلاق** دارد[۶] و کلیهٔ امور مرتبط با زمامداری و کشورداری را برای ولی‌فقیه جامع‌الشرایط ثابت می‌کند. در توضیح بیشتر می‌توان گفت: ولایت مطلقهٔ فقیه در برابر ولایت محدود فقها که عده‌ای به آن قائل بودند، قرار دارد و فقیه می‌تواند از مطلق اختیاراتی که از جانب صاحب شریعت و مالک جهان برای او ثابت شده است، در امور مربوط به مدیریت و سامان‌دهی اجتماعی استفاده کند و کاملاً مربوط به حیطهٔ اجراست نه اینکه بتواند احکام اسلام را تغییر دهد. البته فقیه جامع‌الشرایط این اختیار را دارد که هنگام تزاحم احکام اسلامی با یکدیگر، برای حفظ مصلحت مردم و نظام اسلامی، اجرای برخی از احکام را برای اجرای احکام دینی مهم‌تر موقتاً تعطیل کند و اختیار او در اجرای احکام و تعطیل موقت اجرای برخی از احکام، **مطلق** است و شامل همهٔ احکام گوناگون اسلام می‌شود. (جوادی‌آملی، ۱۳۹۴:۲۵۱)

نکتهٔ دیگری که در اینجا قابل‌فهم است، عدم اختصاص اختیارات وی به احکام اوّلی و ثانوی و جواز صدور احکام حکومتی و ولایی با محوریت عنصر مصلحت است. با تأمل بیشتر در این مطلب پی می‌بریم که عدم تفاوت شئون حکومت‌داری حضرات معصومین(ع) با ولی‌فقیه جامع‌الشرایط در وجود همین اختیارات است که بدون شک از لوازم قطعی و عقلی سرپرستی جامعه به شمار می‌رود و نبود آن‌ها عملا استمرار نظام و حکومت را با خلل و مشکلات زیادی مواجه می‌کند. ولایت مطلقهٔ فقیه بدین معنی است که دامنهٔ اختیارات فقیه به حد ضرورت و ناچاری محدود نیست، بلکه مطلق است و حتی جایی را هم که مسئله به حد ضرورت و ناچاری نرسیده، ولی دارای توجیه عقلی و عقلایی است نیز شامل می‌شود. مثلا برای ساخت بزرگراه، پارک و دخالت در امور اجتماعی، طبق این دیدگاه ولی‌فقیه حق تصرف دارد. (مصباح یزدی، ۱۳۹۱:۱۱۰؛ رحیم‌پور ازغدی، ۱۳۸۸:۱۶۰ـ ۱۵۸).

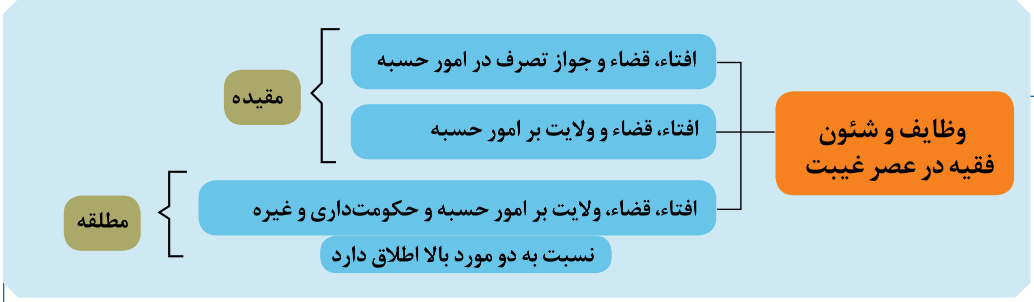

در نمودار بالا، هر چند دو اصطلاح اطلاق و تقیید در مورد اختیارات حاکم اسلامی مطرح می‌شود، لکن با توجه به تناسب وظایف با اختیارات (همان‌طور که قبلاً بدان اشاره شد) و به جهت انتقال آسان‌تر مطلب، تسامحاً این دو اصطلاح را برای وظایف و شئون فقیه به کار بردیم. لذا استناد به این مطلب برای اثبات مطلوب به انضمام کبرای کلی تناسب وظایف و اختیارات نیاز دارد که به تفصیل بدان پرداختیم.

با توجه به تقریری که از این بحث ارائه شد، واضح می‌شود که ولایت‌فقیه در عین اطلاق، مقید به قیود فراوان علمی و عملی است که حفظ آن‌ها حدوثاً و بقاءً لازم است. به عبارت دیگر، فقیه تابع شخصیت دینی و فقهی خویش است و جدای آن هیچ سمتی دیگر در جامعه ندارد و مثل افراد دیگر ملزم به اجرای فرامین فردی و اجتماعی دین است. «آنچه که در اسلام حکومت می‌کند، فقاهت و عدالت است و به تعبیر دیگر، حاکم و ولی مردم در اسلام، قانون الهی است نه شخص خاص، زیرا شخصیت فقیه یک تافتهٔ جدا بافته از مردم نیست، بلکه او نیز همانند یکی از آحاد مردم موظف به رعایت احکام و قوانین الهی است.» (موسوی‌خمینی، ۱۳۷۹، ج۲:۶۲۳).

تصرف در معنای امور حسبه

نکتهٔ دیگر آن است که با توجه به مبنای فقهایی که حیطهٔ اختیارات فقیه را در امور مربوط به افتاء، قضاء و حسبه می‌دانند هم می‌توان شرعیت سرپرستی و حکومت‌داری فقیه بر جامعه را ثابت کرد. بدین گونه که با تصرف در معنای امور حسبه، قائل شویم که این امور صرفاً به سرپرستی ایتام و محجورین و دفن اموات بی وارث مربوط نمی‌شوند، بلکه اموری همچون نظم دادن به جامعهٔ دینی، ایجاد امنیت برای مردم، دفاع و مقاومت در برابر دشمنان اسلام، و حفظ اصل اسلام در برابر خطرات و انحرافات نیز از مواردی به شمار می‌آیند که شارع مقدس به هیچ وجه راضی به ترک و اهمال آن نیست و موکداً امتثال آن را از شخص واجد شرایط طلب کرده است. به این مطلب در کلمات بسیاری دیگر از فقهای شیعه اشاره و تصریح شده و موردقبول واقع شده است. (نائینی، بی‌تا:۵۳)

برای مثال، **آیت‌الله میرزا جواد آقا تبریزی** در حاشیهٔ کتاب «مکاسب»، بعد از خدشه در دلالت روایات مربوط به بحث ولایت‌فقیه و اثبات ولایت فقها در افتاء، قضاء و امور حسبه، با اشاره به مصادیق امور حسبه، امر حکومت‌داری و تنظیم بلاد مسلمین را از مهم‌ترین مصادیق آن به شمار می‌آورند. (تبریزی، ۱۴۱۶،ج۳:۴۴؛ خویی، ۱۴۱۸ق، ج۱:۱۰) اگر تا دیروز امور عامه در مواردی از قبیل حفظ و نگهداری اموال خردسالان بی‌سرپرست و یا بی‌خردان و نیز به الزام مردم به ادای حقوق یکدیگر و مانند آن‌ها خلاصه می‌شد، ولی اینک صدها نیاز اجتماعی وجود دارند که در عرصه‌های فرهنگی، اقتصادی و نظامی، دخالت دولت را می‌طلبند؛ مثلاً: آیا هم‌اکنون هیچ دولتی می‌تواند نسبت به بهداشت عمومی و یا مبارزه با بیماری‌های واگیردار بی‌تفاوت باشد؟

نتیجه

واژهٔ اطلاق در عبارت ولایت مطلقهٔ فقیه گویای این مطلب است که حیطهٔ اختیارات فقیه جامع‌الشرایط و قلمرو ولایت وی، صرفاً به لحاظ حکومت‌داری به حدود و ضوابط خاصی مقید نیست و فقیه در همهٔ حوزه‌های حکومتی و مطلق احکام دین حق تصرف و ولایت دارد. همچنین حیطهٔ اختیارات وی صرفاً در ناحیهٔ احکام اولی و ثانوی دوران ندارد و شامل احکام حکومتی و ولایی البته بر مدار مصلحت نیز می‌شود. التفات به تناسب اهداف و وظایف با اختیارات نیز، مؤیدی مهم در اثبات مطلوب موردنظر است. با توجه به مباحث مطرح شده، عدم سنخیت و مشابهت ولایت مطلقهٔ فقیه با حکومت دیکتاتوری و فاشیسم آشکار می‌شود و همچنین رویکرد خودمحورانه و مبتنی بر هوی و هوس نیز برای فقیه نفی می‌شود، بلکه این اختیارات معقول، ظرفیت مناسبی را برای فقیه فراهم می‌کند تا در بن‌بست‌ها و گره‌های کور جریان‌های مدیریتی، بتواند مصالح امت اسلام را تأمین کند و آن را از منجلاب هلاکت نجات دهد.

در بخش بعدی این مقاله تلاش می‌کنیم عنصر مصلحت را به‌عنوان ضابطهٔ اصلی استفادهٔ ولی‌فقیه از احکام حکومتی، شرح دهیم. در ادامه با بررسی این عنصر در فلسفهٔ سیاسی غرب و همچنین بررسی اختیارات عالی‌ترین مقامات کشورهای غربی، نشان خواهیم داد که وجود چنین اختیارات گسترده‌ای نه‌تنها نامعقول و مستبعد نیست، بلکه جزو لوازم عقلی حاکمیت به شمار می‌رود و اساساً این نوع اختیارات فراوان ابزار تحقق اهداف و وظایف حکومت هستند و نبود آن‌ها، نهاد حکومت را به عنصری بی‌ثمر و بی‌خاصیت تبدیل خواهد کرد.

واژهٔ اطلاق در عبارت ولایت مطلقهٔ فقیه گویای این مطلب است که حیطهٔ اختیارات فقیه جامع‌الشرایط و قلمرو ولایت وی، صرفاً به لحاظ حکومت‌داری به حدود و ضوابط خاصی مقید نیست و فقیه در همهٔ حوزه‌های حکومتی و مطلق احکام دین حق تصرف و ولایت دارد

پی‌نوشت‌ها

1. Absolute Monarchy

۲. آیت‌الله جوادی‌آملی در کتاب «ولایت فقیه» خویش می‌فرمایند: ولایت به معنای سرپرستی به سه مورد تقسیم می‌شود: ۱. ولایت تکوینی؛ ۲. ولایت بر تشریع (قانون‌گذاری)، ۳. ولایت در تشریع. ولایت در تشریع نیز شامل ولایت بر محجورین و ولایت بر جامعهٔ خردمندان است. هر کدام از این سه قسم برای پیامبر(ص) و ائمهٔ معصومین(ع) ثابت می‌باشد، لکن برای فقیه جامع‌الشرایط صرفاً مورد سوم، یعنی ولایت در تشریع ثابت می‌باشد (جوادی‌آملی، ۱۲۳:۱۳۹۴)

۳. به استثنای حالت تقیه و شرایط ضروری و امور دارای مصلحت.

۴. امور حسبه اموری هستند که شارع مقدس به هیچ‌وجه راضیٍ به ترک و اهمال آن‌ها نیست و حتماً امتثال آن‌ها در خارج باید محقق شود. برای مثال، می‌توان به دفن میتی که کسی برای دفن او اقدام نکرده است، یا سرپرستی ایتام و... اشاره کرد (خویی، ۱۴۱۸ق، ج۱:۴۲۳؛ موسوی‌خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲:۶۶۵).

۵. البته به نظر می‌رسد آیت‌الله خویی در صدد نفی حکم وضعی هستند، لکن اجرای احکام الهی و نظام اجتماعی را به‌عنوان حکم تکلیفی در زمرهٔ وظایف ولی فقیه قرار می‌دهند (خسروپناه، ۲۴:۱۳۸۹)

۶. با توجه به همین مطلب است که معنای اضافی بودن اطلاق و تقیید فهمیده می‌شود. یعنی این دیدگاه نسبت به دو دیدگاه قبلی اطلاق دارد (مشکینی ۲۴۷:۱۳۷۴).

مدیریت بحران همین است که ما گرفتارآنیم

به گفتهٔ خواهران دبیر در بجنورد

گفت‌وگو از: رمضانعلی ابراهیم‌زاده گرجی، مهدی مروجی

خواهران دبیری که در «نشست نقد کتاب دین و زندگی پایهٔ یازدهم» در بجنورد شرکت کردند، عبارت اند از:

۱. **زهره ایزانلو:** با ۲۳ سال سابقهٔ تدریس، در دبیرستان‌های نمونه و فرزانگان خدمت می‌کند.

۲. **نساء برزگر:** با ۲۳ سال سابقهٔ تدریس، اکنون در دبیرستان‌های کاردانش فعالیت دارد.

۳. **نفیسه براتی:** با ۲۵ سال سابقهٔ تدریس، ابتدا در دورهٔ ابتدایی تدریس می‌کرد. بعد به دبیرستان منتقل شد و اکنون در دبیرستان و هنرستان سر کلاس می‌رود.

٤. **روشنک رمضانیان:** با ۲۷ سال سابقهٔ تدریس در شهرهای مشهد و قوچان، اکنون در بجنورد در هنرستان و مدارس شبانه‌روزی تدریس دارد.

۵. **اکرم نیستانی:** تحصیل‌کردهٔ جامعةالزهرای قم است و با مدرک کارشناسی الهیات دبیر مدارس است.

٦. **عفت بسطامی:** سرگروه دین و زندگی در استان خراسان شمالی.

• بسم‌الله الرحمن الرحیم. مستحضرید که در کتاب دین و زندگی پایهٔ یازدهم تغییرات گرافیکی و محتوایی به عمل آمده است و هر درس شامل عنوان‌هایی است که برخی از آن‌ها در کتاب قبلی نبوده‌اند؛ مانند «تکمیل کنید»، «بیشتر بدانیم»، «پاسخ به سؤالات شما»، «دانش تکمیلی» و... این عنوان‌ها تا چه حد به خواسته‌های شما جواب گفته‌اند؟ آیا این عنوان‌ها به یادگیری بهتر مطالب توسط دانش‌آموزان کمک می‌کند یا خیر؟ به هر دلیل، چرا؟

ایزانلو: بسم‌الله الرحمن الرحیم. تغییرات کتاب جدی‌اند. البته قسمت‌هایی مثل «تکمیل کنید» زیاد به چشم نمی‌آیند، زیرا خیلی کم مطرح شده‌اند. اما «پاسخ به سؤالات شما» را که مطالعه کردم، دیدم مفید است. این قسمت در زمرهٔ ارزشیابی قرار ندارد و متأسفانه بچه‌ها آن را نمی‌خوانند. به دلیل کمی زمان، بنده به‌عنوان دبیر فرصت ندارم مطالب آن را در کلاس مطرح کنم و میان دانش‌آموزان به بحث بگذارم. در حالی که یکی از بخش‌های مهم کتاب همین قسمت، پاسخ به سؤالات شما است.

قسمت «تدبر» کتاب هم خیلی خوب است. قسمت «پیشنهادها» کافی نیست و لازم است بیشتر شود. زیرا هنگام دادن نمرهٔ تشویقی مربوط، معمولاً پرسش‌ها تکرار می‌شوند. اگر پیشنهادها بیشتر بودند، دانش‌آموزان هم می‌توانستند دربارهٔ موضوع‌های بیشتری تحقیق کنند. در حال حاضر معمولاً دانش‌آموزان مطالب مشابهی را به کلاس می‌آورند.

• فعالیت‌هایی که با علامت مشخص شده و مؤلفان مدعی‌اند که این فعالیت‌ها واگرایند، چطور؟

ایزانلو: این قسمت هم چندان چشمگیر نیست.
برزگر: بنده هم با حرف‌های همکارم دربارهٔ «تکمیل کنید» موافقم. خوب بود بیشتر می‌شد. «فعالیت‌های واگرا» نیز همین‌طور، در حالی که سال‌های قبل تعداد سؤال‌ها بیشتر بود. به هر حال، به دلیل تأثیر نداشتن در امتحان پایانی، مورد توجه دانش‌آموزان نیست. «بیشتر بدانیم» و «پاسخ به سؤالات شما» خیلی خوب‌اند.

● «خوب» یعنی چه؟

برزگر: زیرا به سؤال‌های بچه‌ها و سؤال‌هایی که در ذهن من هم بودند، جواب می‌دهند. «پیشنهادها» در کتاب سال‌های قبل هم بود. این قسمت که نمرهٔ تشویقی دارد، دانش‌آموزان را ترغیب می‌کند به آن توجه داشته باشند. به‌ویژه کسانی که نمره کم گرفته‌اند، می‌خواهند از این طریق جبران کنند. با نظر همکارم خانم **ایزانلو** موافقم که جواب‌ها مشابه و تکراری می‌شوند. قسمت «دانش تکمیلی» کتاب هم خیلی خوب است.
نیستانی: پیرو صحبت همکاران محترم، باید به چند نکته اشاره کنم. یکی دربارهٔ «فعالیت‌های واگرا»ست.
امیدوارم برداشتم اشتباه نباشد. برای مثال، در صفحهٔ ۱۸۸ کتاب تجربی و صفحهٔ ۲۰۸ همین کتاب نیز آنچه آمده، انواع واگراست، ولی در کتاب، زیر این عنوان نیامده است.
دوم، همکاران محترم دربارهٔ «پیشنهادها» اظهارنظر فرمودند. موضوع اجرای نمایش‌نامه در کلاس در این قسمت آمده است که اصلاً در کلاس قابل اجرا نیست؛ چون وقت بسیار کمی داریم. لذا بهتر است این پیشنهاد را حذف کنند.
رمضانیان: بچه‌های ما متأسفانه، کتاب‌های غیردرسی را مطالعه نمی‌کنند یا خیلی کم مطالعه می‌کنند. اگر بشود این موضوع را به قسمت «پیشنهاد» اضافه کنند تا دانش‌آموز کتابی را بخواند و برای این کار نمرهٔ کلاسی در نظر بگیرند. البته لازم نیست خلاصهٔ کتاب را بنویسند و به دبیر تحویل بدهند. کفایت می‌کند که خلاصه و عصارهٔ کتاب را برای هم‌کلاسی‌ها گزارش و برداشت و نتیجه‌گیری خود را از محتوای کتاب تشریح کنند. نمره هم فقط برای تشویق است.
اما قسمت «بیشتر بدانیم» خیلی قشنگ و جالب است.

● این قشنگ و جالب بودن، چه کمکی به دانش‌آموزان می‌کند؟

رمضانیان: آگاهی و اطلاعات آن‌ها را افزایش می‌دهد.

● برای افزایش سطح آگاهی دانش‌آموزان چه کار می‌کنید؟

رمضانیان: متأسفانه در سال تحصیلی ۹۷-۱۳۹۶ این درس را برای تدریس نداشتم، ولی می‌گفتند بیشتر سؤالات امتحان از «بیشتر بدانیم» می‌آید و نه از محتوای درس.
براتی: بنده خیلی از «پیشنهاد»های کتاب استفاده نمی‌کنم. سعی می‌کنم خودم ابتکار عمل داشته باشم. زیرا فکر می‌کنم، ما دبیران وظیفه داریم با درس و کتاب دینی، روی بچه‌ها اثر بگذاریم. این کار من به نوعی تأیید گفتهٔ همکار محترم خانم رمضانیان است. البته در جاهایی که تدریس می‌کنم (حاشیهٔ شهر، هنرستان و مدرسهٔ نمونه)، از روش مناسب برای همان‌جا استفاده می‌کنم. مثلاً در زمینهٔ زندگی شهدا کتابی به آن‌ها می‌دهم که بخوانند و بعد در کلاس کتاب را معرفی کنند. یا کتاب مهم «مفاتیح الحیاة» **آیت‌الله جوادی آملی** را در دبیرستان نمونه معرفی کردم، تا هر قسمتی را که دوست دارند، بخوانند و در کلاس مطرح کنند. البته نوبت به همه نمی‌رسد. ولی متفق‌القول بودند که از آنچه خوانده‌اند، لذت برده‌اند و به‌ویژه از شکل بیان آیت‌الله جوادی آملی تعریف می‌کردند. می‌گفتند فکر چنین روش بیانی را نمی‌کردند. حداقل نتیجه این است که کتاب مفیدی را در خانه نگه می‌دارند. یادآور شوم که خرید کتاب اجباری نیست.
پیشنهاد دیگرم حفظ سورهٔ خاصی است. ولی از پیشنهادهای کتاب نتوانسته‌ام زیاد استفاده کنم.

● مؤلفان ۱۰ دقیقهٔ اول هر کلاس را به قرائت قرآن با هدف تحقق انس با کلام خداوند اختصاص داده‌اند. آیا با توجه به زمان، می‌توانید به این توصیه عمل کنید؟ اگر نمی‌توانید، علت آن را با دلیل بفرمایید.

ایزانلو: به خانم بسطامی (سرگروه دینی ادارهٔ کل) عرض کردم که اگر مؤلفان کتاب با توجه به قرآن عثمان طه، آیات را در کتاب درسی بیاورند، من که قلم قرآنی دارم (البته در دو مدرسه‌ای که تدریس می‌کنم، قلم قرآنی دارند)، خیلی راحت و سریع می‌توانم آیات را انتخاب کنم. من این کار را می‌کنم، ولی گاهی به دلیل تنگنای زمان نمی‌توان به این توصیه عمل کرد.
بسطامی: آیات کتاب درسی به خط قرآن عثمان طه، ولی با نگارش جدید است؛ به اصطلاح روش کم علامت است. اما پاسخ بنده به سؤال این است که با توجه به زمان کلاس انجام این کار حداقل به‌صورت مستمر ممکن نیست.
ایزانلو: صحبت بنده دربارهٔ رسم‌الخط نیست، دربارهٔ ترتیب صفحه‌بندی است. من هم فقط در دو جلسه توانستم این کار را بکنم. زیرا اول سال است و هنوز به بخش‌های کتاب درسی ورود نکرده‌ایم. بعد از شروع درس، این کار ممکن نیست.
این نکته را هم بگویم که اگر قرار است دانش‌آموزان با قرآن انس بگیرند، استفاده از قلم قرآنی هم زیاد به صلاح نیست.

همگان تأیید می‌کنند که با توجه به وقت کلاس، زمانی برای قرائت نمی‌ماند و این توصیه عملیاتی نمی‌شود.

قسمت «تدبر» کتاب هم خیلی خوب است. قسمت «پیشنهادها» کافی نیست و لازم است بیشتر شود. زیرا هنگام دادن نمرهٔ تشویقی مربوط، معمولاً پرسش‌ها تکرار می‌شوند

رمضانیان: سال ۱۳۷۰ که در مشهد تدریس می‌کردم، ساعت قرآن جدا بود. آن وقت دانش‌آموزان با میل و رغبت بیشتری، به ویژه در قسمت تفسیر و قرائت، وقت می‌گذاشتند. ما در کلاس هم‌خوانی می‌کردیم. حتی دانش‌آموزان ما در مشهد کلاس را اداره می‌کردند و علاقه‌مند بودند که هم‌خوانی کنند.

• آن دوره به «دورهٔ تفکیک» معروف بود که با توجه به آرای معلمان و همکاران محترم، دورهٔ تفکیک به سر آمد و به اصطلاح «دورهٔ تلفیق» تکرار شد. پس طوری نقد کنید که هرگونه تغییر بعدی، سبب انتقاد آیندگان نشود.

نیستانی: دلیل فقط کمبود وقت نیست. کم بودن وقت بازمی‌گردد به کثرت تنوع و زیادی حجم درس‌ها، لذا وقتی برای قرائت نمی‌ماند. راه‌حل این است که قسمت‌های دیگر را کم کنند تا فرصت برای قرائت قرآن داشته باشیم. بچه‌ها هم به قرائت قرآن علاقه دارند و متقاضی تکرار آیات می‌شوند، ولی وقت نیست.

براتی: مشکل ما الان به تفکیک یا صرف تلفیق بازنمی‌گردد، بلکه با وجود تلفیق، به زمان تدریس اضافه نشده است. جالب است در رشتهٔ تجربی، ساعت دین و زندگی از ۴ ساعت به ۳ ساعت و بعد به ۲ ساعت تقلیل یافته است. گویا دانش‌آموزان رشتهٔ تجربی نیازی به دین ندارند.

نیستانی: اینکه می‌گویند در دورهٔ ابتدایی و متوسطهٔ اول بچه‌ها باید قرائت قرآن را یاد بگیرند، گرچه درست است، ولی بنده به‌عنوان معلم درس دینی و قرآن نمی‌توانم بی‌خیال باشم و بگویم پس به من مربوط نیست که دانش‌آموز دبیرستانی نمی‌تواند آیات قرآن را از رو بخواند و وظیفهٔ بنده فقط نمره دادن است. نه! نمی‌شود به این روش صورت‌مسئله را پاک کرد.

• در کتاب بخشی با عنوان «اندیشه و تحقیق» داریم و اینکه خواسته شده است، تفکر و تدبر بشود. آیا این بخش‌ها با عنایت به مدیریت شما در کلاس، توانسته‌اند عرصهٔ فکری برای دانش‌آموزان باشند و آنان را به اندیشیدن و تفکر و تدبر ترغیب کنند؟ اگر خیر، چرا؟

نیستانی: هر سؤالی که با ما در میان می‌گذارید، ما باز به سر خط کمی زمان تدریس باز می‌گردیم. با وجود اینکه عنوان‌ها عالی و جذاب‌اند، ولی فرصت پرداختن به آن‌ها را نداریم. عجیب اینجاست که پیام آیات را داریم و در کنکور هم از پیام آیات سؤال می‌شود، اما چگونه ممکن است ترجمهٔ آیات نباشد، ولی بر پیام آیات تأکید شود؟! تا پارسال ترجمهٔ آیات را داشتیم، ولی در کتاب جدید، ترجمهٔ آیات را حذف کرده‌اند. وقتی دانش‌آموز نمی‌تواند آیه را به فارسی بفهمد، چگونه می‌تواند چیزی از پیام آیه بداند؟!

• ۱۰ دقیقه قرائت که ممکن نیست. تدبر و تفکر هم با اشکال مواجه است. پس در کلاس چه کاری می‌شود کرد؟

ایزانلو: این‌طور نیست که کاملاً کنار گذاشته شوند، بلکه همه نصفه نیمه انجام می‌شوند.

(همگان متفق‌القول می‌گویند: کارها به صورت رضایت‌بخش و مطلوب انجام نمی‌شوند.)

بسطامی: البته یادمان باشد که با توجه به روحیات هر معلم، ممکن است بخش یا بخش‌هایی مورد توجه بیشتری قرار بگیرند.

نیستانی: نمی‌فهمم چرا ترجمهٔ آیات را حذف کرده‌اند. باید ترجمه همراه هر آیه بیاید.

براتی: با توجه به نگرانی همکاران دربارهٔ حذف ترجمهٔ آیات و ارتباط آن با تدبر و پیام آیات، عرض کنم که خیلی خوب بود اگر همین آیاتی را که در کتاب دینی داریم، در کتاب درس عربی بیاورند. زیرا همین بچه‌ها هستند که این کتاب‌ها را می‌خوانند. اگر این کار انجام شود، نتیجهٔ بهتری خواهد داشت.

• آیا آیات موجود در کتاب، در دانش‌آموزان رغبت و شوق رجوع به قرآن کریم را در خارج از کلاس و درس به‌وجود می‌آورند تا آنان روزانه یک یا چند آیه را بخوانند یا قرآن را مرجعی برای یافتن پاسخ به سؤال‌ها به حساب آورند؟

ایزانلو: متأسفانه زندگی‌های ما چنان صبغهٔ مادی یافته‌اند که بچه‌ها احساس نمی‌کنند باید به قرآن رجوع کنند یا آنان را بخوانند. گاهی می‌گویند بخوانیم که چه بشود؟! شما که قرآن می‌خوانید، چه اتفاقی برایتان افتاده که خوشایند است؟ و منی که نمی‌خوانم، آن اتفاق نمی‌افتد؟ در حقیقت بیشتر جهان‌بینی مادی بر ذهن‌ها سیطره دارد تا جهان‌بینی معنوی. با معنویت بیگانه‌اند. فکر می‌کنند، درس دین و زندگی دوای هیچ دردی نیست، مگر در همان حد ضریب ۳ در کنکور! می‌خواهم بگویم، به این دلیل جواب من منفی است و ایجاد رغبت نمی‌کند.

• یعنی از ۳۰ یا ٤۰ نفر دانش‌آموزان یک کلاس همه این‌طوری‌اند؟

ایزانلو: مطلق نیست. به منظور ترغیب دانش‌آموزان برای تقویت قرائت قرآن، نمرهٔ تشویقی گذاشتم تا بهتر یاد بگیرند. همین‌طور برایشان شرح می‌دهم، نمونه می‌آورم که قرآن چه تأثیری بر من و افراد دیگر داشته است.

نیستانی: واقعیتی که باید پذیرفت، فاصله گرفتن بچه‌ها از کتاب دینی است. این واقعیت را دبیران همکار می‌دانند. شاید برخی بر این واقعیت چشم بسته و

بنده به‌عنوان معلم درس دینی و قرآن نمی‌توانم بی‌خیال باشم و بگویم پس به من مربوط نیست که دانش‌آموز دبیرستانی نمی‌تواند آیات قرآن را از رو بخواند و وظیفهٔ بنده فقط نمره دادن است. نه! نمی‌شود به این روش صورت‌مسئله را پاک کرد

بی‌تفاوت‌اند، اما باید بپذیریم که این کتاب برای دانش‌آموزان جاذبه‌ای ندارد.

• چرا برای دانش‌آموزان جاذبه ندارد؟

رمضانیان: زیرا برخوردهایی را از افراد منسوب به دین در جامعه می‌بینند که نمی‌توانند هضم کنند. در جامعهٔ ما خیلی تناقض وجود دارد؛ از جمله تناقضی که میان مطالب کتاب و رفتارها دیده می‌شود. لذا بچه‌هایی که این کتاب، به‌ویژه سه درس مربوط به مسائل حکومتی را می‌خوانند، مطلب را با آنچه در جامعه وجود دارد، متفاوت می‌بینند و نمی‌توانند این تفاوت را هضم کنند. به‌ویژه دنیای مجازی نیز نقش خاص خود را دارد. به این‌ها باید معضلات خانواده‌ها را نیز اضافه کرد.

بنده اعتراف می‌کنم که در دورهٔ دانش‌آموزی، عاشق این کتاب و عاشق دبیرش بودم و علت مهم انتخاب این مسیر و رشته نیز دبیرم بود. به عقیدهٔ بنده، جاذبهٔ این کتاب به جاذبهٔ دبیر کلاس برمی‌گردد. اگر دبیر بخواهد با سختگیری‌ها و تعصب‌های خاص در کلاس با دانش‌آموزان مواجه شود، حتی آن علاقهٔ نشستن سر کلاس و شنیدن چند جملهٔ مفید را نیز از دست می‌دهند و به چیزی توجه نمی‌کنند.

این نکته را با توجه به دیده‌ها و شنیده‌ها می‌گویم. حال که دانش‌آموزان در فکر کنکورند و مجبورند که به کنکور فکر کنند، ما هم باید در این جهت از فرصت استفاده کنیم. لذا ما در مدارس کاردانش بیشتر روی اخلاقیات کار می‌کنیم. زیرا در این مدارس گرفتار کنکور نیستند. به نظرم دبیران محترم نباید خیلی به نکات حساسیت‌برانگیز بپردازند. یا روی تعصبات نامربوط انگشت بگذارند. ما دبیران هم باید به ظرایف کار و نوع تعامل با نوجوانان و جوانان خیلی دقت کنیم. در این صورت در کارمان موفق خواهیم بود.

نیستانی: بحث «اندیشه و تحقیق» در صفحهٔ ۴۵ خیلی طولانی است. باید حذف شود.

• تا چه حد آیات و عنوان‌های کتاب، آن را با نیازهای امروز و فردای دانش‌آموزان هماهنگ می‌کند؟

نیستانی: به نظرم از درس نهم به بعد این کتاب بیشتر مورد توجه دانش‌آموزان قرار می‌گیرد، زیرا ارتباط و تطبیق بیشتری با نیازهای روز دانش‌آموزان دارد. در این قسمت چالش‌هایی را مطرح می‌کند که سبب به هم خوردن طراحی پیامبر(ص) می‌شوند. در درس **امام زمان(عج)** که می‌گوید: جامعه باید آماده شود تا زمینهٔ ظهور حضرت پدید بیاید، به نظر می‌رسد فاصلهٔ خاصی بین نیاز دانش‌آموزان با این درس‌ها وجود ندارد. در این درس‌ها، به انواع سؤال‌های دانش‌آموز جواب داده می‌شود؛ به‌ویژه سؤالات همیشگی بچه‌ها دربارهٔ «پیوند مقدس». اکثر بچه‌ها به موضوع درک و تفهیم «پیوند مقدس» احساس نیاز می‌کنند. حتی می‌خواهند ابتدا این درس تدریس شود و بعد به درس‌های دیگر بپردازیم.

رمضانیان: اگر درس «پیوندِ مقدس» بیشتر هم بشود، مفیدتر است؛ زیرا واقعاً به چنین مطالبی نیاز دارند. به‌ویژه بچه‌هایی که از نظر فرهنگی ضعف دارند، خیلی دنبال این موضوع هستند. برای مثال، وقتی دربارهٔ مراسم خواستگاری حرف می‌زدم و از سؤال‌هایی می‌گفتم که در مراسم مطرح می‌شود، می‌پرسیدند: مگر در مراسم خواستگاری باید سؤال‌های خاصی مطرح کرد؟ خوب نمی‌دانند. بنده در درس‌های مربوط، تمام موارد لازم و سؤال‌ها را بیان می‌کنم و بعد هنگام خواستگار آمدن، طرف مشورتشان قرار می‌گیرم. به‌ویژه که با دانش‌آموزانی سروکار داریم که در مدارس کاردانش‌اند و عموماً از سطح فرهنگی نازل‌تری بهره‌مند هستند و به اطلاعات سالم، مفید و درست نیاز دارند. بنابراین این گروه از بچه‌ها تفاوت‌هایی با دانش‌آموزان مدارس نمونه و تیزهوش دارند.

ایزانلو: اما بچه‌های مدارس نمونه و تیزهوشان همین درس‌های «پیوند مقدس» را نقد می‌کنند و می‌گویند: این‌ها وقت ما را می‌گیرند و نباید باشند. الان وقت فکر کردن به ازدواج نیست، وقت یادگرفتن نکات کنکوری است. خانم، به ما نکته‌های کنکوری بگو!

ولی درسی مثل «عزت‌نفس» بیشتر باشد، خیلی خوب است؛ زیرا بنیه و باور بچه‌ها را تقویت می‌کند.

• اگر شما به‌عنوان نویسنده یا عضو هیئت مؤلفان کتاب باشید، کدام یک از عنوان‌های کتاب را حذف یا چه عنوان‌هایی را اضافه می‌کنید، چرا؟

رمضانیان: من در این نکته متحیر مانده‌ام که چرا کتاب‌های تجربی و انسانی را جدا کرده‌اند؟ آیا دانش‌آموزان رشتهٔ تجربی نسبت به دانش‌آموزان رشتهٔ علوم‌انسانی نیاز کمتری به دین و اخلاق دارند؟!

من در این نکته متحیر مانده‌ام که چرا کتاب‌های تجربی و انسانی را جدا کرده‌اند؟ آیا دانش‌آموزان رشتهٔ تجربی نسبت به دانش‌آموزان رشتهٔ علوم‌انسانی نیاز کمتری به دین و اخلاق دارند؟!

• این سؤال شما را خیلی‌های دیگر هم مطرح کرده‌اند. ما به آقای دکتر اعتصامی به‌عنوان مؤلف این نکته را گفته‌ایم.

رمضانیان: حتماً باید به این مورد رسیدگی و آن را اصلاح کنند. اسم کتاب هم باید عوض شود. در زمان ما اسم کتاب «بینش اسلامی» بود. چرا «دین و زندگی» گذاشته‌اند؟ آیا این دین الان در زندگی دانش‌آموزان ما تأثیر دارد؟

• مؤلفان استدلال می‌کنند، تأثیر دارد و باید داشته باشد! اما شما سکوت نکنید حرف خودتان را بزنید. شما هم استدلال بکنید که نه، ندارد!

رمضانیان: «درس ولایت» برای دانش‌آموز گنگ و

سخت است. این درس را برای پایهٔ دوازدهم می‌گذاشتند، بهتر بود. به‌علاوه باید آن را روشن‌تر تشریح کنند. از کلام **امام علی(ع)** در «نهج‌البلاغه» برای تألیف کتاب استفاده می‌کردند که متأسفانه استفاده‌ای از آن نشده است. علت حذف کلام امام علی(ع) را در کتاب درسی نمی‌دانم، درحالی‌که برای دانش‌آموزان شیرین، جذاب و گویاست.

برزگر: باید به اخلاقیات بیشتر توجه شود، گرچه درس «عزت‌نفس» را داریم. باید جوانان را با اخلاق بیشتر آشنا کنیم، زیرا وقتی وارد زندگی اجتماعی و جایی مشغول به کار می‌شوند و پست و سمتی می‌گیرند، خیلی به کارشان می‌آید.

براتی: درس سیاسی کتاب مثل همین درس «ولایت فقیه»، گنگ است و به نظر بنده خانم رمضانیان درست می‌گویند. بچه‌ها فرق بین مجمع تشخیص مصلحت نظام، دولت و ولایت فقیه را متوجه نمی‌شوند. روش من در کلاس این است که اجازه می‌دهم هر کدام از دانش‌آموزان نظر خود را بگویند. یا روی حرف هم حرف بیاورند. آن وقت وظایف هر یک را تشریح و مرزها را مشخص می‌کنم. لذا در کتاب باید بادقت و وضوح بیشتری جایگاه‌ها، ارتباط‌ها و مرزها را مشخص کنند.

ایزانلو: جای احکام در کتاب پایهٔ دهم خالی است. دانش‌آموز هنوز با شکیات نماز آشنایی ندارد. نمی‌داند اگر مشکلی در رکعت سوم و چهارم نماز به‌وجود آمد چه باید بکند.

قبلاً بخش تقلید را داشتیم که خوب بود. زیرا دانش‌آموز با فلسفهٔ این موضوع آشنایی ندارد و می‌پرسد چه نیازی به تقلید داریم. زیرا احساس می‌کند، با آن مقداری که ریاضی و فیزیک را یاد گرفته، عالم به تمام معنی است و به کسی و چیزی از جمله به تقلید در عبادات نیازی ندارد. لذا باید به بخش احکام توجه لازم بشود.

بخش اخلاق در کتاب ضعیف است. چرا بحث‌های توحید و خداشناسی را به سال دوازدهم برده‌اند؟ بهتر است که در همان سال دهم مطرح شوند. ما توحید، نبوت و معاد را به ترتیب داریم، ولی آمدند این ترتیب را به هم زدند و برعکس کردند. بعد از اثبات نبوت و معاد، آخر سر می‌گویند خدا هم هست! البته مؤلفان برای خودشان استدلال دارند که چرا این ترتیب را به هم زده‌اند. می‌گویند به این دلیل که مبحث خداشناسی، مبحثی فلسفی است، باید در کلاس بالاتر بیاید. درحالی‌که ابتدا باید در من خودشناسی و خداشناسی تقویت شود. اگر خداشناسی در من تقویت شد و خدا را قبول کردم، می‌پذیرم همین خدا برای من برنامهٔ زندگی ریخته است.

براتی: مقاله‌ای که خدمت شما داده‌ام، با عنوان «ساده‌ترین روش ایمان‌سازی در مخاطب» که منظور از «ایمان‌سازی» همان «ایمان به مبدأ» است و در آن از ادبیات قرآنی بهره گرفته‌ام. این روش را در میان دانش‌آموزان خودم امتحان کردم، زیرا در سال اول که الان می‌شود کلاس دهم، بچه‌ها با اصل وجود خداوند مشکل پیدا می‌کنند و خیلی دربارهٔ خدا می‌پرسند. قبلاً من سعی می‌کردم، از طریق تشریح نظام علیت پاسخ بدهم، ولی نتیجهٔ لازم را نمی‌گرفتم. با روشی که در این مقاله آورده‌ام، به نتیجهٔ خیلی خوبی رسیدم و به خوبی به پرسش‌ها جواب می‌دهم.

روش من این‌طور است که اجازه می‌دهم هر سؤالی دارند بپرسند، ولی به برخی از پرسش‌ها فوری جواب نمی‌دهم. می‌گویم با توجه به سؤال مهم و عمیق شما، اجازه بدهید سر فرصت پاسخ بدهم؛ زیرا باید دربارهٔ آن فکر کنم. در ادامه هم از ادبیات قرآنی استفاده می‌کنم و به خوبی از آن نتیجه می‌گیرم. بچه‌ها همه راضی‌اند. به این دلیل، دانش‌آموزان نیز روش بیان خود را تغییر می‌دهند و با همین زبان صحبت می‌کنند. اما این ادبیات چیست؟

خیلی ساده است، یعنی استفاده از همان روشی است که خداوند در قرآن دارد با انسان‌ها صحبت می‌کند. خدا نمی‌فرماید: برف بارید، باران بارید و گیاه رویید. می‌گوید: گیاه را رویاندم، برف را باراندم، ابرها را به حرکت درآوردم و زنده کردم. یعنی به قول **آیت‌الله مصباح یزدی**، قرآن کریم اصرار عجیبی دارد که همه چیز را منوط به مشیت الهی جلوه دهد. خب، ما چرا سعی نمی‌کنیم از این ادبیات استفاده کنیم؟ لذا بنده مجاب شدم که با همین ادبیات در کلاس با دانش‌آموزان صحبت کنم و واقعاً هم نتیجه گرفته‌ام.

برای مثال، دربارهٔ سلول نمی‌گویم که سلول از چه ساخته شده است. یا دربارهٔ آب نمی‌گویم: یک مولکول آب، از دو مولکول هیدروژن و یک مولکول اکسیژن ساخته شده است، بلکه می‌گویم: خداوند دو مولکول هیدروژن را در کنار یک مولکول اکسیژن قرار داده و آن را به یک مولکول آب تبدیل کرده است. یا مثلاً پرتقالی سر کلاس می‌برم و نشان می‌دهم و می‌گویم خداوند داخل پرتقال ویتامین ث قرار داده است. نمی‌گویم: پرتقال ویتامین ث دارد. در حقیقت فاعل حقیقی امور را همواره لحاظ می‌کنم و آخر سال می‌بینم که دیگر بچه‌ها سؤالی دربارهٔ وجود خداوند ندارند.

می‌خواهم بگویم، اینکه تعمیق ایمان فقط به درس دینی ربط دارد، چنین نیست، بلکه مربوط به تمام درس‌ها مثل شیمی، فیزیک و بقیه درس‌هاست و به درس دینی هم ربط دارد. خوب است ابتدا تعمیق ایمان به این روش صورت بگیرد بعد مباحث فلسفی در سال آخر تشریح شوند.

ایزانلو: کتاب دین و زندگی جهان‌بینی ضعیفی دارد، لذا دانش‌آموز با جهان‌بینی در حد لازم آشنا نمی‌شود. ایدئولوژی (عقیده) هست و دربارهٔ تدبر صحبت می‌کنیم که چقدر خوب است، تدبر و تفکر کنند یا دنبال تحقیق بروند، اما متأسفانه به دلیل ضعف در تشریح جهان‌بینی دینی و معنوی در کتاب، دانش‌آموزان

استفاده از روشی که خداوند در قرآن دارد با انسان‌ها صحبت می‌کند. خدا نمی‌فرماید: برف بارید، باران بارید و گیاه رویید. می‌گوید: گیاه را رویاندم، برف را باراندم، ابرها را به حرکت درآوردم و زنده کردم. یعنی به قول آیت‌الله مصباح یزدی، قرآن کریم اصرار عجیبی دارد که همه چیز را منوط به مشیت الهی جلوه دهد

مادی‌گرا می‌شوند. می‌گویند دنیا محل مسابقه است و همهٔ ما سعی می‌کنیم دنبال رفاه و آسایش بیشتر برویم. لذا حتی بین همکاران ما هم دربارهٔ معنویت صحبت نمی‌شود.

• اکنون می‌رسیم به شیوهٔ ارزشیابی مطرح در مقدمهٔ کتاب. می‌خواهیم بدانیم این شیوه مناسب است یا نیست. آیا این شیوه را می‌پسندید؟ اگر نمی‌پسندید، راهکار خودتان را بیان کنید.

ایزانلو: باز باید به کمبود وقت اشاره کنیم. دانش‌آموزان فقط ۱۰ تا ۱۲ نفر نیستند تا بشود در دو سه جلسه از همه بپرسیم. قرائت آیه را نمی‌شود از همگان پرسید و بعد طبق آنچه گفته‌اند نمره بدهم. این شیوه ارزشیابی با توجه به وقت و تعداد دانش‌آموزان، جزءبه‌جزء قابل اجرا نیست.

برزگر: بنده هم با خانم ایزانلو هم‌نظرم. این شیوهٔ ارزشیابی را نمی‌شود اجرا کرد. به نظرم خوب است برای کار گروهی مثل اندیشه و تحقیق، نمرهٔ جداگانه‌ای درنظر بگیرند. زیرا در طول سال شاید فقط یکی یا دو بار بتوان از همهٔ دانش‌آموزان پرسید. وقت کافی نداریم. به نظرم خوب است قرائت نمرهٔ جدا و موارد دیگر نمرهٔ جدا داشته باشند.

براتی: بنده هم نتوانسته‌ام این روش نمره‌دهی را پیاده کنم. لذا امتحان پایانی می‌گیرم تا بچه‌ها نمره داشته باشند.

رمضانیان: ببخشید، اگر دبیران ما دنبال حاشیه نروند، وقت آنچنان که می‌گویند، کم نیست.

من عاشق همکاران خودم هستم. من با بچه‌های مدرسه صحبت می‌کنم. از صحبت‌ها متوجه می‌شوم، همکاران خیلی حاشیه‌روی دارند. به چیزهایی می‌پردازند که اصلاً لازم نیست و ضرورت ندارد که در کلاس گفته شود. باید لب مطلب را روشن بیان کنند.

• یعنی می‌فرمایید باید مدیریت زمان داشته باشیم.

رمضانیان: احسنت! مدیریت زمان اصل است. البته اضافه کنم که زمان کلاس نسبت به قبل کمتر است و بدان معترف و واقفم، ولی حال که زمان کم است و از کمی زمان اطلاع داریم، باید این زمان کم را مدیریت کنیم. مدیریت بحران همین است که ما گرفتار آنیم؛ «بحران کمی وقت»! خب باید مدیریت کنیم.

• درست است. اگر ما در کلاس ضعیف باشیم، بچه‌ها ما را به طرف دلخواه خود می‌کشند. بنده به‌عنوان دبیر همکار شما این حرف را می‌زنم. البته کار راحتی نیست، زیرا معلمان از یک سطح اطلاعات عمومی و دینی برخوردار نیستند. مشکلات خاص خود را هم دارند. بچه‌ها هم رندی‌های خاص خود را دارند. بنابراین مدیریت زمان برای همکارانی راحت‌تر است که از اشراف کافی نسبت به موضوع و محتوای کتاب و همین‌طور مسائل و وقایع پیرامونی و دغدغه‌های ذهنی دانش‌آموزان برخوردار باشند. سرکار خانم رمضانیان! ما دربارهٔ مدیریت زمان حق را به شما می‌دهیم، ولی باید هم‌صدا با همکاران دیگر گفت: کار راحتی نیست و سخت است.

براتی: درس را می‌دهم، ولی ارزشیابی از بچه‌ها فقط با مدیریت زمان میسر است. یعنی هر کس به شیوهٔ خودش این کار را می‌کند.

• درست است، کار سختی است، به‌ویژه بچه‌ها تمام مسائل و ذهنیات خود را در کلاس دینی مطرح می‌کنند. در کلاس مثلاً فیزیک این کار را نمی‌کنند. البته گرچه تنگنای وقت ایجاد می‌کنند، ولی فرصتی هم برای معلم دینی به‌وجود می‌آورند که با آنان ارتباط برقرار کند و همدل و همراز آنان بشود. در حقیقت معلم دینی را به جای همهٔ مدیران و مسئولان اجرایی کشور قرار می‌دهند تا به پرسش‌های آنان پاسخ بدهند!

ایزانلو: ما معلمان دینی از نظر بچه‌ها نمایندهٔ همهٔ نهادهای کشوریم!

بسطامی: به نظر من یک دلیلش این است که مؤلفان به کتاب دینی ما در مقایسه با کتاب‌های درسی دیگر، صبغهٔ سیاسی داده‌اند؛ درحالی‌که نباید این‌طور باشد. این هم یک درس مثل درس‌های دیگر است. ما اوایل انقلاب، درس دینی داشتیم که اصلا این حرف‌ها در آن نبود. بچه‌ها معلم دینی را دوست داشتند و به کتاب دینی هم به‌عنوان یک درسی، مثل دیگر درس‌ها نگاه می‌کردند. اما اکنون چنین نگرشی وجود دارد و به این درس لطمه می‌زند. متأسفانه تا

مدیریت زمان اصل است البته اضافه کنم که زمان کلاس نسبت به قبل کمتر است و بدان معترف و واقفم، ولی حال که زمان کم است و از کمی زمان اطلاع داریم، باید این زمان کم را مدیریت کنیم. مدیریت بحران همین است که ما گرفتار آنیم؛ «بحران کمی وقت»! خب باید مدیریت کنیم

حدی به نوع نگاه موجود در مدارس هم مربوط می‌شود. زیرا تمام کاسه کوزه‌های برنامه‌ها را روی درس دین و زندگی می‌شکنند و مدیران، برنامه‌های جانبی خویش را براساس اسقاط این درس تنظیم می‌کنند.

دربارهٔ تأثیر کنکور و روش سؤال‌های کنکور از این درس هر نظری دارید، بفرمایید.

ایزانلو: قبلاً در ابتدای کتاب نوشته بودند که حفظ آیات الزامی نیست. اما سؤال‌های کنکور می‌گوید که دانش‌آموز باید آیات را حفظ کند. به این صورت که آخر آیه را می‌آورد و اول آیه را باید بنویسند یا به‌عکس. اگر مبنای سؤالات کنکور مفهومی باشد و از حالت حفظ آیه خارج شود، بهتر است. از ۲۵ سؤال کنکور، ۱۷ سؤال مربوط به آیات است. دانش‌آموزان مجبورند آیات را حفظ کنند. خوب است تعداد سؤال از آیات را کمتر بکنند.

براتی: من سعی می‌کنم آیات را کلیدواژه‌ای بکنم و حتی اگر لازم باشد، معنی را هم می‌گویم. لذا اگر سؤالات مفهومی باشند، کلیدواژه‌ها کار را راحت می‌کنند.

رمضانیان: سؤالات دینی کنکور خیلی سخت است. قوی‌ترین دانش‌آموزان درس دینی هم در پاسخ به آن‌ها در می‌مانند. شاید برخی از دبیران هم نتوانند به آن‌ها پاسخ بدهند. نمی‌دانم چرا طراحان سؤال کنکور دوست دارند دانش‌آموزان را بپیچانند. بهترین سؤال‌های کنکور درس دینی را سؤال‌هایی می‌دانم که آیه را آورده و بعد شعرهایی را قرار داده و توانسته‌اند که بگویند آیه با کدام شعر تطبیق می‌کند. این نوع سؤال‌ها خیلی قشنگ‌اند. زیرا بین آیات قرآنی با ادبیات ارتباط برقرار می‌کنند. این کار خوب است. بنده به‌عنوان دبیر احساس می‌کنم، دانش‌آموزان هم از چنین سؤال‌هایی راضی‌اند.

ایزانلو: گاهی هم در سؤالات از لغات سخت استفاده می‌کنند که دانش‌آموز باید فرهنگ‌لغت به همراه ببرد و پس از دیدن معنای لغات، برود ببیند می‌تواند به سؤال جواب بدهد یا خیر! این کار درستی نیست. به‌عنوان نمونه بگویم، یک بار همکاری سؤال‌های دینی کنکور را آورده بود و یکی از دبیران باتجربه و دبیر دیگری نشستند به سؤال‌ها پاسخ بدهند. اما نتوانستند به برخی از سؤال‌ها پاسخ قطعی بدهند، زیرا مشابهت خیلی زیاد است و این یعنی پیچاندن دانش‌آموزان که کار درستی نیست.

● دربارهٔ جاذبه‌های بصری و گرافیک کتاب از طراحی جلد، رنگ‌ها، اندازهٔ حروف، فاصلهٔ سطور، جدول‌ها، نقاشی‌ها و... هر نظری دارید بفرمایید. به‌ویژه دختران باید دقت بیشتر به این موارد و زیبایی‌شناسی و کار هنری داشته باشند، به همین دلیل هم رتبه‌های اول و بالای کنکورها را هر سال دختران کسب می‌کنند.

بسطامی: کارهای گرافیکی در این کتاب نسبت به کتاب‌های قبلی کمتر شده است. باید کتاب را زیباتر و آراسته‌تر کنند. البته قسمت «بیشتر بدانیم»ها را آبی یا قسمت‌های دیگر را سبز کرده‌اند که این کار هم با هدف تفکیک صورت گرفته است. اگر از نقاشی یا طرح و عکس هم استفاده می‌کردند، به کتاب جلوه می‌بخشیدند.

برزگر: اسم‌های جلالهٔ خداوند در آیات قرآنی با رنگ مشخص بیایند.

ایزانلو: نگذاشتن برخی از علائم روی حروف آیات، دانش‌آموزان را با مشکل قرائت مواجه می‌کند.

بسطامی: ابتدای تمام درس‌ها را نقطه‌چین کرده‌اند، نمی‌دانم چرا؟ حامل هیچ معنی و مفهومی نیست.

ایزانلو: اگر در ابتدای هر درس یک بیت شعر متناسب با موضوع درس بیاورند، نظرها بچه‌ها را به خود جلب می‌کند.

● دربارهٔ نگارش نظری ندارید؟ جایی هست که ابهام یا نارسایی وجود داشته باشد؟

بسطامی: این سال‌ها با توجه به بازنگری‌ها، خیلی از مشکلات نگارشی رفع شده‌اند. اما در کتاب رشتهٔ علوم‌انسانی، در صفحهٔ ۱۳۹ درس دوازدهم آمده است: «حضرت **مهدی(عج)** دوازدهمین امام ما در سپیده...». یکی از دانش‌آموزان اهل سنت بنده آمد و به من گفت: چرا نوشته‌اند «امام ما» و آن را منحصر به شیعه کرده‌اند؟ مگر امام ما مسلمان‌ها و اهل سنت هم نیست؟ این دانش‌آموز می‌گفت: من حضرت مهدی را دوست دارم. خب این‌ها ظرایف کار است که باید دقت شود. البته این مورد را به دفتر تألیف گفتم که یک واژهٔ «ما» موجب چنین ابهامی می‌شود. کافی است باشد: «دوازدهمین امام».

از طرف دیگر، کتاب تجربی ۱۸۴ صفحه دارد و کتاب انسانی ۲۱۶ صفحه.

● خب! این از موارد هرچه دل تنگت می‌خواهد بگوست.

بسطامی: اختلاف فقط ۳۲ صفحه است، ولی ساعت کلاس تجربی دو ساعت و برای انسانی چهارساعت است. کار درستی نیست.

(همه متفق‌القول می‌گویند باید کتاب‌های تجربی و انسانی را یکی کنند.)

● متشکریم و موفق باشید.

کارهای گرافیکی در این کتاب نسبت به کتاب‌های قبلی کمتر شده است. باید کتاب را زیباتر و آراسته‌تر کنند. البته قسمت «بیشتر بدانیم»ها را آبی یا قسمت‌های دیگر را سبز کرده‌اند که این کار هم با هدف تفکیک صورت گرفته است. اگر از نقاشی یا طرح و عکس هم استفاده می‌کردند، به کتاب جلوه می‌بخشیدند

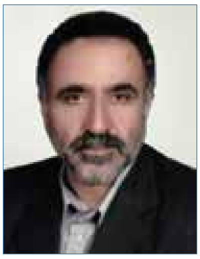

دل‌نوشته

اشاره

مسعود انصاری مشهور به معصوم انصاری متولد ۱۳۳۷ رستم‌آباد گیلان است که قبل از ورود به مدرسه به تهران مهاجرت می‌کنند. با پیروزی انقلاب اسلامی همراه تعدادی از دوستان و رفقا برای فعالیت‌های فرهنگی به پاوه هجرت می‌کند و افتخار همکاری و همراهی با شهیدان همت و کاظمی را پیدا می‌کند. از جانبازان پرافتخار دفاع مقدس است. بیشتر عمر فرهنگی خود را در منطقه ۱۷ تهران سپری کرده است. مسئولیت‌های مختلفی در آموزش‌وپرورش منطقه ۱۷ داشته است. از دبیری و تا مربی تربیتی و مسئولیت معاونت پرورشی و غیره .. در سال ۱۳۹۱ به افتخار بازنشستگی نائل آمده است ولی فعالیت‌های فرهنگی را کنار نگذاشته است.

«دل‌نوشته‌هایی» را که پیش رو دارید حاصل نوشته‌های ایشان در دفتر خاطرات شخصی خود است که به درخواست دفتر مجله رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی در اختیار گذاشته است تا برخی را برای شما چاپ کنیم. امیدوارم مورد پسند شما واقع شود.

***

نوشته‌هایم کمی بیان احساسی‌ست و کمی هم حرف منطق‌دار، ولی حرف دل است تقدیم به مخاطبان مجله رشد قرآن و معارف اسلامی.

اصول زندگی

۱. مسیر بهشت در نیکی رساندن به هم‌نوع است.

۲. خوش‌بختی درون ماست، فقط کافی است به موقع صدایش بزنیم.

۳. در بدو تولد، نیازها در انسان یکسان‌اند، خودمان آن‌ها را به اصلی و فرعی تبدیل می کنیم.

۴. کلید ماندگاری هر رفتار کاشتن بذر اصولی آن در اندیشه است.

۵. تفکر و اندیشه مثل آب، روان و جاری است. اگر راکد بماند، باتلاق رشد و ترقی می‌شود.

۶. منتظر نباش خوش‌بختی به دنبالت بگردد، تو باید آن را در موقعیت مناسب شکار کنی.

۷. مبنای بهشت آرامش و لذت است. درون خود بهشتی بسازیم که پشیمانی نیاورد.

۸. آرامش هدیه به کسی است که قانع است.

۹. در خدمت‌رسانی، دلسوزی به تنهایی کافی نیست. فَنّ و دانش شرط اصلی است، وگرنه ضربه مهلک‌تر خواهد بود.

۱۰. به آینده خوب فکر کن، زیرا گذشته همان آینده بود که برگشت ندارد.

۱۱. فرصت‌های آینده اکنون در دست ما هستند. مواظب باشیم حسرت گذشته شدنشان را نخوریم.
۱۲. تمام لحظه‌های زندگی ما آزمون مکررند. کسانی که پایدارترند، معجزه را به چشم می‌بینند.
۱۳. از نگرانی نسبت به آینده، در حال، غرق نشویم.
۱۴. گاهی وقت‌ها به عکس‌های آلبوم خود نگاهی بیندازیم. آینده سریع‌تر از گذشته خواهد گذشت.
۱۵. آینده خود را به ما سپرده است. گذشته و حال راه چگونه رسیدن به آینده‌اند.
۱۶. برای خداوند زمان و مکان مطرح نیست. ولی چگونه زیستن در زمان و مکان را باید پاسخگو باشیم.
۱۷. خصلت انسانی محصور به زمان نمی‌شود. هرچند خود انسان محکوم به زیستن در زمان تعیین شده است.
۱۸. مهار کردن فکر و احساسات سدی است در برابر طغیان کژی‌ها و پلیدی‌ها.
۱۹. از سرنوشت پسر **نوح** و **آسیه** همسر فرعون، می‌توان فهمید که تربیت همیشه به موقعیت خانوادگی مربوط نمی‌شود، بلکه نوع زندگی هر فرد تابع اختیار و خِرَد خویش است.
۲۰. هرگاه سایهٔ غرورمان بلندتر از خود واقعی ما بشود، آفتاب شخصیتمان نزد دیگران در حال غروب کردن است.
۲۱. هرکسی خودش می‌داند بهشتی است یا جهنمی.[۱] محکمهٔ الهی برای اجرای عدالت و مرحمت است.
۲۲. نتیجهٔ پلیدی چیزی جز خودآزاری و دیگرآزاری نیست.
۲۳. مال حرام هلاهل[۲] است در دل رُطب.
۲۴. حماقت آن چیزی است که فرع بر اصل جلوه‌گری کند.
۲۵. بعضی‌ها روی حباب قصر بلورین می‌سازند.
۲۶. حیا ترمز رذایل است.
۲۷. پذیرش حق، چون سنگینی کوه است، ولی پس از پذیرش مثل خورشید بالانشین می‌شوی.
۲۸. مسلمانی یعنی به دیگران هم فرصت خوب زندگی کردن را بدهیم.
۲۹. در رفتار اجتماعی اگر کسی طلبکار مردم باشد، همیشه بدهکار است.
۳۰. حفظ آرامش، برگ برندهٔ جدل‌های کاذب است.
۳۱. پذیرش حق و بروز رفتار نیک نتیجهٔ تکامل اندیشه است.
۳۲. خوش‌طینتی گلی است که نفحاتش دیگران را هم مشعوف می‌کند.
۳۳. اگر در موقعیت رفتار پلیدی قرار گرفتیم و با اختیار از آن گذشتیم، حلاوت انسان بودن را خواهیم چشید.
۳۴. متکبر نمی‌داند زیر پای دیگران است.
۳۵. شیطان وسوسه‌گر است، نه امرکننده. انسان ضعیف وسوسه را بهانهٔ امر قرار می‌دهد.
۳۶. دروغ هدیهٔ شیطان است.
۳۷. بدگو، فریاد رسوایی خود را سر می‌دهد.
۳۸. اگر بعضی وقت‌ها خود را کوچک کنی، از آسمان هم بزرگ‌تر می‌شوی.
۳۹. خودنمایی، بَزَک کردن حقارت است.
۴۰. پاداش کم‌گویی، دوری از بیهوده‌گویی است.
۴۱. خوش‌اخلاقی یعنی اینکه همیشه مشتاق دیدارت باشند.
۴۲. شکی در این نیست که باید از زندگی لذت ببریم؛ البته نه به قیمت تلخکامی دیگران.
۴۳. اگر کسی از خطاهای سهوی دیگران گذشت نکند، خطاهای عمدی گریبان خودش را خواهند گرفت.
۴۴. اگر خطاهای عمدی را زنجیر کنیم، خطاهای سهوی از ما فاصله می‌گیرند.
۴۵. بعضی‌ها جسد مرده را از قبر بیرون می‌کشند و دوباره برایش زاری می‌کنند تا به مقصود خود برسند.
۴۶. منفورترین بهانه برای انجام یک عمل خطا این است که بگوییم دیگران از این بدترند.
۴۷. مرغ تخیل هرکس توانایی دارد که به حریم دیگران پرواز کند، ولی عاقل آن است که آن را در قفس عقل خود محبوس کند.
۴۸. عده‌ای بر شیطان چیره می‌شوند و از خطاهای گذشتهٔ خود نادم می‌شوند. بعضی‌ها هم بردهٔ شیطان می‌شوند و از نیکی‌ها و حسنات گذشتهٔ خود اظهار پشیمانی می‌کنند و مصداق «خسر الدنیا و الآخره» می‌شوند.
۴۹. انسان عاقل در حال زندگی می‌کند و از گذشته برای آینده پل می‌سازد.
۵۰. پدر و مادر خورشیدی هستند که بعد از غروب دیده می‌شوند.

رفتار

۵۱. هیـچ گریـزی از ثبـت رفتـار نـزد دیگـران وجـود نـدارد. فقط بایـد رفتارمان را اصـلاح کنیم.

۵۲. سرنوشـت فـردای مـا در گـرو رفتـار امـروز ما است.

۵۳. در رفتـار خـود با دیگـران مراقبت کنیم. زیرا زمانـی آن‌هـا را تـرک خواهیـم کـرد، در حالی‌کـه آن‌هـا بـا خاطرات به جای گذاشـته شـده، از ما یاد خواهنـد کرد.

۵۴. هرچـه می‌خواهـی، برای دیگـران نیز بخواه.[3] درمان حسـد و خودپسندی همین است.

۵۵. جهنـم ایـن دنیـا و آن دنیـا، مولـود اسـتفاده نکـردن صحیـح از نعمـت عقـل و خِـرَد اسـت.

واقعیت زندگی

۵۶. روزهـای عمر ما مثل دانه‌های سـاعت شـنی هسـتند که به سـرعت از تنگـهٔ سـرازیری در حال گذرند.

۵۷. خصلـت واقعـی هـر فـرد در رفتـار بـا مردم عـادی آشـکار می‌شـود.

۵۸. عجیـب اسـت که عمل ریاکارانـه ماندگاری نـدارد و محو می‌شـود، ولی عمل نیـکِ مخفیانه را خداوند منتشـر می‌کند.

۵۹. بـه هـوش بـاش! در عصـر حاضـر چراغ‌های اَلوانـی کـه نشـانت می‌دهنـد، کِرم‌هـای شـب‌تاب چـاه بی‌هویتی‌انـد.

۶۰. از تصـور مـا تـا واقعیـت یک کهکشـان فاصله اسـت، ولی حق و باطل کمتـر از یک مو فاصله دارند.

۶۱. عشـق مهمـان ناخوانده‌ای اسـت کـه بدون دعـوت وارد می‌شـود.

۶۲. بـردهٔ عشـق بـودن افضـل از سـروری بـر اقلیم‌ها سـت.

۶۳. اگـر انتظـار داشـته باشـی سـکهٔ زندگـی‌ات همیشـه یـک طرف باشـد، ظرفیت طـرف دیگر به حداقل می‌رسـد و انسانی یک‌بُعـدی می‌شـوی.

۶۴. قسـمت خالـی لیـوان را ببینیـم، فقـط برای تجربـهٔ کسـب شـده، و قسـمت پُـر آن را بـرای امیـدواری بـه آینـده.

۶۵. عقـل و تکلـم هدیهٔ خداوند به انسـان اسـت. وقتی شـیطان بین این دو فاصلـه می‌اندازد، جنگ و جـدل آغاز می‌شـود.

۶۶. اگـر جوانان جامعه به گذشـتگان خود افتخار کننـد، هویت خـود را باز خواهند یافت.

۶۷. قـدرت و ثـروت بـه مـا سـنجاق شـده‌اند کـه ناگهـان از مـا جـدا می‌شـوند. هرچه سـنجاق محکم‌تـر، کنـدن آن دردناک‌تـر.

۶۸. قیامـت چقـدر نزدیـک اسـت. پایـان زندگی هر انسـانی آغـاز قیامت اوسـت.

۶۹. فـردا همـان دیروز اسـت، اگر فرصت‌هـا را از دسـت بدهیم.

۷۰. اگـر فیلم زندگی بشـر را بـه عقب برگردانند، می‌بینیـم کـه در مقطعـی از زمان، پـدر و مادرمان یکـی بوده‌انـد. پس هم‌نوع خـود را از خـود بدانیم.

۷۱. دخانیات راه میانبر زندگی تا مرگ است.

۷۲. نمـاز اول وقـت مثـل گلولهٔ برف در دسـت اسـت. هرچـه بگـذرد، کوچک‌تـر و سـبک‌تر می‌شـود.[4]

مرگ

۷۳. مـرگ تنهـا تجربه‌ای اسـت که نمی‌تـوان به دیگـری انتقال داد.

۷۴. در مـرگ انسـان ایـن مهم اسـت کـه چه کسـانی او را بدرقه و تشـییع می‌کنند. ولی مهم‌تر این اسـت که چه کسـانی به اسـتقبال او می‌آیند.[5]

پی‌نوشت‌ها

۱. قرآن کریم: سورهٔ قیامت، آیهٔ ۱۴.
۲. هلاهل: زهر بسیار کشنده.
۳. وام گرفته شده از بیانات معصوم(ع).
۴. وام گرفته شده از حدیث امام جعفر صادق(ع).
۵. قرآن کریم: سورهٔ اسرا، آیهٔ ۷۱.

تمثیل فلسفی
سفر در زمان از دید حکمای اسلامی

دکتر مهدی حاجیان / دکترای فلسفه تطبیقی

اشاره

آیا می‌شود در زمان سفر کرد و به گذشته‌ای دور رفت؟ آیا جابه‌جایی زمانی ممکن است؟ خیلی اتفاق‌ها در گذشته‌ها رخ داده‌اند که ما اطلاع زیادی از آن‌ها نداریم و تنها خبری کوتاه و خلاصه از آن‌ها به ما رسیده است.

حس کنجکاوی انسان همیشه به‌دنبال کشف ناگفته‌های تاریخ بوده است و دوست داریم بدانیم دقیقاً در گذشته چه رخ داده است. علم تاریخ البته مسیر منطقی و علمی کشف مجهولات و اتفاقات و رویدادهای گذشته است، اما تاریخ‌دانان هم با محدودیت‌های زیادی روبه‌رو هستند و خیلی وقت‌ها نمی‌توانند حس کنجکاوی ما را جواب دهند. اگر راهی بود که به گذشته‌ها برویم و خودمان شاهد اتفاقات سال‌ها و قرن‌های پیش باشیم، می‌توانستیم به سؤالاتمان پاسخ گوییم. همچنین اگر می‌توانستیم در گذشته‌ها حاضر شویم، با علم و آگاهی‌هایی که اکنون داریم، می‌توانستیم گذشته‌ها را اصلاح کنیم تا امروز با جهانی بسیار بهتر و عقلایی‌تری مواجه باشیم!

کلیدواژه‌ها: تمثیل فلسفی، گذشته، زمان، سفر

آیا می‌شود در زمان سفر کرد؟

زمان با تغییر و حرکت همراه و همزاد است و حرکت هم با به وجود آمدن و بعد، از میان رفتن. غنچه‌ای می‌شکفد و عطر خود را به اطرافش هدیه می‌کند و بعد از چند صباحی پژمرده می‌شود و جای خود را به دیگری می‌دهد. زمان یعنی همین سیر شکفتن‌ها و بعد رفتن‌ها. اگر «از میان رفتن» در کار نبود. اتفاقات تازه نمی‌توانستند رخ دهند. زیرا جایی برای آن‌ها خالی نمی‌شد تا بتوانند بیایند. دنیا محدود است و اگر قبلی‌ها نمی‌خواستند بروند، هیچ وقت نوبت بعدی‌ها نمی‌شد.

اگر با این نگاه به تاریخ نظر کنیم، تاریخ دنیای گذشته است و آنچه اکنون اتفاق می‌افتد، لحظه‌ای بعد دیگر اثری از آن نیست؛ چه رسد به گذشته‌های دور. عالم ماده عالم دگرگونی و در حال شدن است و در چنین جریانی، نگه‌داشتن آنچه هست هم ممکن نیست، چه رسد به بازگرداندن گذشته‌ها. لذا سفر به تاریخ و ملاقات با گذشتگان داستان و افسانه‌ای بیش نیست.

اما چه کنیم که برخی افراد از ملاقات با گذشتگان و حضور در حوادثی خبر داده‌اند که قرن‌ها قبل از آن‌ها رخ داده‌اند. سخن از فیلم‌های تخیلی نیست. برخی عرفا و اهل سیر و سلوک از مشاهدهٔ بزرگان گذشته و حضور و مشاهدهٔ حوادث و رخدادهایی خبر داده‌اند که قرن‌ها با آن‌ها فاصلهٔ زمانی داشته‌اند. اینان، هم انسان‌هایی راست‌گو هستند و هم احتمال هذیان‌گویی آن‌ها مردود است.

فلسفهٔ اسلامی و سفر به گذشته

بیان دیدگاه حکمای اسلامی نیازمند مباحث دقیق و طولانی است که سعی می‌شود، به خلاصه‌ترین شکل ممکن در قالب تمثیل بیان شود.

فرض کنید دوربینی همراه من است که در هر لحظه از تمام حرکات و کارهایی که می‌کنم، فیلم تهیه می‌کند. در چنین حالتی برای یادآوری آنچه در سال گذشته رخ داده، کافی است به تصاویر گرفته شده مراجعه کنم. اگر در همهٔ اتاق‌ها، راهرو و آشپزخانه نیز دوربین‌هایی کار گذاشته شده باشند، می‌توان از همهٔ آنچه در سال گذشته در خانه‌ام رخ داده‌اند، با مراجعه به تصاویر، مطلع شد.

اگر این مقیاس بزرگ‌تر شود و فرض کنیم در همهٔ نقاط شهر چنین دوربین‌هایی قرار داده شده باشند و از همهٔ جهات بدون فروگذاشتن لحظه‌ای، فیلم تهیه کنند، از همهٔ کارهایم و رفت و آمدهایم در شهر، در محل کار و ... تصویر خواهم داشت.

اگر باز مقیاس را بزرگ‌تر کنیم و فرض شود در همهٔ نقاط و کرهٔ زمین چنین دوربین‌هایی باشند و باز بزرگ‌تر و اینکه در سراسر عالم ماده، از ابتدای آفرینش از همهٔ جهات و زوایا چنین فیلم‌های ضبط و نگه‌داری شوند، آن وقت چه؟! به تعبیر دیگر، اگر هر لحظه فیلمی گرفته شود از همهٔ جهان تا کل عالم با همهٔ ظرایفش در آن بگنجد! آن وقت کافی است، برای علم و اشراف به گذشته‌ها به آرشیو این فیلم‌ها مراجعه کنیم تا به آرشیو فیلم زمان حادثهٔ مورد نظر برسیم و از آنچه در آن موقع رخ داده است، با همهٔ ریزه‌کاری‌ها و جزئیات آن آگاه شویم.

اما آیا چنین دوربین‌های واقعاً وجود دارند؟

در نگاه حکمای اسلامی عالم وجود دارای مراتب مختلفی است. بالاترین مرتبه بعد از خداوند، «عالم عقول» نام دارد که مجرد محض است و شباهتی با عالم ماده که ما در آن هستیم ندارد. بین عالم عقول و عالم ماده، جهان سوم و میانه‌ای هست که «عالم مثال» نام گرفته است. عالم مثال معمولاً به عالم خواب تشبیه می‌شود که در آن، حوادث مختلف روزانه اتفاق می‌افتند؛ بدون اینکه ماده‌ای که جهان ما را تشکیل می‌دهد، در آن باشد. در خواب شکل، اندازه و رنگ‌ها هستند؛ بدون مزاحمت ماده.

از نگاه فلاسفهٔ اسلامی، در هر لحظه مستمراً تصویری از کل جهان مادی در عالم ثبت می‌شود. این تصاویر یا به تعبیر فلسفی‌تر، صورت‌های مثالی، مثل عکس‌های آلبوم‌های ما نیستند که فقط یک تصویر دو بُعدی ساده باشند، بلکه صورت‌هایی چند بعدی‌اند که عالم ماده را از هر جهت نشان می‌دهند.

اگر کسی آنچنان در اوج معرفت و سلوک معنوی باشد، که به عالم مثال راه یابد، می‌تواند همهٔ حوادثی را که در گذشته رخ داده‌اند، عیناً مشاهده کند. البته وضوح این تفاسیر و نیز امکان رفتن به عقب به مقام معنوی عارف بستگی دارد و هر چه عارف رتبهٔ بالاتری در مراتب عرفان و سلوک داشته باشد، صور مثالی برایش واضح‌تر و حرکت به گذشته‌های دور ساده‌تر خواهد بود.

پس براساس مبانی فلسفه و عرفان اسلامی، می‌توان به گذشته سفر کرد اما با صعود به عالم مثال.

اما یک نکتهٔ مهم نباید فراموش شود. عالم مثال عالم ثبات است و حرکت و تغییر در آن وادی غیرممکن. به همین سبب نمی‌توان در صورت‌های مثالی تغییری ایجاد کرد و مثل فیلم‌های تخیلی که به گذشته سفر می‌کنند و با دخالت در اتفاقات دوره‌های پیشین، مسیر تاریخ را عوض می‌کنند، عمل کرد چنین چیزی در نظر عرفا و حکمای اسلامی محال است. تغییر و حرکت مختص عالم ماده است و در جهان‌های بالاتر، از جمله عالم مثال، هیچ‌گونه تغییری نمی‌توان داد. بر همین اساس عارف تنها حاضر و شاهد رخدادهای گذشته خواهد بود. عارف تنها می‌ایستد و نظاره‌گر حوادث تلخ و شیرینی است که در گذشتهٔ عالم ماده رخ داده و برای همیشه در عالم مثال ثبت شده‌اند؛ بدون اینکه قدرت تغییر آن‌ها را داشته باشد. کسی که تا آن مرحله و مرتبه صعود کرده است. می‌داند و می‌یابد که آنجا عرصهٔ تحول و تغییر نیست.

از نگاه فلاسفهٔ اسلامی، در هر لحظه مستمراً تصویری از کل جهان مادی در عالم ثبت می‌شود. این تصاویر یا به تعبیر فلسفی‌تر، صورت‌های مثالی، مثل عکس‌های آلبوم‌های ما نیستند که فقط یک تصویر دو بُعدی ساده باشند، بلکه صورت‌هایی چند بعدی‌اند که عالم ماده را از هر جهت نشان می‌دهند

اهداف دوره‌های تحصیلی

مصوب نهصد و پنجاه و دومین جلسهٔ شورای عالی آموزش‌وپرورش، به تاریخ ۱۳۹۷/۲/۱۰

آزاده حق‌روستا

اهداف دوره‌های تحصیلی، تجلی اهداف آموزش‌وپرورش متناسب با ویژگی‌ها و شرایط سنی دانش‌آموزان هستند و زمینهٔ دستیابی آنان را به شایستگی‌های پایه فراهم می‌آورند و به رشد متوازن و همه‌جانبهٔ ایشان کمک می‌کنند. مدیران، برنامه‌ریزان و عوامل سهیم و مؤثر در تعلیم و تربیت دانش‌آموزان، باید در برنامه‌ریزی امور، سازمان‌دهی فعالیت‌ها و انجام وظایف خود به گونه‌ای عمل کنند که دانش‌آموزان در پایان هر یک از دوره‌های تحصیلی به اهداف تعیین شده دست یابند. این اهداف مبتنی بر اسناد بالادستی، به‌ویژه سیاست‌های کلی ایجاد تحول در نظام آموزش‌وپرورش، سند جامع علمی کشور، سند چشم‌انداز ۲۰ سالهٔ کشور، مبانی نظری و سند تحول بنیادین آموزش‌وپرورش به تفکیک ساحت‌های شش‌گانهٔ تعلیم‌وتربیت به شرح زیر به تصویب شورای عالی آموزش‌وپرورش رسید.

دورهٔ اول ابتدایی

۱. با صفات مهربانی، بخشندگی، دانایی و توانایی خداوند آشنا شود و احساس اطمینان و آرامش حاصل از آن را ابراز کند.

۲. با شناخت روش زندگی و آموزه‌های اخلاقی پیشوایان دینی (آداب و رفتار فردی و اجتماعی، راست‌گویی، نظم و پشتکار)، تأثیر آن را در رفتار خود نشان دهد.

۳. با قرائت صحیح نماز و آیات آسان قرآن، آموخته‌های قرآنی خود را در زندگی به‌کار گیرد.

دورهٔ دوم ابتدایی

۱. با درک مفهوم اولیهٔ هر یک از اصول دین، پذیرش و احساس تعلق خاطر خود را نسبت به آن نشان دهد.

۲. با مطالعهٔ روش زندگی و آموزه‌های اخلاقی پیشوایان دینی (عزت نفس، تکریم والدین، احترام به طبیعت و دیگران، و وفای به عهد) و شناخت احکام مورد نیاز، الگوهایی را برای عمل صالح شناسایی کند و در زندگی به‌کار گیرد.

۳. با قرائت صحیح و روان، درک مفاهیم عینی و انس با قرآن کریم، آموزه‌های آن را در زندگی به‌کار گیرد.

دورهٔ اول متوسطه

۱. با شناخت کلی نظام معارف دینی و چگونگی تأثیر آن بر انتخاب‌ها و تصمیم‌ها در زندگی انسان، توانایی شکل‌دهی به هویت دینی و اخلاقی خود را کسب کند.

۲. با بررسی گفتار و سیرهٔ پیشوایان دینی (حق‌الناس، کرامت نفس، جدیت، قانون‌گرایی، امرار معاش، و حفظ سلامت فردی، جمعی و زیست‌محیطی) ملاک‌هایی را برای انتخاب سبک زندگی شخصی و اجتماعی خود انتخاب و با عمل به آن‌ها، میزان تأثیر آن را ارزیابی کند.

۳. با قرائت صحیح و روان قرآن کریم و تدبر در آیات موضوعی، آموزه‌های قرآنی را در زندگی به‌کار گیرد و به رعایت احکام مورد نیاز و اقامهٔ نماز (فرادا و جماعت) اهتمام ورزد.

دورهٔ دوم متوسطه

۱. با درک وجه استدلالی و عقلانی معارف دینی، در مواجهه با پرسش‌ها و مسائل، پاسخ‌های متقاعدکننده‌ای را با تکیه بر منابع و شواهد دینی ارائه کند و تأثیر آن را مورد ارزیابی قرار دهد.

۲. با الگوگیری از سیرهٔ پیشوایان دینی، نقش ایشان را در احیای دین و ترسیم آیندهٔ بشریت (جامعه عدل مهدوی: عدالت‌خواهی، ظلم‌ستیزی، صلح‌جویی، عمران و آبادی) تبیین کند و دلالت‌های آن را در موقعیت‌های متفاوت زندگی فردی و اجتماعی به‌کار گیرد.

۳. با باور به ظرفیت‌های قرآن و جاودانگی دین اسلام (جامعیت، ثبات، سازگاری با فطرت، و پویایی نسبت به نیازهای حال و آینده) قادر است از آن برای حل نمونه‌ای از مسائل دنیای امروز استفاده کند.

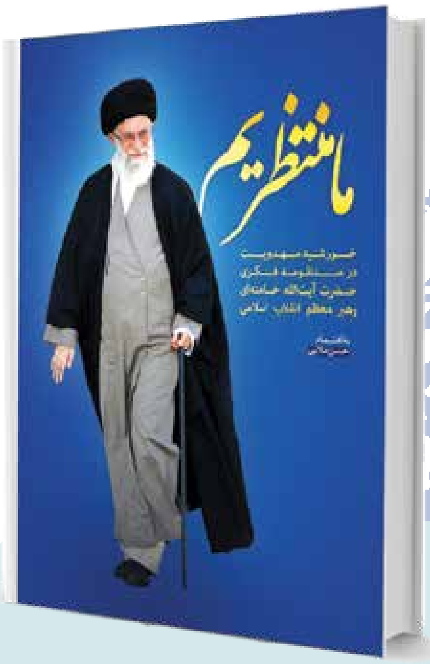

مامنتظـــــــــریم

خورشید مهدویت در منظومهٔ فکری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی

شهربانو خویشوند

نویسنده: حجت‌الاسلام حسن ملائی
انتشارات: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)
سال چاپ: ۱۳۹۶

«ما منتظریم» حاوی مجموعهٔ بیانات، پیام‌ها، نامه‌ها و مکتوبات حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای طی چهل سال، از سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۹۳، در حوزهٔ معارف مهدوی است که به همت **حجت‌الاسلام حسن ملائی** (مدیر گروه اخلاق و تربیت مرکز تخصصی مهدویت) جمع‌آوری شده است. این مجموعه پس از گردآوری به تأیید دفتر مقام معظم رهبری رسید و توسط «انتشارات بنیاد» در تابستان گذشته منتشر شد.

کتاب ۱۴ بخش دارد و در ارتباط با بسیاری از حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی، خانوادگی، سیاسی، پیرامون مباحث مهدویت، اهمیت مهدویت صحبتی از مقام معظم رهبری نقل می‌کند.

در سه بخش ابتدای کتاب به سه مبحث مهدویت، از جمله مفهوم مهدویت، اهمیت مهدویت و برکات آن پرداخته شده است. بخش چهارم کتاب با دو رویکرد به شناخت امام مهدی (عج) می‌پردازد: نخست جایگاه امامت و مهدویت به صورت عام و دیگری بحث خصوصیات وجود مبارک امام زمان (عج). بخش پنجم به غیبت امام و زیرمجموعهٔ مباحث آن اختصاص دارد.

عنوان بخش ششم، «انتظار و منتظران و صفات آن‌ها»، عنوان بخش هفتم «مهدویت و انقلاب اسلامی»، عنوان بخش هشتم «ظهور و حکومت امام زمان (عج)» و عنوان بخش نهم «ادعیه و زیارات مهدویت» است که حاوی نکات بی‌بدیلی از مقام معظم رهبری است. بخش دهم به بحث «مهدویت و آسیب‌ها» اختصاص دارد و نکات بسیار زیبایی را از معظم‌له در این باره آورده است.

عنوان بخش یازدهم «دشمنان مهدویت و ترفندهای آن‌ها در دشمنی با امام زمان (عج)»، عنوان بخش دوازدهم «مراکز، مکان‌ها و افراد مرتبط با موضوع مهدویت» است. بخش سیزدهم نیز به بایسته‌های پژوهشی و تبلیغی در حوزهٔ مهدویت از منظر مقام معظم رهبری اختصاص دارد که برای علاقه‌مندان پژوهش در معارف مهدوی حائز اهمیت خواهد بود. بخش نهایی کتاب شامل دعاها و نجواهایی است که مقام معظم رهبری حین یا پس از سخنرانی‌ها و مکتوبات خویش ذکر کرده‌اند.

علاقه‌مندان برای تهیه کتاب می‌توانند در قم به نشانی خیابان شهدا، کوچهٔ آمار (۲۲)، بن‌بست شهید علیان، پلاک ۲۶ و در تهران به نشانی خیابان انقلاب، خیابان قدس، تقاطع خیابان ایتالیا، پلاک ۹۸ مراجعه کنند و یا با شمارهٔ تلفن ۸۸۹۹۸۶۰۰ با پیش‌شمارهٔ ۰۲۱ و شمارهٔ تلفن ۳۷۸۴۱۱۳۰ با پیش‌شمارهٔ ۰۲۵ تماس حاصل کنند.

خاطرات سفیر

نویسنده: نیلوفر شادمهری
ناشر: سورۀ مهر
نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۶

کتاب «خاطرات سفیر» به بیان چالش‌هایی می‌پردازد که یک بانوی مسلمان، به‌عنوان دانشجوی ممتاز ایرانی، در فرانسه با آن مواجه شده است. نویسندۀ کتاب، با نگارشی صمیمی و ساده، خواننده را به خوابگاهی در فرانسه می‌برد و او را در تجربه‌ها و خاطراتش شریک می‌کند. خاطرات دختر مسلمانی که در کشور فرانسه، هر چند برای ادامۀ تحصیل در دورۀ دکترا حضور دارد، اما سفیری شده است برای دفاع از حقیقت اسلام. مواجهۀ او با آدم‌های مختلف و اتفاقات متفاوت، این خاطرات را جذاب‌تر می‌کند؛ از قبول نشدنش در بهترین دانشگاه فرانسه تنها به دلیل حجابش و دست ندادن با سرشناس‌ترین استادان مرد، تا برگزاری دعای عهد در اتاق خوابگاه و خواندن دعای کمیل برای «یک سلیم‌النفس».

خاطرات منتشر شده در این کتاب، ابتدا در وبلاگی به نام «سفیر ایران»، توسط نویسنده نوشته شده و سپس به مرور بر آن خاطرات افزوده شده است. ایشان در این کتاب، حدود ۳۰ خاطره را به رشتۀ تحریر درآورده و توضیح نیز داده است که این مجموعه در واقع بخش اندکی از تمام خاطرات ایشان است و ابراز امیدواری کرده است، بتواند فصل‌های بعدی کتاب را نیز بنویسد.

شادمهری، در مقدمۀ کتاب، ماجرای نوشتن خاطراتش را این‌گونه بیان می‌کند: «القصه! به‌عنوان دانشجوی ممتاز، موفق به دریافت بورس دورۀ دکترا در رشتۀ طراحی صنعتی شدم. علاقۀ شخصی و بررسی‌های مطالعاتی پیرامون موضوع رساله‌ام مرا در انتخاب کشور فرانسه مطمئن‌تر کرد و سرانجام راهی پاریس شدم. پایم که رسید به فرانسه، با اولین رفتارها و سؤال‌هایی که دربارۀ حجابم می‌شد و به‌خصوص دربارۀ وضعیت و شرایط ایران، متوجه

شدم آنجا کسی مرا نمی‌بیند. آنکه آن‌ها می‌دیدند و با او سر صحبت را باز می‌کردند، یک مسلمان ایرانی بود؛ نه نیلوفر شادمهری. آن‌ها چیز زیادی از ایران نمی‌دانستند. اگر بخواهم دقیق‌تر بگویم، شناختی که از ایران داشتند، فاصلهٔ زیادی حتی با واقعیت داشت؛ چه رسد به حقیقت و من شدم «ایران»!

من باید پاسخ‌گوی همهٔ نقاط قوت و ضعف ایران می‌بودم. انگار من مسئول همهٔ شرایط و وقایع بودم. چاره‌ای نبود و البته از این ناچاری ناراضی هم نبودم. من ناخواسته واسطهٔ انتقال بخشی از اطلاعات شده بودم و این فرصتی بود تا آن‌طور که باید و شاید وظیفه‌ام را انجام دهم. تصمیم گرفته شده بود! من سفیر ایران بودم و حافظ منافع کشورم و مردمش ...»

شادمهری همچنین در مصاحبه‌ای چنین گفته است: «زمانی که من شروع به مکتوب کردن این خاطرات کردم، تعدادی از دانشجویان را می‌دیدم که همان اتفاقاتی که برای من پیش آمده، برای بعضی از آن‌ها نیز افتاده بود. آن‌ها در برخورد با این اتفاقات واکنش‌های خوبی بروز نداده بودند. زیرا در آنجا با پوشش و حجاب خانم‌ها برخورد خوبی ندارند. از این‌رو تصمیم گرفتم خاطراتم را که بخشی از آن مربوط به برخورد با این‌گونه رفتارها بود مکتوب کنم تا از این طریق آموزشی نیز داده باشم.»

این کتاب در سال ۱۳۹۶ و با دو طرح متفاوت منتشر شده است؛ یکبار توسط انتشارات «کجاوهٔ سخن سورهٔ مهر» در ابتدای سال ۹۶ و دیگری در پاییز ۹۶ توسط انتشارات سوره مهر.

رهبر انقلاب چندی پیش در جریان یکی از دیدارها گفتند: «کتاب خاطرات سفیر را توصیه کنید که خانم‌هایتان بخوانند.»

از پندار تا واقعیت

نگاهی به کتاب خاطرات همفر، جاسوس انگلیس در کشورهای اسلامی

جعفر ربانی

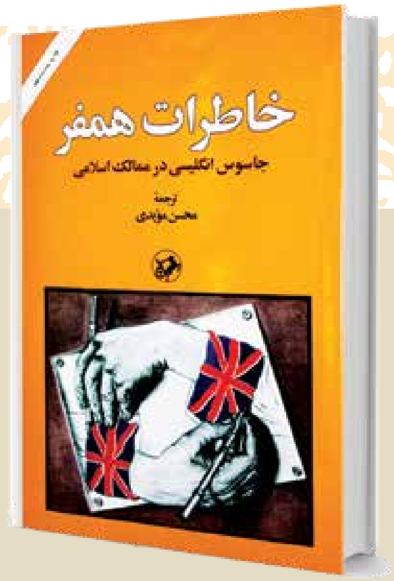

بیش از سه دهه[1] است که در بازار کتاب ایران کتابی کم‌حجم به نام «خاطرات همفر» با ترجمه‌های متفاوت، پیوسته چاپ و تجدید چاپ می‌شود. این کتاب در مجموع همواره مورد استقبال قشری از جامعه است که به نظر بنده، عموماً کسانی هستند که در کتاب خواندن چندان اهل تعمق و تدقیق و تحقیق نیستند و بیشتر به ابعاد هیجانی و تبلیغی امور توجه دارند. با این توصیف می‌توان انتظار داشت که بازار کتاب مذکور همچنان گرم بماند و ما شاهد چاپ‌ها و حتی ترجمه‌های مکرر آن باشیم. در این نوشتار می‌خواهیم این کتاب را از لحاظ صحت انتساب به نویسنده‌اش و نیز محتوای آن مورد بررسی قرار دهیم.

«خاطرات همفر»، به اختصار، و آن‌طور که از این کتاب بی‌نشان، بی‌سند و بی‌تاریخ برمی‌آید، خاطرات جاسوسی انگلیسی به نام **همفر** است که در قرن هجدهم میلادی از سوی وزارت مستعمرات بریتانیا به کشور عثمانی اعزام شده و توانسته است در بصره، جوانی به نام **محمدبن‌عبدالوهاب** را جذب خود سازد و توسط او، فرقه یا مکتب «وهابیت» را، به‌منظور ایجاد تفرقه در جهان اسلام، تأسیس کند. در نهایت هم از برقرار کردن پیوند میان محمدبن‌عبدالوهاب و شخصی به نام **محمدبن‌سعود**، از رهبران قبیله‌ای عرب در «نجد» عربستان، اساس پیدایش خاندان سعودی را در عربستان بنیان نهاد که تا امروز این خاندان بر این کشور حکومت می‌کنند.

همفر کیست؟

اگرچه امروز تقریباً هیچ تردیدی باقی نمانده که خاطرات همفر اثری است برساخته و جعلی که در آن سعی شده است، مسلک وهابیت را ساختهٔ دست استعماری بریتانیا در قرن هجدهم قلمداد کند، اما در مورد نویسندهٔ آن، یعنی همفر، هیچ شاهد و نشانه‌ای در دست نیست جز همین نام. البته محققی آمریکایی به نام **برنارد هیکل** مدعی شده که پردازندهٔ خاطرات همفر صبری ایوب پاشا (متوفی ۱۸۹۰) بوده است. اگرچه صبری ایوب مورخی توانا و دریاسالاری بزرگ در دربار عثمانی بود، اما باز هم این ادعا محل تردید است. زیرا اطلاعات موجود در کتاب همفر با اطلاعات دیگری که صبری ایوب در کتاب دیگری به نام «تاریخ وهابیان» (استانبول ۱۲۹۶ هـ. ق) آورده، در تناقض است.[2]

به لحاظ محتوایی نیز، پژوهشگر دیگری به نام **جرج پیکر**، خاطرات همفر را «نسخهٔ انگلوفیک پروتکل بزرگان صهیون» دانسته است[3] (ویکی‌پدیا، زیر نام: خاطرات مستر همفر).

از دیگر پژوهشگرانی که خاطرات همفر را جعلی دانسته‌اند، **حامد الگار**[4] است. الگار با طرح این ایراد که نسخهٔ اولیهٔ خاطرات همفر به عربی است و سپس به انگلیسی ترجمه شده، و نیز اینکه مفهوم «ناسیونالیسم» که در خاطرات همفر به آن اشاره شده، در زمان او هنوز در اروپا هم چندان جدی مطرح نشده بود، چه رسد به اینکه بخواهد در بیابان عربستان مطرح شود، خاطرات مزبور را ساختگی دانسته است.

در نگاهی به سایت ویکی‌پدیا هم خاطرات همفر چنین معرفی شده است: «اثری نوشتهٔ ایوب صبری پاشا که به‌وسیلهٔ انتشارات وقف اخلاص به سال ۱۸۶۸ میلادی (برابر ۱۲۴۷ هـ. ش در اواسط حکومت ناصرالدین شاه) انتشار یافته و از نوع کتاب‌های پروپاگاندا (تبلیغی و تهییجی) و در موضوع انگلیسی‌هراسی است.»

دراینجا لازم است اشاره کنیم، از مجموع مطالب فوق می‌توان دریافت که ساخته و پرداخته شدن خاطرات همفر در دستگاه فرهنگی تبلیغی عثمانی‌ها دور از ذهن نیست. توضیح اینکه ترکان عثمانی دارای دولتی بسیار نیرومند و سیاست کشوری قوی و نظام‌یافته بودند که توانستند طی ۶۲۵ سال، یعنی بیش از بنی‌عباس، بر قلمروی وسیعی از

جهان اسلام در شمال آفریقا، خاورمیانهٔ عربی، قفقاز، اروپای شرقی و سرزمین‌های بالکان حکومت کنند و همواره پشت اروپا از هیبت آن‌ها می‌لرزید. به‌طوری که فروپاشی عثمانی را می‌توان بزرگ‌ترین دستاورد اروپاییان در جنگ جهانی اول به حساب آورد. با این تفاصیل در آمدن کتابی همچون خاطرات همفر از دستگاه فرهنگی ـ تبلیغی عثمانیان قابل تصور است.

محتوای خاطرات همفر

خاطرات همفر از جذابیتی به اصطلاح ژورنالیستی و هیجانی برخوردار است. به همین دلیل می‌تواند برای هر خواننده، به‌ویژه قشر جوانان مسلمان و در شرایط امروز که بازار جریان تکفیری و تروریستی داغ شده است، گیرا و باورپذیر باشد. اما اگر با تعمق و همراه با تجزیه و تحلیل و مخصوصاً همراه با دانش تاریخی خوانده شود، معلوم خواهد شد که دارای ایرادات تاریخی، عقیدتی، فقهی، اغراق‌گویی، سست‌گویی و اشتباهات متعدد است.

همچنین محتوای اثر نشان می‌دهد که نویسنده از «نظریهٔ توطئه» متأثر بوده[5] و به همین علت، قدرت محمدبن‌عبدالوهاب را که هنوز در سال‌های آغازین دعوت خود قرار داشته، بیش از آنچه که بوده، تصور می‌کرده است. برای مثال می‌نویسد: «وزیر بسیار زیاد اظهار خوش‌حالی کرد، از اینکه من توانسته بودم بر محمد تسلط پیدا کنم. گفت این شخص ـ یعنی محمد ـ گمشدهٔ وزارت [مستعمرات] است، و به من زیاد تأکید کرد که دست از او برندارم. گفت اگر تو با این همه رنج و زحمت که کشیده‌ای، غیر از شیخ نتیجه‌ای به دست نمی‌آوردی، باز هم برای تو بس بود ...»[6]

این سخنان زمانی بیان شده‌اند که محمدبن‌عبدالوهاب بنا به خاطرات همفر، هنوز جوان بود، تازه داشت پخته می‌شد تا بعد در نجد عربستان فرقه‌ای تأسیس کند و احتمالاً منطبق بر سیاست‌های انگلستان، علیه سنی و شیعه پیش برود. بنابراین ارزیابی وزیر مستعمرات از او که تا این حد به وی بها داده، خیلی دور از واقعیت است.

بدون اینکه بخواهیم منکر دسایس و شیطنت‌های بی‌حد و شمار استعمار بریتانیا در کشورهای اسلامی در عصر مورد نظر شویم، خاطرنشان می‌سازیم که پیدایش فرقهٔ وهابیت در عربستان تنها نمونه‌ای از یک تفرق و تشعّب در جهان اسلام نبود، بلکه این امر بیشتر ریشه در نابسامانی‌های جهان اسلام داشت. در واقع از سقوط صفویه تا دورهٔ قاجار که یکی از بدترین دوره‌های انحطاط و عقب‌ماندگی ایران و جهان اسلام است، چندین فرقه و مسلک تازه پیدا شدند که اگرچه بعضاً دست عناصر خارجی را هم پشت خود داشتند، ولی بیش از آن بر زمینهٔ انحطاط جوامع اسلامی پدید آمدند و خود سبب بحران‌ها و مشکلات تازه‌ای در جهان اسلام شدند.

این‌ها عبارت بودند از اخباری‌گری، شیخی‌گری، وهابیت، قادیانی‌گری(در پاکستان)، بابیگری و بهایی‌گری و همچنین مهدی‌گرایی (در سودان).

این جریانات عموماً جنبهٔ درونی و داخلی داشتند و مطالعهٔ آن‌ها بهتر می‌تواند ما را با علل انحطاط جوامع اسلامی آشنا سازد تا اینکه صرفاً دنبال یافتن دست خارجی برای پیدایش آن‌ها باشیم. در نهایت نگارنده معتقد است، اگر خاطرات همفر واقعاً ساخته و پرداخته یک جاسوس انگلیسی بوده است، ما آن را به مصداق آیهٔ ۶ سورهٔ حجرات[7] خبری تلقی کنیم که از ناحیهٔ شخصی فاسق به ما رسیده است و لذا بدون تحقیق و تعمق آن را نپذیریم. اگر هم فردی مسلمان آن را نوشته است، آن را با نگاه تاریخی بخوانیم و بکوشیم در چارچوب زمانی و مکانی خود ارزیابی کنیم.

آخرین نکته اینکه خاطرات همفر را می‌توان از سنخ «ادبیات ضداستعمار» در جهان اسلام تلقی کرد. یعنی نوعی از ادبیات که برخاسته از شور و عاطفه اسلامی است و در رویارویی با عوامل استعمار پدید آمده است. در این صورت دیگر نیازی نخواهد بود آن را عین واقعیت و به عبارت دیگر سند و مدرکی قطعی و تاریخی تلقی و براساس آن قضاوت کنیم. بلکه همان‌قدر که از روح واقعیت آگاه شویم، کفایت می‌کند.

نمونهٔ مشابه این موضوع ماجرایی است که سال‌هاست به‌عنوان علل سقوط اندلس یا اسپانیای اسلامی در جهان اسلام مطرح است و آن سقوط را ناشی از توطئه‌های کشیش‌های مسیحی در ترغیب جوانان مسلمان اندلس به شراب‌خواری، قمار، و فسق و فجور می‌دانند؛ در حالی که این امر منطبق بر حقیقت تاریخی نیست .

پی‌نوشت‌ها

۱. خاطرات همفر نخستین‌بار در سال ۱۳۶۴ به ترجمهٔ محسن مؤیدی توسط «انتشارات امیرکبیر» منتشر شد. من نگارنده با خواندن آن تحت‌تأثیر قرار گرفتم و حتی خواندن آن را به عده‌ای توصیه کردم. در عین حال از همان آغاز این سؤال برایم مطرح بود که چرا کتابی با چنین ادعای بزرگی بدون شناسنامه است و هیچ سخنی از کیستی نویسنده، سال تألیف و ناشر اصلی در آن وجود ندارد؛ سؤالی که همچنان باقی است.

۲. **ایوب صبری پاشا** آثار متعددی دارد که یکی از آن‌ها «قرةالحرمین» است که در پنج جلد در زمان ناصرالدین شاه به فارسی ترجمه شده و در سال‌های اخیر هم دو بار دیگر توسط دو ناشر به چاپ رسیده است. در مقدمهٔ مبسوطی که مصحح آن، **سیدعلی قاضی عسگر**، بر این کتاب نوشته، از بیش از ۱۰ اثر از ایوب صبری نام برده شده است، ولی از خاطرات همفر در میان آن‌ها اثری نیست .

۳. باید دانست، پروتکل‌های یهود هم که سروصدای زیادی در جهان به پا کرده‌اند، به زعم اهل تحقیق، از جمله **عبدالله شهبازی**، پژوهشگر تاریخ صهیونیسم، جعلی و کار گروهی از مخالفان یهودیان روسیه در دورهٔ تزارهاست. البته صهیونیست‌ها چون پروتکل‌ها را غیرمستقیم به نفع خود یافته‌اند، این واقعیت را اظهار نمی‌کنند.

۴. **حامد الگار**، استاد مطالعات اسلامی و زبان فارسی در دانشگاه بر کلی آمریکاست. وی مسلمان و شیعه است و کتاب‌هایی از **امام خمینی** (ره)، **دکتر شریعتی، شهید مطهری** و **آیت‌الله طالقانی** را به انگلیسی ترجمه کرده است.

۵. «نظریه توطئه» نظریه‌ای است مبتنی بر دسیسه‌گری و عبارت از نظری است که هر رویداد تأثیرگذاری در جامعه را نتیجهٔ نقشه مخفیانهٔ گروهی دسیسه‌گر و عموماً قدرتمند می‌داند.

۶. یکی از مشکلاتی که در طرح موضوع کتاب همفر وجود دارد، نبودن ترجمه‌ای صحیح و قابل اعتماد از متن اصلی عربی این خاطرات به فارسی است و در این باره تفاوت بین ترجمه زیاد است. برای مثال، عبارتی که نقل شد از ترجمهٔ علی کاظمی است، اما همین عبارت در ترجمه‌ای دیگر چنین آمده است: «وزیر مستعمرات مخصوصاً از مهارتم در نفوذ و تسلط بر **محمدبن‌عبدالوهاب** فوق‌العاده خشنود بود و ابراز شادمانی می‌نمود. او در میان صحبت‌هایش می‌گفت: نفوذ در محمد بزرگ‌ترین هدف مستعمرات بوده است. مکرراً اعتراف می‌کرد، اگر تمام زحماتی که برای بریتانیای کبیر کشیده‌ای تنها به کشف شیخ محمد و نفوذ در مشارالیه منحصر می‌شد، باز هم رسیدن به این نتیجه ارزش آن را داشت که با همهٔ آن کوشش‌ها و حرارت‌ها برابری کند» (نقل از مقالهٔ محمدحسین رفیعی).

۷. یا ایهاالذین آمنوا ان جائکم فاسقٌ بنبأ فتبینوا اَن تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین (حجرات/۶): ای اهل ایمان، اگر فاسقی برای شما خبری آورد، خبرش را بررسی و تحقیق کنید تا مبادا از روی ناآگاهی گروهی را آسیب رسانید و بر کردهٔ خود پشیمان شوید.

منابع

۱. خاطرات مستر همفر، جاسوس انگلیسی در کشورهای اسلامی(۱۳۸۰). ترجمهٔ علی کاظمی. نشر اخلاق. قم. چاپ هفتم.

۲. رفیعی، محمدحسین(بی‌تا). «فرنامه همفر و محمدبن‌عبدالوهاب: نقدی بر کتاب خاطرات همفر». کتابخانهٔ تخصصی تاریخ اسلام و ایران (مجازی). historylib.com/ articles

۳. سایت ویکی‌پدیا: مدخل‌های خاطرات همفر، صبری ایوب پاشا، حامد الگار.

نگاهی به مسابقات

قرآن، عترت و نماز دختران و پسران استان‌های کشور

دانش‌آموزان خراسان رضوی با کسب ۲۴ رتبه اول شدند

رمضانعلی ابراهیم‌زاده گرجی

در سی و ششمین دورهٔ «مسابقات قرآن، عترت و نماز (بخش آوایی) دختران و پسران دانش‌آموز «که در اردوگاه شهید باهنر تهران» برگزار شد، در مجموع دو گروه، استان خراسان رضوی، جایگاه اول را از آن خود کرد.

متولی این مسابقات، معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش‌وپرورش از طریق ادارهٔ کل قرآن، نماز و عترت بود. این مسابقات در دو مرحله (اول پسران و دوم دختران) بین دانش‌آموزان برگزیدهٔ استانی سراسر کشور برگزار شد.

در بخش آوایی، پسران در قرائت تحقیق، حفظ کل، حفظ ۲۰، ۱۰ و ۵ جزء قرآن کریم، اذان و مداحی، قرائت ترتیل و حفظ عمومی قرآن کریم به صورت مجزا رقابت کردند. اما رقابت دختران در رشته‌های قرآنی با پسران مشترک بود. مداحی و اذان در برنامهٔ دختران نبود.

برگزیدگان پسر و دختر در مراسم پایانی رقابت‌ها معرفی و هدایا و لوح افتخار خود را دریافت کردند.

در مراسم پایانی، سید محمد بطحایی، وزیر آموزش‌وپرورش نیز حضور داشت و دقایقی با دانش‌آموزان سخن گفت.

رتبه استان‌ها

براساس رتبه‌های کسب‌شده دختران دانش‌آموز هر استان (از یکم تا پنجم از ۲۴ استان)، جایگاه استان‌ها به این ترتیب رقم خورد: خوزستان اول (۱۱ رتبه)؛ اصفهان دوم (۹ رتبه)؛ گیلان و خراسان رضوی سوم (۸ رتبه)؛ البرز چهارم (۷ رتبه)؛ شهرستان‌های تهران پنجم (۶ رتبه)؛ مرکزی و آذربایجان شرقی ششم (۵ رتبه)؛ زنجان، مازندران، شهر تهران و قم هفتم (۴ رتبه)؛ فارس، کهکیلویه و بویراحمد و همدان هشتم (۳ رتبه)؛ کرمانشاه و خراسان جنوبی نهم (۲ رتبه)؛ لرستان، گلستان، یزد، قزوین، سمنان، کرمان و خراسان شمالی دهم (۱ رتبه).

اما همین رتبه‌بندی دربارهٔ پسران (از ۲۸ استان) به این ترتیب بود: خراسان رضوی اول (۱۶ رتبه)؛ اصفهان دوم (۱۰ رتبه)؛ خوزستان سوم (۹ رتبه)؛ آذربایجان شرقی چهارم (۸ رتبه)؛ شهر تهران و شهرستان‌های تهران پنجم (۷ رتبه)؛ گیلان، مازندران و همدان ششم (۶ رتبه)؛ یزد، اردبیل، آذربایجان غربی و سیستان و بلوچستان هفتم (۴ رتبه)؛ قزوین، زنجان، ایلام و بوشهر هشتم (۳ رتبه)؛ کهکیلویه و بویراحمد، مرکزی، خراسان جنوبی، قم، گلستان، کرمان و فارس نهم (۲ رتبه)؛ البرز، هرمزگان، خراسان شمالی و کرمانشاه دهم (۱ رتبه).

جمع‌بندی گروه‌های دختر و پسر دانش‌آموز در این رقابت‌ها نشان می‌دهد، جایگاه اول تا سوم بین سه استان خراسان رضوی، خوزستان و اصفهان جابه‌جا شده است: اول خراسان رضوی (۲۴ رتبه)، دوم خوزستان (۲۰ رتبه) و سوم اصفهان (۱۹ رتبه).

هیئت داوران از جمع دانش‌آموزان شرکت‌کننده در سی‌وششمین دورهٔ این مسابقات، برگزیدگان اول تا پنجم خود را از میان پسران در رشته‌های گوناگون به شرح زیر معرفی کرد:

مداحی
پایۀ دهم
اول: محمد مؤمنی (کهکیلویه و بویراحمد)
دوم: پوریا ذوقی (شهر تهران)
سوم: متین هوشمند (همدان)
چهارم: علی‌رضا یزدی‌نژاد (یزد)
پنجم: امیرحسین ظاهری‌نژاد (اصفهان)

پایۀ یازدهم
اول: عباس ملک‌محمدی (مرکزی)
دوم: محمدرضا فلاح (مازندران)
سوم: علی‌رضا لطفی (اصفهان)
چهارم: علی دهقانی منشادی (یزد)
پنجم: مرتضی دهقانی (خراسان جنوبی)

پیش‌دانشگاهی
اول: محمدحسین داده‌گمند (آذربایجان شرقی)
دوم: سجاد یزدی‌پور (قزوین)
سوم: سید محمدمهدی حسینی (خراسان رضوی)
چهارم: مهدی دولتخواه (اردبیل)
پنجم: امیر غربال‌ساز (آذربایجان غربی)

اذان
پایۀ دهم
اول: محمدرضا سلمانی (اصفهان)
دوم: حسین نعیماوی (خوزستان)
سوم: سید محمدطه اطهری (گیلان)
چهارم: حسین سبحانی (قزوین)
پنجم: امیررضا خسروی (کهکیلویه و بویراحمد)

پایۀ یازدهم
اول: محمدجواد کاشفی (گیلان)
دوم: علی‌رضا باقری (اصفهان)
سوم: عرفان مزیدی (یزد)
چهارم: مسعود فولادی (سیستان و بلوچستان)
پنجم: یوسف نویدنهند (آذربایجان شرقی)

پیش‌دانشگاهی
اول: صادق قاسم‌زاده (خراسان رضوی)
دوم: محمدجواد علی‌نژاد (مازندران)
سوم: هادی آدم‌پیرا (گیلان)
چهارم: علی شاهسواری (قم)
پنجم: علی‌اصغر قربانی (سیستان و بلوچستان)

حفظ کل قرآن کریم
متوسطۀ اول
اول: محمدرضا ولی‌محمدی (گلستان)
دوم: رضا ندرلو (زنجان)
سوم: علی فیضی (شهر تهران)
چهارم: یاشار محمدیان (ایلام)
پنجم: مهدی قربانی (خراسان رضوی)

متوسطۀ دوم
اول: سینا طباخی ویجویه (آذربایجان شرقی)
دوم: محمدحسین بهزادفر (شهر تهران)
سوم: امیررضا نعیمی‌پور (خراسان رضوی)
چهارم: امیرحسین زرگری (مازندران)
پنجم: حسین کریمی لوئی (قم)

حفظ ۲۰ جزء قرآن کریم
متوسطۀ اول
اول: امیرعلی پورقاسم (اردبیل)
دوم: مهدی برنده (همدان)
سوم: احسان اسماعیلی (خراسان رضوی)
چهارم: محمد موحدی رضایی (اصفهان)
پنجم: سعید شکوهی (گیلان)

متوسطۀ دوم
اول: محمدمهدی عباسی (آذربایجان شرقی)
دوم: مهدی فراستی (خراسان رضوی)
سوم: محمدصالح اسفندیاری (کرمان)
چهارم: محمدعرفان ندرلو (زنجان)
پنجم: امیرمحمد دیده‌بان (گیلان)

حفظ ۱۰ جزء قرآن کریم
متوسطۀ اول
اول: محمدحسین میرزایی (البرز)
دوم: محمدامین ابوالحسن‌پور (آذربایجان شرقی)
سوم: محمد البرزی (قم)
چهارم: مهدی عراقی (اصفهان)
پنجم: آرین تاج‌الدینی (هرمزگان).

متوسطۀ دوم
اول: مجتبی محمدزاده (گیلان)
دوم: یوسف ترکاشوند (همدان)
سوم: سیدصمد بنی‌هاشمی (خوزستان)
چهارم: علی سوری (مرکزی)
پنجم: علی فولادی (اردبیل)

حفظ ۵ جزء قرآن کریم
متوسطۀ اول
اول: موحد شکوری (خراسان رضوی)
دوم: محمدامین مطور (گیلان)
سوم: محمدمهدی سوزنچی (خوزستان)

چهارم: عبدالله نوری‌زاده (خراسان شمالی)
پنجم: سید محمدمتین موسوی (زنجان)

متوسطه دوم

اول: محمدحسین عسکری (خراسان رضوی)
دوم: محمدرضا دلپذیر (فارس)
سوم: علی‌رضا ناصری‌نیا (خوزستان)
چهارم: محمد هاشم‌زاده (اصفهان)
پنجم: محمدمهدی سرداری (همدان)

حفظ عمومی قرآن

پایهٔ دهم

اول: محمدعلی خواجه (خراسان رضوی)
دوم: روح‌الله طاهری (شهرستان‌های تهران)
سوم: مهدی صادقی (شهر تهران)
چهارم: مهدی شوقی (آذربایجان شرقی)
پنجم: عباس ببردل (آذربایجان غربی)

پایهٔ یازدهم

اول: محمدصادق ایمانی‌فر (خراسان رضوی)
دوم: علی دهلگی (شهرستان‌های تهران)
سوم: میرحسین عظیمی (آذربایجان شرقی)
چهارم: محمد سیّاحی (خوزستان)
پنجم: محمدمهدی قلی‌زاده (خراسان جنوبی)

پیش‌دانشگاهی

اول: امید امیری (کرمانشاه)
دوم: علی رحیمی (شهر تهران)
سوم: ادریس قطبی (خراسان رضوی)
چهارم: علی‌رضا رشیدی (خوزستان)
پنجم: حسن خلیلی (زنجان)

قرائت ترتیل

متوسطهٔ اول

اول: محمدجواد اسدی (شهر تهران)
دوم: سید محمدصالح موسوی (خوزستان)
سوم: حسین بیاتی (شهرستان‌های تهران)
چهارم: ابوالفضل نوروزی (مازندران)
پنجم: محمدسینا صفای نیکو (خراسان رضوی)

متوسطهٔ دوم

اول: محمدحسین محمدکرمی (ایلام)
دوم: محمد باوی (شهرستان‌های تهران)
سوم: امیرحسین رحمتی (گلستان)
چهارم: محمدطه پروا (یزد)
پنجم: علی فرمان‌زاده (مازندران)

پایهٔ یازدهم

اول: علی‌رضا رحمانی (همدان)
دوم: محمدباقر محسنی (خراسان رضوی)
سوم: مهدی اتحادی (اصفهان)
چهارم: محمدسجاد محمدی (شهر تهران)
پنجم: محمدمهدی طالبی (مازندران)

پیش‌دانشگاهی

اول: سید طه حسینی (بوشهر)
دوم: ابوالفضل شریفی (کرمان)
سوم: رضا صفدری (سیستان و بلوچستان)
چهارم: سید حمیدرضا رضوی (خراسان رضوی)
پنجم: وحید حسن‌زاده دای ممق (آذربایجان شرقی)

قرائت تحقیق

پایهٔ هفتم

اول: محمدرضا باقریان (خراسان رضوی)
دوم: مجتبی نوری (قزوین)
سوم: امیرمهدی عادلی (اصفهان)
چهارم: امیرمحمد میرابی (مازندران)
پنجم: حسین سعیدی (اردبیل)

پایهٔ هشتم

اول: مهدی عبدلی (البرز)
دوم: محمدرضا دربان ملک (خراسان رضوی)
سوم: احمد کعبی (خوزستان)
چهارم: حسین طاهری (شهرستان‌های تهران)
پنجم: علی‌رضا خالقی (اصفهان)

پایهٔ نهم

اول: علی باوی (خوزستان)
دوم: علی‌رضا بازیاری (بوشهر)
سوم: سید محمدمهدی شیخ‌الاسلامی (همدان)
چهارم: مهدی صادقی (شهرستان‌های تهران)
پنجم: عرفان جاوید پیرعلی‌لو (آذربایجان شرقی)

پایهٔ دهم

اول: فرید یزدانی (شهرستان‌های تهران)
دوم: عرفان حسن‌زاده (آذربایجان شرقی)
سوم: محمدعلی عباس فرد (فارس)
چهارم: محمدحسین قصری‌زاده (شهر تهران)
پنجم: سهیل سالمی (بوشهر)

دانش‌آموزان دختر حائز رتبه نیز بدین شرح معرفی شدند:

حفظ عمومی پایهٔ دهم

اول: بتول عامری (خوزستان)
دوم: فاطمه قلی‌پور (گیلان)
سوم: عطیه زمانی (مرکزی)
چهارم: عارفه مؤمن‌نسب (فارس)
پنجم: زینب عزیزی (شهرستان‌های تهران)

حفظ عمومی پایهٔ یازدهم
اول: رها مرسلی (آذربایجان شرقی)
دوم: زهرا حسنی (کرمانشاه)
سوم: الهه ملک‌پور آرانی (اصفهان)
چهارم: عاطفه شریفی (لرستان)
پنجم: مهدیه زارعین (گلستان)

حفظ عمومی پیش‌دانشگاهی
اول: فاطمه صادقی‌فرد (زنجان)
دوم: مهدیه سلیمی (یزد)
سوم: مهدیه حیدری (مرکزی)
چهارم: حدیث بذرافکن (فارس)
پنجم: ساجده سعیدی (مازندران)

قرائت ترتیل متوسطه اول
اول: آتنا علی‌نقی (شهر تهران)
دوم: مریم حسین‌نیا (گیلان)
سوم: فاطمه پژوهان نیک (خراسان رضوی)
چهارم: زینب رضوان‌زاده (البرز)
پنجم: سمیرا غفارزاده (آذربایجان شرقی)

قرائت ترتیل متوسطه دوم
اول: زینب صفازاده (قم)
دوم: معصومه آلبو غبیش (خوزستان)
سوم: زهرا حسینی (شهر تهران)
چهارم: مریم باقریان (کهکیلویه و بویراحمد)
پنجم: شیرین زهره‌وند (شهرستان‌های تهران)

حفظ ۵ جزء قرآن کریم متوسطهٔ اول
اول: حمیده پناهی (البرز)
دوم: الهام نیک‌روش (اصفهان)
سوم: زهرا خاضع (خوزستان)
چهارم: سیده رقیه قاسمی (مازندران)
پنجم: حدیثه رفیعی (زنجان)

حفظ ۵ جزء قرآن کریم متوسطه دوم
اول: سارا محمدی (اصفهان)
دوم: مریم‌سادات ارغوان (خراسان جنوبی)
سوم: زهره عشقی (خراسان رضوی)
چهارم: زهرا آقارضی (مرکزی)
پنجم: نسترن امیدی (همدان)

حفظ ۱۰ جزء قرآن کریم متوسطه اول
اول: فاطمه دلیری (قم)
دوم: محدثه رفیعی (اصفهان)
سوم: ریحانه صوفی (خوزستان)
چهارم: عارفه کرمی (گیلان)
پنجم: مریم شهبازی‌نیا (خراسان رضوی)

حفظ ۱۰ جزء قرآن کریم متوسطه دوم
اول: مهتاب دارابی (کرمانشاه)
دوم: فرشته صباغیان بیدگلی (اصفهان)
سوم: زهراسادات حسینی (خراسان رضوی)
چهارم: کلثوم رضایی (کهکیلویه و بویراحمد)
پنجم: فائزه نوروزی (مرکزی)

حفظ ۲۰ جزء قرآن کریم متوسطهٔ اول
اول: فاطمه صفرزاده (قزوین)
دوم: مهدیه داودی (خوزستان)
سوم: رویا میرزاخانپور (همدان)
چهارم: عارفه علیزاده (قم)
پنجم: سارا دهقانی (شهرستان‌های تهران)

حفظ ۲۰ جزء قرآن کریم متوسطهٔ دوم
اول: زهراسادات موسوی (خراسان رضوی)
دوم: سارا قلی‌زاده (گیلان)
سوم: زهرا برومند (البرز)
چهارم: طاهره صالحی (خوزستان)
پنجم: فائزه آقاخانی (زنجان)

حفظ کل متوسطهٔ اول
اول: زهرا عباسی (شهرستان‌های تهران)
دوم: فاطمه ترکاشوند (البرز)
سوم: فاطمه‌سادات طباطبایی (آذربایجان شرقی)
چهارم: زهرا انصاری (شهر تهران)
پنجم: محدثه نباتی (زنجان)

حفظ کل متوسطهٔ دوم
اول: زینب امین‌پور (اصفهان)
دوم: فاطمه نیکوئی (شهرستان‌های تهران)
سوم: مهدیه قزلباش (البرز)
چهارم: شیما یزدانی (سمنان)
پنجم: فاطمه راسخ محمدی‌پور (گیلان)

قرائت تحقیق پایهٔ هفتم
اول: سارا تکلو (شهر تهران)
دوم: غزل نکومند (مازندران)
سوم: رقیه غزالی (اصفهان)
چهارم: فاطمه استوار (گیلان)
پنجم: فاطمه جوشن (کرمان)

قرائت تحقیق پایهٔ هشتم
اول: سارا جنامی (خوزستان)
دوم: زهرا صالحی (اصفهان)
سوم: زهرا سلیمانی (خراسان جنوبی)
چهارم: فاطمه صمدی (البرز)
پنجم: معصومه عباسی اول (آذربایجان شرقی)

قرائت تحقیق پایهٔ نهم
اول: فاطمه آلبو غبیش (خوزستان)
دوم: فاطمه‌سادات مؤمنی (اصفهان)
سوم: زهرا سینافر (آذربایجان شرقی)
چهارم: زهرا شاهین (فارس)
پنجم: رویا عباسی (کهکیلویه و بویراحمد)

قرائت تحقیق پایهٔ دهم
اول: زهرا نوری (مازندران)
دوم: سوگند رفیع‌زاده (گیلان)
سوم: نسترن محمودی (مرکزی)
چهارم: ندا امیری (خوزستان)
پنجم: مهسا کیانی‌مهر (خراسان رضوی)

قرائت تحقیق پایهٔ یازدهم
اول: سیده معصومه حسینی آقاملکی (خراسان رضوی)
دوم: فاطمه نایبی موحد (قم)
سوم: ام‌البنین رویگر (شهرستان‌های تهران)
چهارم: فاطمه طاهروند (همدان)
پنجم: خلود خنافری (خوزستان)

قرائت تحقیق پیش‌دانشگاهی
اول: فاطمه‌زهرا ندافی (خراسان رضوی)
دوم: عذرا صبری‌نژاد (خوزستان)
سوم: زینب آقاکلی (البرز)
چهارم: زینب پیدا (گیلان)
پنجم: زهرا میرابی (خراسان شمالی)

بیانیهٔ هیئت داوران
بیانیه با آیهٔ ۱۷۰ سورهٔ اعراف آغاز می‌شود. هیئت داوران این مسابقه را «یکی از رویدادهای عظیم قرآنی کشور» معرفی می‌کند که توسط دستگاه تعلیم‌وتربیت و به همت خدمت‌گزاران دلسوز و پرتلاش **ادارهٔ کل قرآن، عترت و نماز** وزارت آموزش‌وپرورش که «یکی از موفق‌ترین نهادهای کشور در حوزهٔ فعالیت‌های قرآنی است» برگزار شد.

هیئت داوران در بیانیهٔ خود، ضمن تقدیر و تشکر از حضور دانش‌آموزان برگزیدهٔ سراسر کشور و عوامل اجرایی این دوره از مسابقات، و با اشاره به آثار تربیتی حاصل از این اقدام بزرگ معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش‌وپرورش، بر «جنبه‌های مثبت و نشاط‌بخش این حضور» تأکید می‌کند و اعلام می‌دارد:

– در شرایط پیچیدهٔ امروز جهان و شبیخون همه‌جانبهٔ فرهنگی، این مسابقات موجب یکدلی، تفاهم، رشد و بالندگی اخلاقی جوانان و نوجوانان شد. کار گروهی و ارادهٔ محکم و جمعی برگزارکنندگان این رویداد بزرگ قرآنی سبب شد با صرف هزینه‌های اندک، از کیفیت و کمیت غیرقابل مقایسه‌ای نسبت به سایر فعالیت‌های مشابه برخوردار باشد.

این هیئت در بیانیهٔ خود پیشنهاد می‌کند:

- وزارت آموزش‌وپرورش زمینهٔ پذیرش دانش‌آموزان رتبه‌های برتر قرآن، عترت و نماز کشوری را در دانشگاه فرهنگیان فراهم کند.
- به مراکز دارالقرآن به عنوان یکی از مهم‌ترین مراکز تخصصی آموزش قرآن، به‌ویژه در بخش نیروی انسانی متخصص و تجهیزات روز توجه خاص شود.
- استفاده از استادان راهنما در کنار این مسابقات، می‌تواند به آموزش نسبت به رقابت اولویت بیشتری بدهد.
- نشست‌های صمیمی استادان با دانش‌آموزان در حاشیهٔ

این مسابقات، زمینهٔ ارتقای این قشر را فراهم می‌آورد.
هیئت داوران در بیانیهٔ خود آورده است که سطح مسابقات حفظ قرآن کریم نسبت به چند دورهٔ گذشته ارتقا یافته است. همچنین این هیئت خواستار «تشویق استان‌های موفق و پرتلاش» و «مرتفع کردن نیازهای استان‌های کم‌برخوردار» در راستای «رعایت عدالت آموزشی» برای «پرورش استعدادهای قرآنی» شد.
هیئت داوران از تمام دست‌اندرکاران برگزاری مسابقات به‌ویژه ادارهٔ کل آموزش‌وپرورش شهر تهران تشکر و برای همهٔ آنان آرزوی توفیق و سلامت کرد.

معاون پرورشی و فرهنگی وزیر چه گفت؟

علیرضا کاظمی گفت: «خوش‌حالم که در یکی از بهترین ایام سال، دههٔ کرامت، میلاد حضرت فاطمه معصومه (س) و ولادت ولی‌نعمت ما امام هشتم، علی‌بن موسی‌الرضا (ع)، میزبان بهترین دانش‌آموزان کشور در عرصهٔ قرآن، عترت و نماز هستیم. به‌ویژه که جناب وزیر محترم، آقای **بطحایی** هم در مراسم پایانی حضور دارند و به‌شخصه تمام فعالیت‌های این حوزه را، هم رصد می‌کنند و هم در آن حضور دارند که مایهٔ مباهات ماست. همچنین از تمام میهمانان عزیز تشکر می‌کنم که در این اجتماع قرآنی دانش‌آموزان سراسر کشور حاضر شده‌اند.»
معاون پرورشی و فرهنگی وزیر از آقای **مسیب‌زاده** و همکارانش برای برنامه‌ریزی مناسب این مسابقات تشکر کرد و در بخش دیگر سخنانش، با تبریک به دانش‌آموزانی که در این رقابت معنوی قرآنی توفیق حضور یافتند، افزود: «خداوند با لطف و عنایت خود آنان را در مسیر قرآن قرار داد و به‌ویژه که این گروه بیش از ۲۰۰۰ نفری، به‌عنوان نخبگان حوزهٔ قرآن شناخته شده‌اند و همگان برندهٔ این میدان‌اند. بنده مطمئنم که جوانان و انسان‌های مفیدی برای کشور خواهند شد.»
معاون پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش‌وپرورش، کار اول خود را گسترش فرهنگ قرآن و نماز و عترت در این وزارت دانست و اظهار داشت، ۲۵ برنامهٔ محوری برای موفقیت در این زمینه تدارک دیده است که می‌توان به برنامه‌های امربه‌معروف، توسعهٔ فرهنگ حجاب و عفاف اشاره کرد.
در سال آینده برنامهٔ محوری این معاونت بحث ملی حفظ قرآن در میان دانش‌آموزان است که با برگزاری مسابقات باشکوهی در سطح منطقه، استان و کشور همراه خواهد شد.

سخنان وزیر

سید محمد بطحایی، وزیر آموزش‌وپرورش در سخنانی، به‌ویژه یاد و خاطرهٔ ۳۶ هزار شهید دانش‌آموز دوران دفاع مقدس را گرامی داشت و از دست‌اندرکاران و همکارانش برای برگزاری این مسابقات تشکر و از رسانه‌های ارتباط جمعی نیز به دلیل پوشش این برنامه قدردانی کرد. وزیر با ابراز مسرت به سبب حضور در جمع دانش‌آموزان و مراسم پایانی مسابقات قرآنی کشوری گفت: «دانش‌آموزان گرامی، فرزندان عزیزم! همان‌طور که تاکنون تجربه کرده‌اید و می‌دانید، تمسک به قرآن تنها راه نجات بشر از شرایط سخت دنیای امروز است. بشری که در دنیای پرغوغای امروز، سرگشته و حیران دنبال راه نجات است، هیچ راهی جز روی آوردن به نسخهٔ شفابخش قرآنی ندارد.»
بطحایی در ادامهٔ سخنانش انس با قرآن را شرط لازم برای تمسک به قرآن دانست، از قرآن کریم به‌عنوان ارزشمندترین هدیهٔ خالق به اشرف مخلوقات، یعنی انسان یاد کرد و گفت: «متأسفانه به دلیل ضعف بصیرت ما، قرآن در اغلب موارد مهجور مانده است. خوش‌بختانه برگزاری چنین مراسمی، به‌ویژه اشاعهٔ چنین برنامه‌هایی در جامعهٔ اسلامی، سبب ترویج هرچه بیشتر انس با قرآن کریم و استفادهٔ بیشتر از آموزه‌های وحیانی قرآن و عترت می‌شود. لذا آموزش‌وپرورش تلاش خواهد کرد این گونه برنامه‌ها و مراسم را با دقت و کیفیت هرچه بهتر در مجموعهٔ آموزش‌وپرورش توسعه دهد.»
وی با اشاره به حضور بیش از ۲۰۰۰ نفر دانش‌آموز برگزیده در برنامهٔ کشوری مسابقات قرآنی که بزرگ‌ترین رویداد قرآنی کشور است، افزود: «امروز این عده رقابتی معنوی - روحانی را به پایان بردند که جای بسیار خوشوقتی است.»
وزیر آموزش‌وپرورش وظیفه اصلی وزارت متبوعش را تدارک رشد همه‌جانبه و یک‌پارچهٔ دانش‌آموزان - فرزندان عزیز این آب و خاک- در تمام ساحات تربیتی اعلام کرد و افزود: براساس سند تحول بنیادین آموزش‌وپرورش، شش ساحت داریم که باید رشد دانش‌آموزان به صورت متوازن در تمام این ساحات فراهم شود. همان‌طور که به ساحت‌های اعتقادی، عبادی و دینی می‌پردازیم، باید زمینهٔ لازم را برای پرورش استعدادهای زیستی دانش‌آموزان فراهم آوریم و در همین حال امکانات پرورش در ساحت اجتماعی و سیاسی را تدارک ببینیم.»
وی به دانش‌آموزان یادآوری کرد، با توجه به اینکه هدایت نظام اسلامی را در آینده به‌دست خواهند گرفت، باید در مدرسه تمرین کنند که چگونه به هم احترام بگذارند. بطحایی همچنین فراهم آوردن امکانات و زمینهٔ مهارت‌آموزی در ساحت‌های اقتصادی، علمی و فناوری، و زیبایی‌شناختی و هنری را وظیفهٔ آموزش‌وپرورش دانست تا دانش‌آموزان زمانی که نظام جمهوری اسلامی ایران در اختیار آنان قرار می‌گیرد، بتوانند سبب رشد و پیشرفت کشور شوند.

فنون و مهارت‌های ترجمه در زبان عربی

شمسعلی علیدادی
دبیر دبیرستان‌های شهرستان پلدختر

اشاره

ترجمه، بر اصول و مهارت‌هایی استوار است و آشنایی با هر دو زبان (مبدأ و مقصد) در ترجمه ضروری است. به‌علاوه، ترجمه به تمرین و ممارست فراوان و دامنهٔ لغت نیاز دارد. یعنی مترجم نه‌تنها یک متن، بلکه متون بسیاری را ترجمه کرده تا مترجمی ماهر و زبردست شده است. علاوه بر این موارد، شناخت زمان فعل‌ها، اصطلاحات و حروف تأثیرگذار و توجه به جزئیات (معنی اسم‌های مفرد، مثنی و جمع بودن آن‌ها)، ضمایر و ... از ضروریات ترجمه است.

کلیدواژه‌ها: ترجمه، زبان عربی، زمان فعل، جملهٔ فعلیه، ماضی، مضارع، آینده

ماضی:

عبارت‌های عربی گاهی دارای دو یا چند جمله هستند. چنانچه در جملهٔ اول «فعل ماضی» و در جملهٔ دوم بعد از آن نیز «فعل ماضی» بیاید، فعل ماضی دوم در ترجمهٔ فارسی به صورت «ماضی بعید» خواهد آمد؛ البته اکثراً فعل دوم همراه با «قد» است.

- اشتریت کتابا قد رایته فی مکتبه المدرسه: «کتابی خریدم که آن را در کتابخانهٔ مدرسه دیده بودم.»

مضارع:

بر انجام کار در زمان حال دلالت دارد و معادل «حال سادهٔ فارسی» است.

- یهاجر سرب من الطیور فی الشتاء الی المناطق الحارّه: «دسته‌ای از پرندگان در زمستان به مناطق گرمسیری مهاجرت می‌کنند.»

مضارع التزامی:

فعل در ترجمهٔ فارسی با حرف «بـ + بن مضارع» می‌آید؛ هرچند در بعضی از فعل‌ها، «ب» هنگام ترجمه در معنا نهفته است. مواضعی برای ترجمهٔ مضارع به صورت التزامی وجود دارد که در زیر می‌آیند:

۱. «أن، حتّی، کی (لکی)، اذن- ل ناصبه و لَن» که از حروف ناصبهٔ فعل مضارع هستند، قبل از فعل مضارع می‌آیند، آخر آن را منصوب می‌کنند، معنا و ترجمهٔ فعل را به «مضارع التزامی فارسی» تغییر خواهند داد. البته لن آیندهٔ منفی می‌سازد.

- یجب علی‌الانسان أن یحاول للاستفاده من النّعم الالهیّه فی حرکتهِ نحو الکمال: انسان باید برای استفاده از نعمت‌های الهی در حرکتش به سوی کمال تلاش کند.

۲. «اِن، مَن، ما، أینما و ...» حروف شرط و از عامل‌های جزم دو فعل هستند. فعل مضارع یا ماضی را که بلافاصله بعد از این حروف می‌آید و مجزوم است، فعل شرط گویند. به فعل دوم نیز که مضارع یا ماضی است و بلافاصله یا با فاصلهٔ بعد از آن می‌آید، جواب شرط گویند.

فعل شرط یا همان فعل اول، ماضی یا مضارع، در ترجمهٔ فارسی به صورت «مضارع التزامی» می‌آید:

- من ینظر فی عیوب الأخرین ینس عیوب نفسه: هر کس در عیب‌های دیگران بنگرد، عیب‌های خویش را فراموش می‌کند.

۳. «لو» به معنی «اگر» حرف شرط غیرجازم است، یعنی آخر فعل مضارع را تغییر نمی‌دهد و مجزوم نمی‌کند. ولی معنی مضارع بعد از آن به صورت مضارع التزامی خواهد آمد.

● لـو تنظریـن الـی الکائنات حولـک بدقـة .... : اگر به دقت بـه موجودات اطـراف خود بنگـری ....

● - ولـو-، -و ان- در وسـط جمله بـه معنی «اگرچه، هـر چند کـه» ترجمه می‌شـود.

● قولـوا الحـق و لو علی انفسـکم: حـق را بگوئید، هر چنـد کـه بـه ضررتان باشـد.

۴. خبـر لعـل، اگـر فعـل مضارع باشـد نیز بـه صورت مضـارع التزامـی ترجمه می‌شـود.

● لیـت الانسـان یتامّل فی جمیع الکائنات المسـخره لـه و یـدرک سـر جمالهـا. کاش انسـان در تمـام موجـودات که برای او مسـخر شـده دقت نمایـد و راز زیبایـی آن‌هـا را درک کنـد.

اصول و فنـون ترجمـه در قواعـد زبان مبدأ ریشـه دارد. ایـن اصـول در زبـان عربـی بسـیارند و آوردن همـهٔ آن‌هـا امکان‌پذیـر نیسـت. هـدف آن اسـت که خلاصـه و پرکاربردتریـن آن‌هـا را بیاوریم تـا داوطلب و فراگیرنـدهٔ ایـن زبـان بتواند بـه سـؤالات ترجمه، از جمله سـؤالات چهارگزینه‌ای در مبحـث «الترجمه و التعریـب»، پاسـخ دهـد. در ادامـهٔ هـر نکته یـا قاعدهٔ ترجمـه، یک یا دو شـاهد مثال بـرای جلب دقت نظر و تثبیـت آن آورده‌ایم.

فعل‌ها

در جمله‌هـای فعلیـه، کـه بـا فعـل آغاز می‌شـوند، رکـن اصلـی جملـه فعـل و فاعـل اسـت. بنابرایـن، شـناخت زمـان افعـال کمـک شـایانی بـه ترجمـه می‌کنـد.

ماضی ساده

اگر در یک عبارت فعل‌ها ماضی باشـند، در فارسـی به صورت ماضی یا گذشـتهٔ سـاده ترجمه می‌شـوند.
هبـط الانسـان علـی سـطح القمـر و اکتشـف بانـه کوکـب هامـد: انسـان بـر سـطح ماه فـرود آمـد و پی بـرد که آن سـتارهٔ خاموشـی اسـت.

ماضی نقلی

«قـد» حـرف تحقیـق و غیرعامـل اسـت، امـا تأثیر معنـوی دارد. یعنـی معنـی و ترجمـهٔ فعـل ماضی را بـه ماضـی نقلـی و بعید تغییـر می‌دهد و بـر فعل نیز تأکیـد می‌کند.

قـد + فعـل ماضـی در ترجمـهٔ فارسـی می‌شـود «ماضـی نقلـی، یعنـی صفـت مفعولی + شناسـه‌های ام - ای - اسـت - ایـم - ایـد - انـد».

«قـد حـاول المسـلمون کثیـراً فـی الدفـاع عـن المظلومیـن فـی عالمنـا الـذی ملـیء بالظلـم»: مسـلمانان برای دفـاع از سـتمدیدگان در دنیای مملو از سـتم مـا تـلاش فراوانـی کرده‌اند.

در صورتـی کـه «قـد» قبـل از مضارع بیایـد، معنای «تردید و تقلیل» را می‌رسـاند و به معنی «شـاید، چه بسـا، ممکن اسـت و گاهی» است.

قـد یبرا المریض: «شـاید (ممکن اسـت) بیمار شـفا یابد.».

بعید

«کان» و صیغه‌هـای آن، اگـر قبـل از صیغه‌هـای ماضـی بیاینـد، کـه گاهـی هـم حـرف «قـد» قبـل از ماضـی می‌آیـد، در فارسـی بـه صورت «ماضی بعید» ترجمـه می‌شـوند.

کان + (قـد)+ فعـل ماضـی: «در ترجمـهٔ فارسـی می‌شـود ماضـی بعیـد، یعنی صفـت مفعولی+ بـودم - بـودی - بـود/ بودیـم - بودیـد - بودنـد».

«کان الباحثـون المسـلمون قـد رحلـوا الـی النقـاط البعیده من الارض لاکتشـاف اسـرار الکـون»: محققان مسـلمان بـرای کشـف اسـرار هسـتی بـه نقـاط دور دسـت زمیـن سـفر کـرده بودند.

لم و لمّا

ایـن دو حـرف از حـروف جازمـهٔ یک فعل هسـتند، ولـی معنـای فعـل مضـارع را عـوض می‌کنند.

«لـم»: معنـای فعل مضـارع را به «گذشـتهٔ منفی یا ماضـی نقلـی منفی» تغییـر می‌دهد.

«ان الله لم یسمح للانسان ان یترک الدنیا بذریعه الوصول الـی العقبـی»: خداوند به انسـان اجـازه نداده اسـت، تا (که) دنیـا را به بهانهٔ رسـیدن به آخـرت ترک کند.

«لمّـا»: فعـل مضارع همـراه بـا حـرف «لمـا» بـه صـورت «نقلـی منفی» همـراه با قید «هنـوز» ترجمه خواهـد شـد.

«لمـا ینجـح التلمیـذ فـی امتحـان الدخـول مـع اجتهـاده الکثیـر»: دانش‌آمـوز با تـلاش فراوانش هنوز در کنکـور سراسـری قبـول نشـده اسـت.

در «لـم» امیـد به وقـوع کار نیسـت، ولـی در «لما» ممکـن اسـت کار در آینـده آن محقق شـود.

«لمـا تتحـرّر القـدس مـن ایـدی الصهاینـه»: قدس هنـوز از دسـت صهیونیسـت‌ها آزاد نشـده اسـت.
یعنی: امید است که در آینده آزاد شود.

چنانچـه بعـدٍ از «لمـا» «فعـل ماضی» بیایـد، ظرف زمـان و محلاًمنصـوب اسـت و بـه آن لمـای ظرفیـه گوینـد؛ بـه معنـی «هنگامـی کـه، وقتـی کـه ...» و با «عندمـا، حیثمـا، اذ، اذا ...» هم‌معنـی اسـت، و از ظرف‌هـای مبنـی و غیرمنصرف اسـت، یعنی در جمله دائمـاً مفعـول فیـه یا ظرف اسـت و از ظرفیت خارج نمی‌شـود تـا نقش‌هـای دیگـر بگیـرد.

«لمـا سـمعنا اشـعار هولاء الشـعراء حول قضیـه الام

اصول و فنون ترجمه در قواعد زبان مبدأ ریشه دارد. این اصول در زبان عربی بسیارند و آوردن همهٔ آن‌ها امکان‌پذیر نیست. هدف آن است که خلاصه و پرکاربردترین آن‌ها را بیاوریم تا داوطلب و فراگیرندهٔ این زبان بتواند به سؤالات ترجمه، از جمله سؤالات چهارگزینه‌ای در مبحث «الترجمه و التعریب»، پاسخ دهد

شجعناهم علی الانشاد اکثر فاکثر»: وقتی اشعار این شعرا را راجع به فضیلت مادر شنیدیم، آن‌ها را به سرودن بیشتر و بیشتر تشویق کردیم.

مضارع اخباری

بعد از حروف شرط «ان-من-ما-اینما ...» و فعل شرط، جوابی که برای آن‌ها می‌آید، «ماضی یا مضارع» در ترجمهٔ فارسی به صورت مضارع اخباری خواهد آمد.

«ان تأملنا حول قانون الجاذبیه رأینا اننا نستفید منه فی کل الامور و منها للحصول علی مطلوبنا»: اگر در مورد قانون جاذبه دقت کنیم، می‌بینیم که در تمام امور، و از جمله برای دستیابی به خواستهٔ خود در زندگی، از آن استفاده می‌کنیم.

ماضی استمراری

در صورتی که بعد از «کان» و صیغه‌های آن «فعل مضارع» بیاید، به صورت ماضی استمراری فارسی «می+بن ماضی+شناسه: می+ماضی ساده» ترجمه می‌شود.

«کان آباؤنا یؤکدون دائماً انّ طریق الوصول الی العلی هو الاحسان فی حق‌الناس»: پدران ما همیشه تأکید می‌کردند راه رسیدن به بزرگی همان نیکی در حق مردم است.

کان با مضارع و ماضی

گاهی بعد از «کان» و صیغه‌های آن فعل مضارع و سپس فعل ماضی می‌آید. در این شرایط، فعل مضارع به صورت «ماضی استمراری فارسی» و فعل ماضی به شکل «ماضی بعید» ترجمه می‌شود.

«کنت اعرف کاتبا قد کتب اکثر مقالاته فی صحف مدینتنا»: نویسنده‌ای را می‌شناختم که بیشتر مقالاتش را در روزنامه‌های شهرمان نوشته بود.

ماضی با مضارع

وقتی در یک عبارت، فعل جملهٔ اول «ماضی» و فعل جملهٔ دوم «مضارع» باشد، فعل مضارع به صورت «ماضی استمراری» می‌آید. «سمعت نداء یدعونی الی الحق»: صدایی شنیدم که مرا به حق دعوت می‌کرد.

مضارع با مضارع

اگر در دو جمله از یک عبارت، فعل‌های اول و دوم مضارع باشند، فعل دوم «مضارع التزامی» ترجمه می‌شود.

«افتش عن کتاب یساعدنی فی فهم النصوص»: دنبال کتابی هستم که مرا در درک متون یاری کند.

آینده

با آمدن دو حرف «س» و «سوف» در اول مضارع، معنی این فعل به آینده یا مستقبل تغییر خواهد کرد. یعنی در ترجمهٔ آن «خواهم، خواهی ... خواهند» می‌آید. به «س» و «سوف» حروف تسویف گویند.

این دو حرف غیرعامل هستند، یعنی در حرکت آخر فعل مضارع تأثیری ندارند.

«نحن سنقضی عطلتنا السنویه فی قرانا لا علی شاطیء البحر»: ما تعطیلات سالانهٔ خود را در روستاهایمان خواهیم گذراند، نه در ساحل دریا.

گاهی بعد از «کان» و صیغه‌های آن فعل مضارع و سپس فعل ماضی می‌آید. در این شرایط، فعل مضارع به صورت «ماضی استمراری فارسی» و فعل ماضی به شکل «ماضی بعید» ترجمه می‌شود

آیندهٔ منفی

«لن» حرف ناصبهٔ فعل مضارع است که علاوه بر منصوب کردن، معنی آن را به آیندهٔ منفی تغییر می‌دهد. «نخواهم، نخواهی .... نخواهند»

«لن نسمح لثقافه الاجانب ان تدخل فی شؤوننا الاجتماعیه و السیاسیه»: هرگز به فرهنگ بیگانگان اجازه نخواهیم داد در امور اجتماعی و سیاسی ما دخالت کنند .

لن با الّا

اگر بعد از «لن» حرف استثنای «الا» بیاید، ترجمه آن از آیندهٔ منفی به «آیندهٔ مثبت»، با قید تأکید «فقط»، تغییر خواهد یافت.

«لن اتضرع معتذره الا الی ربی لانی قد آمنت بانّه هو الغفار المتفضل علینا»: فقط به پروردگارم عذرخواهانه التماس خواهم کرد، زیرا من ایمان آورده‌ام فقط اوست که نسبت به ما بسیار آمرزنده و کریم است.

ضمیر منفصل

ضمیر منفصل مرفوعی همچون: «هو ... هی... انا نحن» میان مبتدا و خبر یا آنچه که در اصل مبتدا و خبر بوده است، یعنی اسم و خبر حروف مشبهة بالفعل و افعال ناقصه می‌آید. این دو یعنی اسم و خبر هر دو معرفه هستند.

این ضمیر برای «تأکید و حصر و اختصاص» است و «فقط، همان و هموست» معنی می‌شود.

«... بانه هو الغفار المتفضل علینا»: که فقط اوست که نسبت به ما بسیار بخشنده و کریم است.

مصدر

مصدر همان قسمت سوم فعل است که بر انجام کار دلالت دارد، ولی زمان ندارد. گاهی مصدر به صورت فعل ترجمه می‌شود، اما فعل‌ها به صورت مصدر ترجمه نمی‌شوند، مصدر زمانی به صورت «فعل» ترجمه می‌گردد که قبل از آن «فعل» بیاید.

«احب الرجوع الی المدرسه مره اخری»: دوست دارم بار دیگر به مدرسه برگردم.

عند و لام جارّه

«عند» مفعول فیه و به معنی «نزد و هنگام» است.

چنانچه در جمله به معنی «نزد» باشد، ظرف مکان، و در صورتی که به معنی «هنگام - موقع» باشد، ظرف زمان است. اما هر گاه در اول جمله‌ای بیاید و بعد از آن اسم یا ضمیر، متصل منصوبی و مجروری (ه - هما- هم-ها-هما- هن/ک-کما-کم-ک-کما-کن/ی - نا) به معنی (دارم، داری، دارد، داریم، دارید، دارند) می‌شود.

«لام» در اول جمله که بعد از آن «اسم یا ضمیر» می‌آید نیز معنایی مثل «عند» دارد.

عندنا دواء یفید لشفاء اخطر الامراض و هو الحبر و القلم: ما دارویی داریم که برای خطرناک‌ترین بیماری مفید می‌باشد و آن مرکب و قلم است.

«**لنا** آمال نجتهد فی تحققها»: آرزوهایی **داریم** که در تحقق آن‌ها تلاش می‌کنیم.

«لام» جارهٔ همراه با ضمیر، اگر در اول نباشد، «مالکیت» را می‌رساند و به معنی «مال من، مال او، مال تو ...» است.

«هذه المجلة لی، لا اعطیها احدا»: این مجله مال من است. آن را به کسی نمی‌دهم.

کان با لام و عند

هر گاه «کان» قبل از لام جارهٔ «ل» و «عند» بیاید، معنی گذشتهٔ «داشتم، داشتی، داشت، داشتیم، داشتید، داشتند» دارد.

«کان لهم معلمون یجتهدون من اجلهم»: معلم‌هایی داشتند که به خاطر موفقیت آن‌ها تلاش می‌کردند.

لام جازمه

این «لام» به اول فعل مضارع متصل می‌شود و علاوه بر اینکه آن را مجزوم می‌کند، معنی فعل را به «مضارع التزامی اجباری» یا همان «وجه امری» همراه با اجبار و الزام تغییر می‌دهد.

«لنحارب الافکار السیئه و المزعجه دائما حتی تبتسم لنا الحیاة»: باید با افکار بد و ناراحت کننده پیوسته بجنگیم، تا زندگی به ما لبخند بزند.

اکثر مواقع در ترجمهٔ قبل از فعل لفظ «باید» که اجبار را می‌رساند، خواهد آمد.

«یجب ان+مضارع، یلزم ان+ مضارع، یجب علی، یلزم علی و حرف جر «علی» همراه با اسم یا ضمیر» بعد از خود، همه به معنی «باید، واجب است، لازم است و بر ....» هستند.

«یجب علینا ان تطهر قلوبنا من التشاؤم حتی نری جمال الحقیقه»: ما باید دل‌هایمان را از بدبینی پاک کنیم تا زیبایی حقیقت را ببینیم.

اگر بعد از «یجب ان، یلزم ان» حرف نفی «لا» بیاید، که گاهی هم نون «ان» در لا ادغام می‌شود، «لا» در ترجمهٔ لفظ «نباید»، یا به صورت فعل منفی ترجمه می‌شود.

«یجب ان لانحمل علی اولادنا ما لا یطیقونه حتی یطغوا»: نباید بر فرزندانمان چیزی را که توانایی آن را ندارند تحمیل کنیم تا سرکشی نکنند.

هناک

«هناک» به معنی «آنجا»، ظرف مکان برای للبعید یا دور است. هر گاه هناک در اول جمله بیاید، خبر مقدم است، و در ترجمه معنی «وجود دارد - هست» می‌دهد.

«هناک آراء و نظریات متعدده فی کتب المسلمین تبعث فینا الدهشه»: عقاید و نظریات متعددی در کتاب‌های مسلمانان وجود دارد که باعث شگفتی ما می‌شود.

کل

«کل» ظرف دائم الاضافه. اسمی که بعد از آن می‌آید، دو حالت و دو معنا دارد:

۱. اسم بعد از کل «الـ» معرفه دارد؛ به معنی «همه».

۲. اسم بعد از کل بدون «الـ» معرفه است؛ به معنی «هر».

«ان المعلمات کلهن یحببن ان ینجحن کل التلمیذات فی جمیع الدروس»: معلم‌ها همگی دوست دارند همهٔ دانش‌آموزان در تمام دروس موفق شوند.

«للمسلمین اعیاد کبیره فی کل عام، یسرون فی تلک الایام و یذهبون الی زیاره اقربائهم و اصدقائهم و یتصافحون بحفاوه»: مسلمانان هر سال عیدهای بزرگی دارند که در آن روزها خوش‌حالی می‌کنند و به دیدار نزدیکان و دوستان خود می‌روند و با گرمی به یکدیگر دست می‌دهند.

«کل» با تنوین و حرف جر «من» به معنی «هر یک از...» است.

«ان کلا من التلامیذ یکتبون و اجباتهم»: هر یک از دانش‌آموزان تکالیفشان را می‌نویسد.

کلما

«کلما» یکی از قیود است و به معنی «هر بار، هرگاه، همچنان که ....» ترجمه می‌شود.

«کلما انظر الی النعم التی توفر لی فی الحیاة، اشکر ربی الحنون»: هر بار به نعمت‌هایی که در زندگی برایم فراهم می‌شود می‌نگرم، پروردگار مهربانم را شکر می‌کنم.

نتیجه‌گیری

ترجمه، اصول و مهارت‌هایی را می‌طلبد که فراگیرنده یا مترجم براساس قواعد زبان مبدأ، آن‌ها را می‌آموزد. این قواعد شامل «شناخت جمله‌ها، ارکان جمله، افعال و زمان آن‌ها، حروف تأثیرگذار در ترجمه» و کلمات و اصطلاحاتی دیگرند؛ البته حجم و دامنهٔ لغت نیز از اصول مهم ترجمه است. آشنایی به زبان مقصد و قواعد آن برای ترجمهٔ روان ضروری است.

منابع

۱. آل بویه، عبدالعلی (۱۳۹۰). الترجمه و التعریب. انتشارات پیام نور. تهران. چاپ دوم.

۲. آل بویه، عبدالعلی (۱۳۸۴). متون تاریخی به زبان عربی. انتشارات پیام نور. تهران. چاپ اول.

۳. شمس‌الدین، ابراهیم (۱۴۲۶ ق). مرجع الطلاب فی الاملاء. دارالکتب العلمیه. بیروت. الطبعه السادسه.

۴. میرزایی، نجفعلی (۱۳۸۱). فرهنگ اصطلاحات معاصر. دارالثقلین. قم. چاپ چهارم.

۵. میرقادری، سید فضل‌الله (۱۳۸۲). کتابة الرسائل باللغه العربیه. سمت. تهران. چاپ اول.

۶. هریدی، احمد محمد (بی‌تا). الانشاء الادبی. مکتبه ابن سینا. قاهره.

استفاده از روش تدریس معکوس در آموزش زبان عربی

مرجان کرد
آموزش‌وپرورش منطقهٔ شاوور استان خوزستان

اشاره

در مقالــه‌ای کــه پیــش رو داریــد اینجانــب بــا بررســی و پژوهشــی کــه داشــتم و در ایــن ۲۰ ســال ســابقه‌ای کــه از تدریــس درس عربی در مناطــق محــروم دارم، روش‌هایــی بــرای افزایش پیشــرفت در درس زبــان عربی در دوره متوســطه دوم را مورد بررســی قــرار دادم. یکی از روش‌هایــی کــه بــه نظــر اینجانب توانســت در پیشــرفت تحصیلــی دانش‌آمــوزان و ایجاد انگیــزه برای فراگیــری درس عربی مؤثر باشــد روشــی اســت کــه شــرح آن به‌صــورت تجربه کاری مــن آورده شــده است.

در ایـن پژوهش که در دبیرسـتانی در منطقه شـاوور در درس عربـی صـورت گرفتـه دلایـل افـت درسـی دانش‌آمـوزان بـا اسـتفاده از روش بررسـی نمـرات دانش‌آمـوزان و مقایسـه آن‌هـا با سـال‌های قبـل مورد بررسـی قـرار گرفتـه اسـت. سـؤالاتی در ایـن رابطه به ذهـن مـن خطـور کـرده کـه عبارت‌انـد از:

۱. روش‌هـای تدریـس معلمان منطقه به چه روشی بوده اسـت؟

۲. آیـا درس عربـی بـا توجـه بـه اینکه بیشـتر مردم ایـن منطقـه عرب‌زبان هسـتند، سـخت بـوده؟

۳. یـا اینکـه کم بـودن سـاعات تدریـس درس عربی یکـی از عواملی بـوده که وقت بیشـتری صرف تدریس این زبان نشـده؟

۴. یـا عـدم انگیزه دانش‌آمـوزان جهـت فراگیری این درس؟

۵. یا عدم تکرار و تمرین و کار در منزل.

۶. یـا اینکـه اسـتفاده بیـش از حـد از برنامه‌هـای تلویزیـون، کامپیوتر و ماهـواره و فضای مجازی مجالی بـرای وقـت گذاشـتن دانش‌آمـوز نمی‌دهـد؟

۷. یا مراجعه نکردن اولیاء به مدرسـه و عدم پیگیری اوضاع تحصیلی آموزشـی و تربیتـی دانش‌آموزان یکی از عواملی اسـت کـه دانش‌آموز به یادگیـری این درس علاقه نشـان نمی‌دهد؟

بیان مسئله

یادگیـری زبـان عربـی از گذشـته‌های دور در میـان ملـل و جوامـع اسـلامی از اهمیـت شـایانی برخـوردار بـوده اسـت، چـرا که:

- زبـان کتـاب آسـمانی مـا قـرآن کریـم، پیامبـر اکـرم(ص) و امامـان بزرگوارمـان (علیهم‌السـلام) عربی اسـت و بهتریـن راه بـرای گام نهادن به دنیـای دلپذیر علـوم و معـارف اسـلامی، آشـنایی با زبان عربی است.
- بسـیاری از واژه‌هـای عربی که در زبان فارسـی به‌کار می‌رونـد، واژه‌هـایی زیبـا و مـورد اسـتفاده‌اند و ادبیات فارسـی کامـلاً بـا واژه‌هـا، اشـعار و ضرب‌المثل‌هـای عربـی درآمیختـه اسـت. درواقع لازمهٔ خوشـه‌چینی از ادب پارسـی آشـنایی بـا زبان عربی اسـت.
- پایگاه‌هـای اینترنتـی فراوانـی بـه زبـان عربـی بـه کاربـران سراسـر جهـان اطلاعـات علمـی و فرهنگـی ارائـه می‌کننـد و بسـیاری از دانشـمندان برجسـتهٔ ایران‌زمیـن، آثـار علمـی فاخـر خـود را به زبـان عربی نوشـته‌اند؛ بزرگانـی هماننـد **ابوعلی‌سـینا، زکریای رازی، ابن مسـکویه، خوارزمـی، جابربن حیان** و **حکیـم عمـر خیام نیشـابوری**.

• زبان عربی از درس‌های تأثیرگذار برخی از رشته‌های دانشگاهی، نظیر زبان و ادبیات فارسی، حقوق، الهیات و معارف اسلامی، فلسفه و تاریخ علم و ایران‌شناسی به شمار می‌رود.

توصیف وضعیت موجود

سال ۱۳۹۴ بود که به منطقهٔ آموزش‌وپرورش شاوور منتقل شدم. قبل از آن در منطقه‌ای تدریس می‌کردم که همه فارس‌زبان و لر بودند و به آن‌ها حق می‌دادم درک و فهم قواعدِ زبان عربی برایشان مشکل باشد؛ همان‌طور که قبلاً برای خودم مشکل بود. اما پس از انتقال به منطقه‌ای که مردم آن عرب‌زبان بودند، برایم سؤال ایجاد شده بود، چرا در منطقه‌ای که تمام دانش‌آموزان به عربی تکلم می‌کنند، باز هم نمره‌های دانش‌آموزان پیشرفت چندانی ندارد. پس به طرح مسئله پرداختم.

سال ۱۳۹۵ در «مدرسهٔ دکتر حسابی» منطقهٔ شاوور، پس از برگزاری امتحان مستمر مهر و آبان، متوجه ضعف دانش‌آموزان و نمره‌های پایین آن‌ها شدم. با توجه به اینکه این‌جانب سرگروه درس عربی منطقهٔ آموزش‌وپرورش شاوور هستم، و به سبب تعهد و مسئولیتی که در قبال دانش‌آموزان و شغل خود احساس می‌کردم، بر آن شدم تا موضوع را پیگیری کنم.

پس از برگزاری امتحان نوبت اول و بررسی سؤالات همکاران در طرح پنج درصد و بررسی فهرست نمره‌های دانش‌آموزان متوجه ضعف تمام دانش‌آموزان در یادگیری عربی شدم؛ مخصوصاً رشته انسانی. بنابراین ابتدا از کلاس عربی در دبیرستانی که مشغول به تدریس در آن بودم شروع کردم و به این نتیجه رسیدم که پاسخ‌گویی دانش‌آموزانم در طول ماه‌های اول سال تحصیلی به تمرین‌ها، مشکلی را نشان نمی‌دهد، اما نمره‌های امتحان ماهانهٔ دوم و مستمر کلاسی مطلوب به نظر نمی‌رسید. پس مجبور شدم دنبال راه‌حل مناسبی برای حل مشکل باشم.

مشکل تعداد زیادی از دانش‌آموزانم ضعف در تمامی قسمت‌های کتاب درسی بود. ابتدا برای کلاس درس یک هم‌یار معلم انتخاب کردم. سپس بچه‌های کلاس را به چند گروه تقسیم کردم و مسئولیت هر چهار دانش‌آموز ضعیف و متوسط را به یک سرگروه دادم.

روش تدریسم را هم عوض کردم و روش «تدریس معکوس» را به‌کار بردم. به این ترتیب که پس از ورود به کلاس با نام و یاد خدا و حضور و غیاب دانش‌آموزان و احوال‌پرسی، ابتدا با قرائت درس توسط سه نفر از دانش‌آموزان و رفع اشکال آن‌ها در قرائت کار را شروع می‌کردم. سپس خودم درس را یک بار برای دانش‌آموزان قرائت می‌کردم تا آن‌ها مشکلی در تلفظ و خواندن درس نداشته باشند. البته اگر وقت داشتم، از کتاب گویا برای قرائت درس استفاده می‌کردم. در ادامه هم کلمات جدید درس را تکرار می‌کردیم.

پس از آن از دانش‌آموزان می‌خواستم، در گروه‌هایی که قبلاً گروه‌بندی شده‌اند، در کنار هم بنشینند و به آن‌ها حدود ۲۰ دقیقه وقت می‌دادم تا درس جدید را ترجمه کنند. این روش باعث می‌شد، تمام دانش‌آموزان به تلاش و فعالیت بپردازند و با هم‌فکری هم، درس را ترجمه کنند. هم‌یار معلم نیز بر کار آن‌ها نظارت داشت. پس از اینکه کار ترجمه تمام می‌شد، ترجمه هر گروه را جمع‌آوری و یک ترجمه را بررسی می‌کردم و سپس ترجمهٔ درس را به‌صورت کامل به آن‌ها می‌دادم.

پس از حل تمرین مربوط به متن درس با همکاری دانش‌آموزان، به بحث «اعلموا» که یکی از مهم‌ترین قسمت‌ها در درس عربی است، می‌رسیدیم که این مورد را کاملاً به دانش‌آموز واگذار می‌کردم. یعنی از آن‌ها می‌خواستم، بحث «اعلموا» را در منزل کار کنند و مثال‌ها و نمونه‌هایی غیر از نمونه‌هایی که در کتاب آمده‌اند، از کتاب درسی موجود یا کتاب قرآن و یا کتاب‌های دعا پیدا کنند و در جلسهٔ دوم با خود به کلاس بیاورند. بعد از اینکه کلاس شروع شد، سرگروه‌های هر گروه برگه‌های آن‌ها را در حد ۱۰ دقیقه بررسی می‌کردند و با هم به بحث در مورد «اعلموا» می‌پرداختند. پس از آن، از هر گروه یک نفر پای تختهٔ کلاس می‌آمد و درس را با مثال‌های جدیدی برای دانش‌آموزان توضیح می‌داد. این‌جانب هم بر کار آن‌ها نظارت داشتم و در صورت لزوم مطالب و نکته‌هایی را به آن‌ها یادآوری می‌کردم.

با این روش مشاهده کردم که علاقه و انگیزهٔ دانش‌آموزان برای یادگیری درس عربی دوچندان شد و در این درس پیشرفت محسوسی را نشان دادند. بحث مکالمه را نیز پس از کار در کلاس و باز هم به‌صورت نمایشی و گروهی، به دانش‌آموزان سپردم و توصیه کردم که در منزل همراه با خانوادهٔ خود، از جمله خواهر، برادر و یا دوستان هم‌سن‌وسال خود تمرین کنند.

حل تمرینات را نیز به دانش‌آموزان واگذار کردم که اگر وقت می‌شد در کلاس انجام می‌دادیم و اگر هم وقت نداشتیم، دانش‌آموزان در منزل انجام می‌دادند.

سال ۱۳۹۵ در «مدرسهٔ دکتر حسابی» منطقهٔ شاوور، پس از برگزاری امتحان مستمر مهر و آبان، متوجه ضعف دانش‌آموزان و نمره‌های پایین آن‌ها شدم. با توجه به اینکه این‌جانب سرگروه درس عربی منطقهٔ آموزش‌وپرورش شاوور هستم، و به سبب تعهد و مسئولیتی که در قبال دانش‌آموزان و شغل خود احساس می‌کردم، بر آن شدم تا موضوع را پیگیری کنم

و بعد از این مراحل با هم و به‌صورت گروهی تمرین‌ها را یکی‌یکی مورد بررسی قرار می‌دادیم و برای کسانی که اشتباه حل کرده بودند، رفع اشکال می‌شد و جواب صحیح تمرین را می‌نوشتند.

پس از اتمام هر درس، در جلسهٔ بعد از همان درس از دانش‌آموزان آزمون کتبی گرفته می‌شد. این روش باعث می‌شد سطح نمره‌های دانش‌آموزان پیشرفت قابل ملاحظه‌ای داشته باشد و دیدگاه و انگیزهٔ دانش‌آموزان نسبت به فراگیری این درس تغییر کند. ضمن اینکه از طریق تدریس همراه با برگزاری مسابقه و تشویق و ترغیب نسبت به درس عربی، کلاس فعال و با نشاطی را که دانش‌آموزان از آن لذت می‌بردند، برای آن‌ها فراهم می‌کردم. به همین دلیل، دانش‌آموزان هر هفته برای ساعت درس عربی لحظه‌شماری می‌کردند.

لازم به ذکر است، استفاده نکردن دبیران از روش‌های متنوع تدریس در کلاس‌های عربی و تأکید صرف بر روش آموزش سنتی به‌صورت سخنرانی، باعث افت جذابیت مطالب این درس می‌شود. استفاده نکردن از وسایل کمک‌آموزشی نیز بر این مشکل خواهد افزود.

بنابراین، تا زمانی که اهداف یادگیری و آموزش درس عربی تبیین و اصلاح نشوند، روش‌های سنتی جای خود را به روش‌های فعال و فرایندمدار و روش یادگیری در حد تسلط ندهند و دبیران دانش کافی درخصوص علم روان‌شناسی و زبان‌شناسی به دست نیاورند، عملکرد یادگیری دانش‌آموزان و عملکرد آموزشی دبیران در همین سطحی که وجود دارد، خواهد بود. در پایان خاطرنشان می‌سازیم، به علت نیازی که ما به زبان عربی داریم، باید از عربی، زبانی زنده، پویا، سودمند و زیبا بسازیم.

نتیجه‌گیری

با توجه به روش تدریسی که در کلاس درس اجرا کردم و با بازخورد خوبی که از پیشرفت نمره‌ها و افزایش علاقه و انگیزهٔ دانش‌آموزان دریافت کردم، به این نتیجه رسیدم که ارتباط نزدیکی بین آموخته‌های قبلی دانش‌آموزان با مطالب درس جدید وجود دارد. بنابراین مشارکت دانش‌آموزان در تدریس به تعمیق آموخته‌های آن‌ها کمک شایانی می‌کند. نیاموختن کلمات هم‌خانواده، متشابه و متضاد، و افزایش نیافتن دامنهٔ لغات دانش‌آموزان باعث می‌شود که در فراگیری درس عربی با مشکل مواجه شوند. بنابراین به آن‌ها افزایش مطالعهٔ کتب غیردرسی مفید و آموزش انواع مکالمات شفاهی را در یادگیری توصیه و تأکید می‌کردم.

تشویق و ترغیب دانش‌آموزان به صرف وقت بیشتر برای یادگیری درس عربی ضرورت دارد. زیرا به اعتراف خود دانش‌آموزان، مهم‌ترین علل افت درس عربی عدم صرف وقت برای یادگیری آن است. لذا لازم است اولیای دانش‌آموزان، دبیران مدارس و مشاوران هماهنگی لازم را به عمل آورند تا دانش‌آموزان برای یادگیری این درس وقت بیشتری صرف کنند.

با توجه به اینکه انگیزه، عامل مؤثری برای یادگیری هر درسی است. لذا دبیران باید به منظور یادگیری دانش‌آموزان انگیزه به وجود آورند و هدف تدریس این درس را برای آن‌ها تبیین و تفسیر کنند تا دانش‌آموزان با انگیزه و رغبت بیشتری آن را یاد بگیرند.

با علم به اینکه اکثر کتب مذهبی و معارف اسلامی (قرآن، نهج‌البلاغه، تفاسیر، ادعیهٔ مذهبی و ...) به زبان عربی هستند، لذا دانش‌آموزان باید درک کنند که مونس و همدم شدن با کتب مذهبی، دینی و معارف الهی، روح تشنهٔ آن‌ها را سیراب می‌کند. از این راه بچه‌ها به اهمیت یادگیری درس عربی بیشتر پی خواهند برد.

به دانش‌آموزان بفهمانیم، زبان عربی زبان روز است و ما برای درک متون دینی، قرآن، نهج‌البلاغه و دعاها و فهم متون فارسی، ناگزیر باید عربی را بفهمیم.

پیشنهادها

۱. از دانش‌آموزان بخواهیم با آمادگی قبلی برای تدریس درس جدید در کلاس حاضر شوند.
۲. از تدریس قواعد درس جدید و ترجمهٔ متن درس بدون مشارکت همهٔ دانش‌آموزان بپرهیزیم.
۳. بکوشیم کلاس درس محیطی شاداب و فعال باشد و در این بین، نقش بازی را در آموزش فراگیرندگان فراموش نکنیم.
۴. نوجوان تشویق شدن و دیده شدن را می‌خواهد، پس با این حربه آموخته‌های او را تعمیق کنیم.
۵. برای ایجاد روحیهٔ رقابت سالم در میان دانش‌آموزان، مسابقات علمی و المپیادهایی برگزار کنیم و به شناسایی، معرفی، تشویق و اهدای جوایز به نفرات برتر بپردازیم.
۶. دانش‌آموزان را تشویق کنیم، در تهیهٔ روزنامه‌دیواری خاصی مشارکت کنند که در آن، مطالب علمی، ورزشی، ادبی، سیاسی و ... به زبان عربی گنجانده شود.

با علم به اینکه اکثر کتب مذهبی و معارف اسلامی (قرآن، نهج‌البلاغه، تفاسیر، ادعیهٔ مذهبی و ...) به زبان عربی هستند، لذا دانش‌آموزان باید درک کنند که مونس و همدم شدن با کتب مذهبی، دینی و معارف الهی، روح تشنهٔ آن‌ها را سیراب می‌کند. از این راه بچه‌ها به اهمیت یادگیری درس عربی بیشتر پی خواهند برد

تورات در آینهٔ قرآن

دکتر علی‌احمد ناصح
دانشیار دانشگاه قم (دانشکده الهیات)
یعقوب عابدی
دانش‌آموخته کارشناسی ارشد، دانشگاه قم

اشاره

در مـورد کتاب «تـورات» در قـرآن کریم صفات زیادی ذکر شـده اسـت. می‌تـوان این‌طـور درک کـرد کـه کتـاب حضـرت موسـی(ع) ویژگی‌های بسـیاری داشـته که بـرای تمامـی مـردم یهود و نیازهـای روزمره‌شـان کافی بوده اسـت. اما اینکه همیـن تـورات موجـود و فعلـی نیـز دارای ایـن شـرایط و صفات اسـت یا نـه، جای بحـث زیادی دارد. در قـرآن ایـن صفـات فقـط بـرای تـورات اصلـی و زمـان موسـی(ع) ذکر شـده اسـت. پس توراتـی کـه فعلاً می‌بینیم و موجود اسـت، شـاید فاقـد این صفـات باشـد که بـه این موضـوع هم اشـاره می‌کنیم.

در جهان، ادیان اسـلام، مسـیحیت و یهودیـت از جایگاه ویـژه‌ای برخـوردار هسـتند. از زمـان ظهور اسـلام، پیروان ایـن ادیـان در زمینـهٔ آرای مذهبـی خـود در بحـث و مجادلـه بودنـد و هـر گروه بـه دفـاع از پایه‌هـای اعتقادی دیـن خـود می‌پرداختنـد. بحـث و گفت‌وگو پیرامـون این ادیـان تـا عصـر حاضر نیـز ادامـه یافته اسـت و مسـلماً تا زمانی کـه ملل مسـلمان، مسـیحی و یهودی وجـود دارند، ایـن مباحـث ادامـه می‌یابند. چـون به‌طور طبیعی انسـان از عقایـد و دارایی‌هـای معنـوی خـود حمایت می‌کنـد و سـعی در اثبات حقانیت مرام خود دارد. ما در اینجا سـعی کرده‌ایـم ویژگی‌هـا و صفاتی را که از تـورات در قرآن کریم آمـده اسـت، نام ببریم و ببینیـم: «آیا ایـن ویژگی‌هایی که عنـوان شـد، در توراتـی کـه الان موجود اسـت نیـز وجود دارد یـا خیـر؟ صفـات زیادی برای تـورات در قـرآن مطرح شـده اسـت که در متن اصلی بحث به آن‌هـا می‌پردازیم.»

کلیدواژه‌هـا: قـرآن، تـورات، تـورات موجـود، تـورات اصلـی، تصدیـق تـورات

صفات تورات

بصیرت‌آفرین

«ولقـد آتینـا موسـی الکتـاب من بعـد ما أهلکنـا القرون الاولـی بصائـر للنـاس و هـدی و رحمة لعلهـم یتذکرون» (قصص/ ۴۳)

«بصائـر» جمـع «بصیـرت» و به معنای «بینایی» اسـت. در اینجـا منظـور، آیـات و دلایلـی اسـت کـه موجب روشـنایی قلـب مؤمنـان می‌شـد و هدایـت و رحمـت نیز از لـوازم ایـن بصیرت اسـت و بـه دنبال آن تذکـر و بیداری دل‌هـای آمـاده. خداوند در این آیه می‌فرماید: من سـوگند می‌خـورم کـه ما کتاب تـورات را به موسـی دادیـم و آن را

بـه وی وحـی کردیـم. و ایـن کتـاب آسمانی که به موسی وحـی کردیم، سـبب بصیرت و تعلیم و آموزش بشـر اسـت. بصیرت به معنی معرفت و تحقیق (مفـردات راغب، کلمهٔ بصـر) و بینـش و آگاهـی و کلمـهٔ «ابصـار» جمـع «بصیر»، یعنی «چشـم». گویـا، مراد از بصائر جهتها و دلایل روشـن و برهانهـای محکـم اسـت کـه به وسـیلهٔ آن مـردم به حق آگاهـی و معرفـت و بینش پیـدا میکنند و به سـوی معارف حقـه و هدایت و رسـتگاری حرکـت میکنند.

از آنجـا کـه خداونِد متعال خود بصیر اسـت: «و کفی بربّک بذنوب عباده خبیراً بصیراً» (اسـراء/ ۱۷)، کتابهای آسـمانی هـم که نـازل کـرده اسـت، بصیرتبخـش و روشـنگرند. لذا لفـظ بصائر در مـورد قرآن کریم هم لفظ بصائر اطلاق شـده اسـت: «هـذا بصائر من ربکم و هـدی و رحمة لقوم یؤمنون» (اعراف/ ۲۰۳).

در مورد تورات هم میفرماید: «بصائر للناس».

ذکری

از جملـه صفاتـی که قـرآن برای تـورات ذکر کـرده، صفت «ذکـر» اسـت. در بعضی از آیـات هدف نزول تـورات را تذکر و یـادآوری بـرای صاحبـان خرد بیـان میکنـد: «ولقد آتینا موسـی الهـدی و أورثنـا بنـی إسـرائیل الکتـاب * هـدی و ذکـری لأولـی الألبـاب» (غافـر/۵۴- ۵۳): و مـا بـه موسـی هدایـت بخشـیدیم و بنیاسـرائیل را وارثـان کتـاب (تورات) قـرار دادیـم. کتابـی کـه مایهٔ هدایـت و تذکر بـرای صاحبان عقـل بود.

همانطور که دربارهٔ قرآن تعبیر ذکری را آورده است: «وکلا نقـص علیـک من أنباء الرسـل مانثبت به فـؤادک و جـاءک فی هذه الحـق و موعظة و ذکری للمؤمنیـن» (هود/ ۱۲۰): مـا از هـر یـک از سرگذشـتهای انبیا بـرای تو بازگو کردیـم تـا به وسـیلهٔ آن قلبـت را آرامش بخشـیم، و در این [اخبـار و سرگذشـتها] برای تو حـق و برای مؤمنان موعظه و تذکر آمده اسـت.

- «إن هو إلّا ذکر و قرآن مبین» (یس/ ۶۹)
- «وهـذا ذکـر مبـارک أنزلناه أفأنتـم له منکـرون» (انبیا/ ۵۰)

در قـرآن کریـم بـه تـورات هـم ذکـر اطـلاق شـده اسـت: «ولقـد کتبنـا فـی الزبـور مـن بعـد الذکـر ان الأرض یرثهـا عبـادی الصالحـون» (انبیـاء/ ۱۰۵): در زبـور بعـد از ذکـر (تورات) نوشـتیم، بندگان شایسـتهام وارث (حکومت) زمین خواهند شـد.

در **مجمعالبیـان** بـرای ذکـر چنـد معنـی نقل شـده که یکـی از آنها تورات اسـت: «و ثانیهـا ان الزبور الکتب المنزله بعـد التـوراه و الذکـر هـو التـوراه عن ابـن عبـاس و ضحاک، ثالثهـا ان الزبـور زبـور داوود، و الذکـر تـوراه موسـی، عـن الشـعبی» (طبرسـی، ۱۳۸۰، ج۱۷: ۱۱۹).

در «تفسـیر نمونـه» منظور از ذکـر در آیـهٔ ۱۰۵ انبیاء این چنـین بیـان شـده اسـت: «ولـی بـا توجـه بـه تعبیراتـی که در آیـه بـه کار رفتـه، ظاهـر ایـن اسـت کـه منظـور از زبور، کتـاب داوود و ذکـر بـه معنـی تورات اسـت و بـا توجه به اینکه زبـور بعـد از تـورات بـوده، تعبیـر (مـن بعـد) حقیقی اسـت و اینچنیـن معنا میشـود: و مـا در زبـور، بعد از تـورات، چنین نوشـتیم کـه این زمیـن را بندگان صالـح بـه ارث خواهند برد» (مکـارم شـیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱۳: ۵۱۳).

همانطـور کـه یکـی از اهـداف نـزول قـرآن را تذکـر بـرای مـردم معرفـی کـرد: «و یبین آیاتـه للناس لعلهـم یتذکرون» (بقـره/ ۲۲۱)، دربـارهٔ تورات نیز میفرماید: «ولقد آتینا موسـی الکتـاب من بعد مـا أهلکنا القرون الأولی بصائـر للناس و هدی و رحمـة لعلهم یتذکرون» (قصـص/ ۴۳).

و نیز در آیهٔ ۴۸ سـورهٔ انبیاء میفرماید: «و لقد آتینا موسـی و هـارون الفرقـان و ضیـاء و ذکـرا للمتقیـن». و همانـا مـا بـه **موسـی** و **هارون** آن کتـاب جداکنندهٔ [حق از باطـل] را که بـرای تقواپیشـگان روشـنیبخش و مایـه یـادآوری بـود، عطا کردیم.

علامـه طباطبایـی ذیـل همیـن آیـه میفرمایند: «اگـر ذکر نامیـده، بدیـن جهت اسـت که تورات مشـتمل بـر مطالبی از حکمتهـا، موعظهها و عبرتهاسـت کـه خـدای را بـه یـاد میانـدازد.»

تفصیل

از جملـه صفاتـی کـه در قرآن کریـم برای تورات ذکر شـده، صفـت تفصیـل اسـت کـه در آیـهٔ شـریفه «ثـم آتینا موسـی الکتـاب تمامـا علی الذی احسـن و تفصیلا لکل شـیء و هدی و رحمـة لعلهم بلقاء ربهم یؤمنـون» (انعام/ ۱۵۴) آمده اسـت.

آلوسـی در تفسـیرشِ ذیـل ایـن قسـمت (و تفصیـلاً لکل شـی) مـیآورد: «ای بیانا مفصلا لکل مایحتـاج الیه فی الدین، دلالـه فیـه علـی انـه لااجتهاد فـی شـریعه موسـی (ع) خلافا لمـن زعـم ذلک، فقـر و در مثله فی صفه القـرآن کقوله تعالی فی سـوره یوسـف (ع) و تفصیلَ کل شی» (آلوسـی، ۱۴۰۵ ق، ج۵: ۸۹).

امـا **فخـر رازی** در تفسـیرشِ ایـن چنیـن نقلِ میکنـد که: «آتینـا موسـی الکتـاب تمامـاً، ای تامـا کامـلا علـی احسـن ماتکـون علیـه الکتـاب»: ... و به بهترین وجه که نیکوست. در ادامـه نیـز از قـول **کلبی** نقل میکند کـه: «و مـراد از تفصیل کل شـی یعنـی: مـن النعـم فیالدیـن و المـراد بـه ما یتخص بالدیـن فدخـل فـی ذلـک بیـان تبـوه رسـولنا (ص) الدینه، و شـرعه و سـایر ادلـه و احـکام الامانسـخ منهـا» (فخـر رازی، ۱۴۱۰ق، ج۵: ۴).

مجمعالبیـان هـم ذیل تفسـیر این آیه میگویـد: «تفصیلاً ـ ای بیانـا لـکل مایحتاج الیه الخلق»: همانا تمـام آنچه که مردم به آن احتیاج دارند (طبرسـی، ۱۳۸۰، ج ۴: ۱۹۷).

بـه عـلاوه، **آیةالله جـوادی آملـی** اینچنیـن در تفسـیر خـود میفرمایـد کـه تـورات تفصیلِدهنـدهٔ همـه نیازهـای بنیاسـرائیل بـوده اسـت. (و تفصیـلا لـکل شـی) و حضرت موسـی (ع) نیـز تمـام نیازهـای مـردم روزگارش را تأمیـن میکـرد، چنانکـه تـورات هدایـت در جهـت و رحمـت برای آن مـردم نیـز بـوده اسـت (هـدی و رحمـه). ایشـان در ادامهٔ

از آنجا که خداوند متعال خود بصیر است: «و کفی بربّک بذنوبِ عباده خبیراً بصیراً» (اسراء/ ۱۷)، کتابهای آسمانی هم که نازل کرده است، بصیرتبخش و روشنگرند. لذا لفظ بصائر در مورد قرآن کریم هم لفظ بصائر اطلاق شده است: «هذا بصائر من ربکم و هدی و رحمة لقوم یؤمنون»

بحثشان از این آیه به‌عنوان هدف نزول تورات می‌نویسد که خدای سبحان با اوصاف چهارگانهٔ تفهیم، تفصیل، هدایت و رحمت ظهور کرد تا بنی‌اسرائیل قیامت را باور کنند. و در ادامه آورده است که متأسفانه در تورات کنونی با اهمیتی که معاد دارد، به این موضوع همانند قرآن کریم پرداخته نشده است، مگر اشاراتی که شاید استنباط از آن‌ها آسان نباشد. در حالی که خدا در آیهٔ مورد بحث هدف از نزول تورات را معاد برمی‌شمرد (آملی، ۱۳۸۵، ج ۲۷: ص ۵۳۷ـ ۵۳۵).

از مطالبی که در مورد ویژگی‌های تورات گفته شد فهمیده می‌شود، کتابی که خدا به موسی(ع) نازل کرد، دارای ویژگی‌های زیادی بوده که یکی از آن‌ها همه‌جانبه و گسترده بودن آن است که برای تمام مردم یهود و نیازهای روزمره‌شان کافی بوده است، حالا اینکه آیا مقصود از کتاب همان الواح بوده، یا تورات بوده یا کدام منظور بوده، مشخص نیست. اما کتابی است که ویژگی‌های تفصیل، هدایت و رحمت را دارد. البته نسبت به؛ قرآن کنونی که الان نمی‌توان گفت این ویژگی‌ها را دارا باشد.

در «تفسیر المیزان» هم **طباطبائی** فرموده است، تورات فعلی و کنونی که در قرآن از آن یاد شده که تحریف شده است، در آن هیچ بحثی از روز قیامت ندارد و بعضی از مورخین آن‌ها هم می‌گویند که ملت اسرائیل اعتقاد به معاد ندارند (طباطبایی، ۱۳۸۴، ج ۷: ۳۹۶).

بنابراین، آیهٔ شریفه بیان شده دلالت بر این دارد که تورات نسبت به معارف و شرایعی که مورد حاجت بشر است، کتاب کاملی نیست و همین‌طور هم هست. همچنان که در آیهٔ «وانزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و مهیمنا علیه....» (مائده/ ۴۸)، بعد از ذکر تورات و انجیل، قرآن را مهیمن و مکمل آن دو خوانده است (فعال عراقی، ۱۳۸۱: ۲۴).

در تفسیر مباحثی از **عبدالله بن ولید** روایت می‌کند که: «**امام صادق (ع)** گفت: خدای تعالی دربارهٔ موسی(ع) فرمود: «و کتبناله فی الالواح من کل شی» و ما فهمیدیم که برای موسی همه چیز را ننوشته است (بلکه از همه چیز مقداری نوشته) دربارهٔ عیسی(ع) فرمود: «ولابین لکم بعض الذی تختلفون فیه» (زخرف/ ۶۳).

دربارهٔ محمد (صلوات الله علیه) هم فرمود: «وجئنا بک شهیدا علی هؤلاء و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء» (نحل/ ۸۹).

رحمت

تورات نازل شده بر موسی(ع) مایهٔ رحمت برای مردم است. اما آیا این تورات کنونی و فعلی مایهٔ رحمت و خیر برای آنان است؟ توراتی که تحریف شده است و به تورات اصلی هم عمل نمی‌شود. خداوند این کتاب را به صفات فراوانی یاد می‌کند که از آن جمله رحمت است که در آیات متعدد می‌فرماید:

- و هدی و رحمة لعلهم بلقاء ربهم یؤمنون (انعام/ ۱۵۴).
- هدی و رحمة للذین هم لربهم یرهبون (اعراف/ ۱۵۴)
- بصائر للناس و هدی و رحمة لعلهم یتذکرون (قصص/ ۴۳)
- و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة (احقاف/ ۱۲).

تورات برای آن مردم هدایت و رحمت بوده است؛ هدایت در زمینهٔ کارهای فکری و رحمت دربارهٔ کارهای عملی. انسان نیاز دارد بفهمد و مسیر فهمش را بپیماید. این نخستین هدایت و راهنمایی است و سپس پیمودن آن راه. اولی علم صائب است و دومی عمل صالح. با علم صائب، هدایت تحقیق می‌یابد و با رحمت، عمل صالح تأمین می‌شود (آملی، ۱۳۸۵، ج ۲۷: ۵۳۵).

و از صفات دیگر آن می‌توان به فرمان ـ نور ـ هدایت اشاره کرد که در بحث جدید به آن اشاره خواهد شد. همچنین آیهٔ «و من قبله کتاب موسی اماماً و رحمة و هذا کتاب مصدق لسانا عربیا لینذر الذین ظلموا و بشری للمحسنین» (احقاف/ ۱۲) اشاره به امام و رحمت بودن تورات می‌کند و اینکه این کتاب می‌تواند مقتدای بنی‌اسرائیل باشد. بنی‌اسرائیل باید در اعمال خود از آن پیروی کنند، بدین جهت که مایهٔ اصلاح نفوس مردم با ایمان و رحمت است. (طباطبایی، ۱۳۸۴، ج ۱۸۵: ۲۹۹).

در این آیه تعبیر (اماما و رحمة) ممکن است از این نظر باشد که بعد از ذکر امام و پیشوا، احیاناً مسئلهٔ تکلیف شاق و خشونت‌بار به ذهن تداعی می‌کند، به واسطهٔ خاطره‌ای که از پیشوایان خود داشتند. ولی ذکر «رحمت» این تداعی را اصلاح می‌کند و می‌گوید: امامت این امام توأم با رحمت است. حتی اگر تکالیفی آورده، آن هم رحمت است و چه رحمتی برتر از تربیت نفوس آن‌هاست.

فرقان

در آیهٔ «و اذ آتینا موسی الکتاب و الفرقان لعلکم تهتدون» (بقره/ ۵۲)، منظور از کتاب و فرقان ممکن است هر دو اشاره به تورات باشد ونیز ممکن است اشاره به معجزاتی باشد که خداوند در اختیار **موسی(ع)** گذاشته بود (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۵۵).

که مفسران در معنای این دو کلمه و اینکه به چه معنا آمده است، نظرات مختلفی دارند که به بعضی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد. به قول «تفسیر نمونه»، این تفسیرها هیچ‌گونه با هم منافاتی ندارند، چرا که ممکن است فرقان هم اشاره به (تورات) و هم اشاره به سایر معجزات و دلایل موسی (ع) باشد.

زمخشری در تفسیر خودش همان تورات را گرفته است (زمخشری، ۱۴۱۵ هـ. ق، ج ۳: ۱۲۲).

به نظر برخی از مفسیرین، یکی از صفاتی که خداوند در قرآن برای تورات آورده، «فرقان» است. همان‌طور که خداوند دربارهٔ قرآن این وصف را آورده است: «تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا» (فرقان/ ۱).

دربارهٔ تورات نیز می‌فرماید: «و اذ اتینا موسی الکتاب و الفرقان لعلکم تهتدون» (بقره/ ۵۳).

مقصود از «الکتاب» همان تورات معهود و مقصود از «فرقان» چیزی است که عامل هدایت است. زیرا عنوان «اهتدا» که در پایان آیه به عنوان حکمت چنین نعمتی بیان شده است، نشان می‌دهد که فرقان اثر راهنمایی دارد

مقصـود از «الکتـاب» همـان تـورات معهود و مقصـود از «فرقـان» چیزی اسـت که عامـل هدایت اسـت. زیرا عنوان «اهتـدا» کـه در پایان آیه به عنـوان حکمت چنین نعمتی بیان شـده اسـت، نشـان می‌دهد کـه فرقان اثـر راهنمایی دارد.

مختـار بعضـی از مفسـران این اسـت کـه مـراد از فرقان همـان کتاب است. (حقـی بروسـوی، ۱۳۳۰ هــ.ق، ج ۱: ۱۳۴؛ مغنیـه، ۱۳۸۶، ج۱: ۱۲۰).

عطـف الفرقـان بـر الکتـاب می‌توانـد عطـف صفتـی بـر صفـت دیگر باشـد و هرکـدام بیانگر بعـدی از ابعـاد تورات. یعنـی ما بر موسـی (ع) نعمتـی عطا کردیم کـه هم کتاب بـود وهـم فرقـان و می‌تواند مـراد از کتاب و فرقـان دو چیز متفـاوت باشـد. یعنـی به موسـی کتـاب (تـورات) دادیم و نیـز بـه او فرقـان عطـا کردیم. بـر این مبنـا، مـراد از فرقان معجـزات و براهین و ماننـد آن خواهد بود. (جـوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۴: ۴۳۱).

ممکـن هم هسـت کـه فرقـان شـامل تـورات و معجزات حضرت موسـی شـود و منافاتی بین این دو نیسـت. فرقان یعنی وسـیلۀ تمییز و تشـخیص و مراد از آن چیزی است کـه بتـوان بـه وسـیلۀ آن حـق را از باطـل تشـخیص داد. فرقـان ماننـد «فـرق» مصدر اسـت، منتهـا فرقـان بلیغ‌تر از فـرق اسـت. البتـه راغب فرقـان را اسـم می‌دانـد (راغب، ۱۴۱۶ هــ ق: ذیـل فرق).

تـورات متصـف به کتـاب شـده اسـت، زیـرا مجموعه‌ای از قوانیـن، معـارف، اخـلاق و احـکام فقهـی و حقـوق بـه جامعیـت تـورات اسـت و فرقان اشـاره بـه فاروق بـودن آن بیـن حـق و باطل، صـدق و کذب و... اسـت. به بیان سـوم، عطـف صفات بـه یکدیگر برای برجسـته شـدن هر صفتی در ذهن مخاطب اسـت (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۴: ۴۳۱).

در آیـۀ دیگـری کـه مؤید فرقـان بـودن تـورات اسـت، چنیـن آمده: «ولقد آتینا موسـی و هـارون الفرقان و ضیاء و ذکـرا للمتقین» (انبیا/ ۴۸).

علامـه طباطبایـی مـراد از فرقـان و ضیاء ذکـر در این آیه را تورات دانسـته اسـت و می‌فرماید: «آیۀ بعدی شـاهد بـر این اسـت که مـراد از فرقـان و ضیاء و ذکر تورات اسـت خداوند آن را به **موسـی** و برادرش **هارون** که شـریک در نبـوت وی بـود داد. و اگر تـورات را فرقـان دانسـته یا برای ایـن اسـت کـه تـورات فـرق گذارنـده میـان حـق و باطل باشـد و یـا بدیـن جهت اسـت که وسـیلۀ فرق میـان حق و باطل در اعمـال و اعتقـادات اسـت. ایـن آیه نظیـر آیۀ **و اذا آتینا موسـی الکتاب و الفرقـان لعلکم تهتدون** اسـت» (طباطبائی، ۱۳۸۴، ج ۱۴: ۴۱۷).

مؤیـد ایـن مطلب آن اسـت که در آیـات دیگر، تـورات را نـور دانسـته که با ضیـاء معنای نزدیک‌تـر دارد و همچنین در سـورۀ صافـات آن را کتـاب روشـنگری دانسـته کـه بـه موسـی و هارون عطا شـده اسـت.

«ولقد مننا علی موسـی و هارون * و نجینا هما و قومهما مـن الکـرب العظیم * و نصرنـا هم فکانوا هـم الغالبین * و اتینا هما الکتاب المسـتبین» (صافات/ ۱۱۷-۱۱۴).

«مجمع‌البیان» نیز مراد از فرقان را تورات دانسـته اسـت: «و لقد آتینا موسـی و هـارون الفرقان انی اعطیناهما التوراه یفـرق بین الحـق و الباطل عن مجاهد و قتاده» (طبرسـی، ج ۷: ۹۲).

ممکن هم هست که فرقان شامل تورات و معجزات حضرت موسی شود و منافاتی بین این دو نیست. فرقان یعنی وسیلۀ تمییز و تشخیص و مراد از آن چیزی است که بتوان به وسیلۀ آن حق را از باطل تشخیص داد

ضیاء و کتاب مستبین

در بحث‌هـای قبـل هم اشـاره شـد کـه قرآن کریـم برای تـورات صفـت «ضیـاء» و «کتاب مسـتبین» آورده اسـت. در اینکـه میـان «ضیـاء» و «نـور» چـه تفاوتی اسـت، بین لغوییـن و مفسـرین، نظـرات و گفت‌وگـوی فـراوان وجـود دارد. امـا نظـری کـه دقیق‌تـر بـه نظر می‌رسـد این اسـت کـه دو کلمۀ مزبـور اگرچـه در بسـیاری از مواقـع مترادف هسـتند، امـا گاهـی فـرق دارنـد، زیـرا: الضـوء و ضیـاء بـه معنـای نـور ذاتـی اسـت، ولـی نـور، آن چیـزی کـه از غیر خـودش نور می‌گیـرد و بنابراین قول خداوند متعال اسـت: «هـو الـذی جعل الشـمس ضیاء و القمـر نـورا» (یونس/۵) (العسـکری، ۱۳۷۹: ۳۳۳).

آیـۀ «ولقـد اتینـا موسـی و هـارون الفرقـان و ضیـاء و ذکـرا للمتقیـن» (انبیـاء/ ۴۸) بیانگـر ایـن نکته اسـت که تـورات روشـنی‌بخش زندگـی و یـادآور مسـیر هدایـت و نیازمندی‌هـای دینـی بـرای تقواپیشـگان بود و اگـر تورات را ضیـاء خوانـد، به‌خاطـر این اسـت که مسـیر انسـان‌های باتقـوا را بـه سـوی رسـتگاری در دنیـا و آخـرت روشـن می‌سـازد. لـذا در آیـۀ دیگـر کـه قریـب بـه این معناسـت، آن را کتـاب مسـتبین می‌خوانـد: «ولقد مننا علی موسـی و هـارون و نجیناهمـا و قومهما من الکـرب العظیم و نصرنا هـم فکانـوا هـم الغالبیـن و آتیناهمـا الکتاب المسـتبین» (صافـات/ ۱۱۷-۱۱۴): و بـه تحقیـق ما به موسـی و هارون نعمـت ارزانـی داشـتیم و بـه آن دو کتـاب روشـنگر دادیم.

مسـتبین بـه معنـای مبین (روشـن و روشـنگر) اسـت و مبیـن و «تـا» در آن بـرای تأکیـد و مبالغـه اسـت؛ یعنـی بسـیار روشـن و روشنگر (هاشـمی رفسـنجانی، ۱۳۸۶، ج ۱۵: ۴۶۱).

ایـن آیـه اشـاره می‌کنـد کـه کتـاب آسـمانی حضـرت موسـی و هـارون (تـورات) برخـوردار از پیام‌هـا و مضامینی بسـیار روشـن و قابـل فهـم بـرای همـگان بـود و بـه تمام نیازمندی‌های دین و دنیا و آخرت بنی‌اسـرائیل و انسـان‌ها در آن روز پاسـخ می‌گفت. کتابی روشـن و روشـنگر بود که مجهـولات نهایی را روشـن می‌کرد و آن اموری را که بشـر آن روز احتیـاج داشـت، فاقـد آن بـود و بـر او پوشـیده بود، بیان می‌داشت.

«مجمع‌البیـان» ضیـاء را یکـی از صفـات تـورات می‌داند کـه پیروان حضـرت موسـی(ع) از نور آن بهـره می‌گرفتند تـا هدایـت شـوند: «(وضیـاء)ای: و آتینا هما ضیـاء و هومن صفـه تـوراه ایضـاً مثل قولـه (فیها هـدی و نـور) و المعنی انهـم اسـتضاء وابهاجتـی اعتـدوا فـی دینهـم» (طبرسـی، ۱۳۸۰، ج ۷: ۹۲).

امام

در قرآن کریم، علاوه بر اوصاف مشترک بین تورات و انجیل، بعضی از اوصاف و ویژگی‌های تورات هم ذکر شده که نشانگر اهمیت و جایگاه والای تورات در قرآن است. یکی از صفات بسیار مهم که برای تورات ذکر شده، لفظ امام است که در میان کتب آسمانی فقط بر تورات اطلاق شده است.

راغب در «مفردات» امام را «مقتدا»، و به آنچه که به آن اقتدا می‌کنند و به معنی «پیشوا» می‌داند؛ چه انسان باشد که به سبب قومش یا فعلش مورد اقتدای مردم باشد یا در کتاب حق باشد یا باطل و ائمه جمع امام است: «والامام: الموتم با انساناً کان یقتدی بقوله او فعله، او کتاباً او غیر ذلک معقاً کان او مبطاً. جمعه ائمه و قوله تعالی: یوم ندعوا کل اناس بامامهم (اسراء/ ۷۱) ای بالذی یقتدون به وقیل: بکتابهم... (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ هـ ق: ذیل واژهٔ امام).

امام در لغت به معنای الگو و پیشواست. لذا در قرآن کریم برای چندین مصداق به کار رفته است یکی از مصداق‌های آن «شاهراه» است. راهی که ورود در آن انسان را به مقصد می‌رساند و مسافر از آغاز تا پایان آن با راه‌های دیگر مواجه نمی‌شود تا سرگردان بماند، و نیاز به علامت داشته باشد، به امام موسوم است. لذا خداوند تعالی دربارهٔ شاهراه مجاز به شام و ویرانه‌های قدیم لوط و اصحاب ایکه در کنار آن واقع است می‌فرماید: «و ان کان اصحاب الایکه لظالمین فانتقمنا منهم و انهما لبإمام مبین» (حجر/ ۷۹-۷۸)

اطلاق امام به کتاب آسمانی تورات (من قبله کتب موسی اماماً و رحمه) نیز از این‌روست. زیرا مقتدای انسان‌ها در زمان حضرت موسی و بعد از او، راهی بدون حیرت بوده است که عمل کننده به آن به مقصد می‌رسید. انسان کامل را هم به این دلیل امام می‌گویند که معارف کتاب‌های آسمانی را داراست و سیره و سنت، و قول و گفتار او راه روشنی است که اقتدای به آن سالک را به مقصد می‌رساند (و جعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا).

بعضی از مفسرین اطلاق امام به شاهراه، کتاب آسمانی، لوح محفوظ و انسان کامل را از باب تطبیق معنای حکمی بر مصداق‌های روشن آن می‌دانند، نه از باب تفسیر مفهومی (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۶: ۱۲۵).

همان‌طور که گذشت، در میان کتب آسمانی لفظ امام فقط در مورد تورات به کار رفته است. در سورهٔ هود می‌فرماید: «افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و من قبله کتاب موسی اماماً و رحمة اولئک یؤمنون به و من یکفر به من الاحزاب فالنار موعده فلا تک فی مریة منه انه الحق من ربک ولکن اکثر الناس لا یؤمنون» (هود/ ۱۷).

این آیه ضمن بیان اینکه تورات، کتاب آسمانی نازل شده بر حضرت موسی(ع) حاوی بشارت بر نزول قرآن و دلیل آشکاری بر حقانیت آن است که برخورداران از بصیرت الهی، دلالت تورات بر نزول قرآن را به خوبی در می‌یابند، عظمت تورات را در مقایسه با کتب آسمانی دیگر از نظر قرآن بیان می‌کند (و من قبله کتاب موسی اماما و رحمه...).

در «سورهٔ احقاف» نیز تعبیر امام در مورد تورات به کار رفته است: «و من قبله کتاب موسی اماماً و رحمة و هذا کتاب مصدق لسانا عربیا لینذر الذین ظلموا و بشری للمحسنین» (احقاف/ ۱۲).

در این آیه نیز ضمن تصدیق تورات و هماهنگی پیام و محتوای آن با قرآن، به بیان اهمیت تورات در میان کتب آسمانی می‌پردازد و آن را به امام و رحمت توصیف می‌فرماید که سرمشق زندگی و تبلور رحمت الهی در میان پیشینیان بوده است.

از اینکه لفظ امام به‌صورت مطلق بر کتاب آسمانی تورات اطلاق شده، جایگاه بی‌بدیل تورات را در میان کتب آسمانی نازل شده قبل از قرآن می‌توان دریافت.

تفصیل و تفسیر لفظ امام را شاید بتوان از «سورهٔ مائده» آیهٔ ۴۴ فهمید؛ آنجا که می‌فرماید: «إنا أنزلنا التوراة فیها هدی ونور یحکم بها النبیون الذین أسلموا للذین هادوا والربانیون والأحبار بما استحفظوا من کتاب الله وکانوا علیه شهداء فلا تخشوا الناس واخشون ولا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا ومن لم یحکم بما أنزل الله فأولئک هم الکافرون»

در «تفسیر نمونه» علت تعبیر امام دربارهٔ تورات چنین بیان شده است: ... تعبیر به امام در مورد تورات ممکن است به خاطر این باشد که احکام شریعت موسی(ع) به‌طور کلی در آن بوده و حتی مسیحیان بسیاری از تعلیمات خود را از تورات می‌گیرند. (مکارم، ۱۳۸۰، ج ۹: ۵۶).

در «مجمع‌البیان» آمده است: (اماما) یوتم به فی امور الدین (و رحمه)ای: و نعمه من الله تعالی علی عباده، و قیل معناه ذا رحمه‌ای: سبب الرحمه لمن آمن به). (طبرسی، ۱۳۸۰، ج ۵: ۲۵۵). که معنای امام را پیشرویی که در امور دین به او اقتدا می‌شود، دانسته و رحمت به معنای نعمت از طرف خداست. اما در آیهٔ «انا انزلنا التوراه....» بر نزول آن از جانب خدا، نام بردن از آن به‌عنوان کتاب و آیات خدا، متصف کردن به «هدایت» و «نور» و پیروی انبیاء، ربانیون و احبار و حفظ آن‌ها کتاب خدا را، مرجع قرار دادن آن و کافر خواندن کسی که حکم نکند بر احکام آن، تأکید شده است. این تعبیرات بر جامعیت در مرجعیت و پیشوایی تورات نسبت به کتب آسمانی دیگر قبل از قرآن و پیروی پیامبران حتی پیامبر اولوالعزم چون **عیسی(ع)** (جز در برخی از موارد که ناسخ آن احکام بوده است) دلالت می کند.

علامه طباطبایی در توضیح «اماماً و رحمه» چنین می‌فرماید: «در اینجا روشن می‌شود که چرا کتاب موسی، یعنی تورات را با صفت امام و رحمت توصیف کرده است. چون آن کتاب مشتمل بر معارف حق و شرایع الهی بوده است که مردم آن شرایع را امام و پیشرو خود قرار دادند. آن شرایع رحمت و نعمتی بود که بشر آن روز از آن متنعم می‌شود و توصیف تورات به امام و

علامه طباطبایی در توضیح «اماما و رحمه» چنین می‌فرماید: «در اینجا روشن می‌شود که چرا کتاب موسی، یعنی تورات را با صفت امام و رحمت توصیف کرده است. چون آن کتاب مشتمل بر معارف حق و شرایع الهی بوده است که مردم آن شرایع را امام و پیشرو خود قرار داده‌اند

رحمت در جای دیگر از کلام الله مجید نیز آمده است؛ آنجا که فرموده (احقاف/ ۱۲-۱۰): «امام بود، چون بنی‌اسرائیل به آن اقتدا می‌کردند و رحمت بود، چون به وسیلهٔ آن هدایت می‌شوند. طریقه‌ای بود که درستی راهنمایی‌هایش تجربه شده بود (طباطبایی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۷۷- ۲۷۶).

تصدیق تورات در قرآن

قرآن کریم در آیاتی چند، تورات نازل شده بر حضرت موسی(ع)، پیامبر قوم یهود را تصدیق می‌کند و به‌طور ضمنی دستور مراجعه و مطالعهٔ آن را صادر فرموده است: «قل فأتوا بالتوراة فأتلوها» (آل‌عمران): بگو تورات را بیاورید و آن را بخوانید.

آیات دیگری که به تأیید و تصدیق تورات، کتابی که مؤید آنچه نزد آنان است بر ایشان آمد، و از دیرباز در انتظارش بودند، بر کسانی که کافر شده بودند، پرداخته‌اند، فراوان‌اند: از جمله:

• «ولما جاءهم كتاب من عند الله مصدق لما معهم و كانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين» (بقره/ ۸۹): و هنگامی که از جانب خدا پیروزی می‌جستند، ولی همین‌که آنچه [که اوصافش] را می‌شناختند بر ایشان آمده، انکارش کرده‌اند.

• «و لما جاءهم رسول من عندالله مصدق لما معهم» (بقره/ ۱۰۱): و آن‌گاه که فرستاده‌ای از جانب خداوند بر ایشان آمد که آنچه را در کتاب آسمانی‌شان بود، تصدیق می‌داشت.

• «يا ايها الذين اوتوا الكتاب امنوا بما نزلنا مصدقا لما معكم من قبل أن نطمس وجوها فنردها على أدبارها أو نلعنهم كما لعنا أصحاب السبت و كان أمر الله مفعولا» (نساء/ ۴۷): ای کسانی که به شما کتاب داده شده است، بر آنچه بر پیامبر فروفرستادیم و تصدیق‌کنندهٔ همان چیزی است که با شماست، ایمان آورید....

• (خطاب به بنی‌اسرائیل): «و آمنوا بما أنزلت مصدقاً لما معكم و لاتكونوا أول كافر به ولا تشتروا بآياتي ثمنا قليلاً و ايای فاتقون» (بقره/ ۴۱): و بدانچه نازل کرده‌ام که مؤید همان چیزی است که با شماست، ایمان آورید. نخستین منکر آن نباشید و آیات مرا به بهایی ناچیز نفروشید.

قرآن کریم تصریح دارد که خداوند تورات را با وحی خویش بر موسی(ع) نازل فرموده است:

• «نزل عليك الكتاب بالحق مصدقا لما بين يديه و انزل التوراة والانجيل» (آل‌عمران/ ۳)

• «انا انزلنا التوراة فيها هدى و نور» (مائده/ ۴۴)

و گفته شده است که در تورات حکم الله نازل شده است: «وكيف يحكمونك و عندهم التوراة فيها حكم الله ثم يتولون من بعد ذلك و ما اولئك بالمؤمنين» (مائده/ ۴۳).

و عیسی تصدیق‌کنندهٔ آن شمرده شده است: «و قفينا على آثارهم بعيسى ابن مريم مصدقا لما بين يديه من التوراة و اتيناه الانجيل فيه هدى و نور و مصدقا لما بين يديه من التوراة و هدى و موعظة للمتقين» (مائده/ ۴۶).

و گفته شده است که پیامبر اسلام(ص) نیز تصدیق‌کنندهٔ آن است: «و اذ قال عيسى ابن مريم يا بنی‌اسرائيل انی رسول الله اليكم مصدقا لما بين يدی من التوراة و مبشرا برسول يأتی من بعدی اسمه احمد فلما جاءهم بالبينات قالوا هذا سحر مبين» (صف/ ۶)

و یهودیان به اقامهٔ تورات تشویق شده‌اند (مائده/ ۶۸- ۶۶). در آیهٔ ۵ سورهٔ جمعه آمده است: کسانی که تورات بر آنان عرضه شده و سپس حق آن را چنان‌که باید و شاید به جای نمی‌آوردند، همانند درازگوشی هستند که کتاب‌هایی را حمل می‌کنند.

یهودیان به اقامهٔ تورات تشویق شده‌اند (مائده/ ۶۸- ۶۶). در آیهٔ ۵ سورهٔ جمعه آمده است: کسانی که تورات بر آنان عرضه شده و سپس حق آن را چنان‌که باید و شاید به جای نمی‌آوردند، همانند درازگوشی هستند که کتاب‌هایی را حمل می‌کنند

نکتهٔ دیگری که قرآن به آن اشاره می‌کند این است که یهودیان انتظار پیامبر آخرالزمان را داشته‌اند که وصف او را در تورات یافته بودند. چنان‌که می‌فرماید: «الذين يتبعون الرسول النبی الامی الذی يجدونه مكتوبا عندهم فی التوراة و الانجيل يأمرهم بالمعروف و ينهاهم عن‌المنكر» (اعراف/ ۱۵۷) **ج. هارویتس** در اشاره به این آیه می‌نویسد: آیه ۱۵۷ سورهٔ اعراف مؤمنان را اکیداً متقاعد کرده بود که تورات در بردارندهٔ پیشگویی خاص دربارهٔ آمدن حضرت محمد (ص) است. سابقهٔ کوشش‌هایی که در راه اثبات این نظر به عمل آمده است، به صدر اول اسلام می‌رسد ولی در اواسط قرن سوم هجری بود که آیات معینی از اسفار خمسه [تورات] و سایر اسفار عهد عتیق که حاکی از ظهور حضرت محمد (ص) است، با ترجمهٔ دقیق و امین نقل و تفسیر می‌شود.

ابن جوزی در کتاب «الوفا»ی خویش از یکی از آثار **ابن‌قتیبه** که نامش را نبرده است، عباراتی از این دست نقل می‌کند و چندین فقره نظیر آن را در همان روزگار، **علی‌بن طبری** نقل می‌کند و این‌گونه منقولات در دفاعیات و مجادلات کلامی قرن‌های بعد کراراً دیده می‌شود.

اما در آیهٔ «نزل عليك الكتاب بالحق مصدقا لما بين يديه و انزل التوراة و الانجيل» (آل‌عمران/ ۳)، منظور از «مصدقا» چیست؟ تصدیق از مادهٔ صدق است. وقتی گفته می‌شود من فلانی را تصدیق کردم، معنایش این است که با او معاملهٔ صدق نمودم و اعتراف دارم که او راست می‌گوید. همچنین وقتی گفته می‌شود فلان گفتار را تصدیق دارم، معنایش این است که به راستی و درستی آن اعتراف می‌کنم. و مراد از جملهٔ «لما بين يديه» کتب آسمانی حاضر در عصر نزول قرآن، یعنی تورات و انجیل است (طباطبائی، ۱۳۸۴، ج ۳: ۹).

چنان‌که در سورهٔ مائده آیهٔ ۴۸ صریحاً بیان کرده که مراد از این جمله ، تورات و انجیل است که در هر دو هدایت هست. این آیهٔ شریفه خالی از دلالت بر این معنا نیست که تورات و انجیلی که آن روز در دست یهود و نصارا بوده، بدین شکل تحریف شده نبوده است. بلکه پاره‌ای از مطالب آن همان تورات و انجیل واقعی بوده که بر موسی و عیسی(ع) نازل شده است. اما همهٔ آن‌ها آیاتی نبوده‌اند که از طرف خدا نازل شده‌اند و دستخوش سقط و تحریف شده است (همان، ص ۱۰).

تورات و انجیل زمان رسول خدا(ص) مسلماً همین

تـورات و انجیـل زمـان بـوده اسـت. پس قـرآن ایـن تورات و اناجیـل را صددرصـد قبـول نـدارد و بـه وقـوع تحریـف و دسـت‌خوردگی آن شـهادت می‌دهـد و می‌فرمایـد: «ولقـد اخـذ الله میثـاق بنی‌اسـرائیل و بعثنا منهـم اثنی عشـر نقیبا و قـال الله انـی معکـم لئـن اقمتـم الصـلاة و اتیتـم الـزکاة و امنتـم برسـلی و عزرتموهـم و اقرضتـم الله قرضـا حسـنا لاکفـرن عنکـم سـیئاتکم و لادخلنکـم جنـات تجـری من تحتهـا الانهـار فمـن کفر بعـد ذالک منکـم فقد ضل سـواء السـبیل *فبمـا نقضهـم میثاقهـم لعناهـم و جعلنـا قلوبهم قاسـیة یحرفـون الکلم عن مواضعه و نسـوا حظـا مما ذکروا بـه ولا تـزال تطلـع علـی خائنه منهـم الا قلیلا منهم فاعف عنهـم واصفح ان الله یحب المحسـنین و من الذیـن قالوا انا نصـاری اخذنـا میثاقهـم فنسـوا حظـا ممـا ذکروا بـه فاغرینا بینهـم العـداوة و البغضـاء الـی یـوم القیامة و سـوف ینبئهم الله بمـا کانـوا یصنعون» (مائـده/ ۱۴-۱۱) (پیشـین).

«تفسـیر مجمع‌البیـان» مـراد از «مصـدق بیـن یدیـه» را این‌گونـه بیـان می‌کنـد کـه مطالب کتـب پیامبران گذشـته آن‌چنـان برای رسـول اکـرم(ص) ظاهر و آشـکار بود که گویی در برابرش قـرار داشـتند (طبرسـی، ۱۳۸۰، ج۳: ۲۲۷).

آیـت الله **مـکارم** ذیـل آیـهٔ «و امنوا بمـا انزلـت مصدقا لما معکـم» (بقره/ ۴۱) می‌فرماید: «قرآن مصدق کتابی اسـت که نـزد خود شماسـت. یعنی بشـارتی را کـه تورات بـه پیامبران پیشـین خـود داد کـه بعـد از پیامبری با چنیـن اوصاف ظهور خواهـد کـرد و کتـاب آسـمانی‌اش دارای ایـن ویژگی‌هاسـت، اکنـون می‌بینیـد که صفـات این پیامبـر و ویژگی‌هـای قرآن کامـلا منطبـق بـر بشـاراتی اسـت کـه در کتـب شـما آمـده اسـت و هماهنگـی همه‌جانبـه بـا آن دارد. چـرا بـه آن ایمان نمی‌آوریـد؟!

منظـور از فرقـان در صـورت انطبـاق بـر تـورات، خـواه با نحـو عمـوم یـا خصـوص، همانـا تـورات اصیـل و غیرعـرف اسـت کـه بر موسـی کلیم نازل شـد. زیـرا آن کتـاب اصلی الهـی معصـوم و مصـون از دسّ، وضـع و تحریـف می‌توانـد فـاروق بین حق و باطل نظری و حسـن و قبح عملی باشـد. چنین کتابی شایسـتهٔ اعتصام اسـت تا از آن به‌عنوان منشـأ هدایـت اسـتفاده شـود. وگرنه کتـاب مدسـوس و محرف نه فرقـان اسـت و نـه سـبب اهتـدای دیگـران. بنابرایـن اگـر مخاطبـان اصلـی آیـهٔ مـورد بحـث، یهودیان عصـر حضرت کلیـم‌الله باشـند، امـر بـه اهتدا رواسـت؛ چنان‌کـه وصف آن کتـاب نـازل بـه فرقـان بجاسـت. و اگـر مخاطبـان آیـه یهودیـان معاصـر نـزول قـرآن کریم باشـند، هـر دو مطلب مزبـور، یعنـی اتصاف تورات بـه فرقان و اهتدای متمسـکان بـه آن، مربـوط بـه آن بخـش مصـون از و تحریف اسـت که از آن قسـم در قـرآن کریـم چنیـن یـاد شـده اسـت: «فاتوا بالتوریـه فاتلوهـا ان کنتـم صادقیـن» (فرقـان/۱) (جـوادی آملـی، ۱۳۵۸، ج ۴: ۴۳۲).

بـه نظر مرحوم **بلاغـی** در کتـاب «الالرحمـن» (ص ۸۹)، تورات بیش از ظهور اسـلام نیز محرف بود و بر همین اسـاس مـراد از «مامعکـم» را کـه قـرآن مصـدق آن اسـت، بشـارتی می‌دانـد کـه حتـی در تـورات محـرف نیز وجـود داشـته و آن

این اسـت کـه خداوند کلامش را در دهـان پیامبر آخرالزمان می‌گـذارد یـا مراد معارف تحریف نشـده، چـون اصل توحید به لـزوم ایمـان بـه خدا و نبوت و رسـالت حضرت موسـی و نظیر آن اسـت (همان، ص ۷۷).

انواع تصدیق

بـا توجـه به آیاتی کـه در مورد کتب آسـمانی در قرآن وجود دارد، شـاید بتـوان تصدیق‌هـا را بـه دو دسـتهٔ عمـده تقسـیم کرد:

۱. آیاتـی کـه صراحتـاً قـرآن دربـارهٔ آن‌هـا لفـظ تصدیق یا مصـدق را اسـتعمال کرده اسـت.

قـرآن در وصـف قـرآن در دو مـورد عبـارت «تصدیـق الذی بیـن یدیـه» را آورده و لفظ مصـدق ۱۸ مرتبـه در قـرآن بـه کار رفتـه اسـت کـه در وصـف خـودِ قـرآن ۱۱ مرتبـه، در خصـوص پیامبر یـک مرتبه صریحـاً، و یک‌مرتبـه هـم تلویحاً در مـورد پیامبر اسـلام و پیامبـران دیگر به‌کار رفته است که می‌فرمایـد: «از همهٔ پیامبران پیمـان گرفتیم که اگر پیامبری بعـد از شـما آمـد که تصدیـق می‌کند آنچه با شـما بـود، باید بـه او ایمان بیاورید. در وصف عیسـی(ع) سـه مرتبه، در وصف حضـرت **یحیـی** یک‌مرتبـه و در وصـف انجیـل یـک مرتبـه وصـف مصدق اطلاق شـده اسـت.

۲. آیاتـی کـه لفـظ تصدیق یا مصـدق دربارهٔ آن‌هـا نیامده اسـت، امـا دلالت بـر تصدیق دارند؛ ماننـد آیهٔ «اناانزلنـا التوراة فیهـا هـدی و نور یحکم بها النبیون الذین اسـلموا للذین هادوا و الربانیـون و الاحبار بما اسـتحفظوا من کتاب الله و کانوا علیه شـهداء فـلا تخشـوا النـاس و اخشـون ولا تشـتروا بایاتی ثمنا قلیـلا و مـن لم یحکم بمـا انـزل الله و فاولئک هـم الکافرون» (مائده /۴۴).

در آیـهٔ فـوق اگرچه لفظ تصدق صراحتـاً برای تـورات آورده نشـده، امـا بـا ذکـر این مطلـب که تـورات مـن عنـدالله نازل شـده، در آن هدایـت و روشـنایی بـوده و سـال‌های متمـادی مرجـع حکم انبیا، الهیون، دانشـمندان و حافظان حدود کتاب آسـمانی یهـود بـوده اسـت و... در حقیقـت تصدیـق ضمنـی تـورات در گذشـته در میان بنی‌اسـرائیل اسـت. نظیـر این آیه مـوارد مختلفـی در مـورد تـورات ذکـر شـده اسـت. در مـورد انجیـل نیـز مواردی ذکر شـده اسـت.

معنـای تصدیـق از نظـر «مجمع‌البیـان» (ج ۱، ص ۱۸۵: ثـم قـال مخاطبـاً للیهـود...) و «المیـزان» (ج ۳، ص ۳۰۹، ترجمـه) و «المیـزان» (ج۳، ص ۱۱-۹) و علامـه بلاغـی دربارهٔ تـورات ایـن اسـت که تـورات پیـش از ظهور اسـلام نیـز عـرف بـود و بر همیـن اسـاس، مـراد از آیهٔ «آمنوا بما انزلـت مصدقـا لمـا معکـم» را کـه قـرآن مصدق آن اسـت، بشـاراتی می‌داننـد کـه حتـی در تـورات محـرف نیـز وجود داشـته و آن ایـن اسـت کـه خداونـد کلامـش را در دهـان پیامبـر آخرالزمـان می‌گـذارد. یـا مـراد معـارف تحریـف نشـده، چـون اصـل توحیـد و لـزوم ایمان بـه خـدا و نبوت عالـم و رسـالت حضـرت موسـی و نظیـر آن اسـت. هرگـز صحیـح نیسـت کـه گفتـه شـود قـرآن مصدق توراتی اسـت کـه با آن‌هاسـت. زیـرا آنچه از تـورات با آن‌هاسـت، تحریف

آنچه که در قرآن دربارهٔ ویژگی‌ها و صفات تورات آمده، مختص همان تورات اصلی و تحریف نشده است و تورات فعلی فاقد این صفات و ویژگی‌هاست. چون در آن تحریف صورت گرفته است و نمی‌تواندویژگی یک کتاب الهی را داشته باشد

شده است با شدیدترین تحریف‌ها و قرآن صریحاً مخالف آن‌هاست (بلاغی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۸۳).

آیة‌الله جوادی آملی می‌فرماید: «مراد از اینکه قرآن مصدق تورات و انجیل است، اولا مصدق بودن آن نسبت به تورات و انجیل غیرمحرف است. زیرا از بعضی از آیات نظیر **فاتوا بالتوراة فاتلوها ان کنتم صادقین** برمی‌آید که از میان اهل کتاب دست‌کم قوم یهود تورات اصلی و غیرمحرف نسبی را در اختیار داشتند و بسیاری از مسائل و احکام و حقایق در آن بود: «وعندهم التوراة فیها حکم الله» (مائده/ ۴۳)، ولی آنان برای مردم بازگو نمی‌کردند. این نشان می‌دهد که گرچه در جریان بخت‌النصر رابطهٔ تاریخی تورات با زمان نزول آن قطع شد، اما بسیاری از مسائل مربوط به وحی در رسالت و خاتمیت و مانند آن در این کتاب وجود داشت و پس از ظهور اسلام بود که انگیزه تحریف پیدا شد (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۴: ۷۷).

نتایج

آنچه که در قرآن دربارهٔ ویژگی‌ها و صفات تورات آمده، مختص همان تورات اصلی و تحریف نشده است و تورات فعلی فاقد این صفات و ویژگی‌هاست. چون در آن تحریف صورت گرفته است و نمی‌تواند ویژگی یک کتاب الهی را داشته باشد.

خود قرآن، تورات را مورد تصدیق قرار داده، و نیز پیامبر(ص) نیز تصدیق‌کنندهٔ تورات و حتی حضرت عیسی (علیه‌السلام) نیز تصدیق‌کنندهٔ آن شمرده شده است؛ البته توراتی را تصدیق می‌کنند که تحریف نشده باشد؛ یعنی تورات اصلی. چون بسیاری از ویژگی‌هایی را که در تورات اصلی بود، مثل بشارت پیامبر اسلام (ص) عنوان نمی‌کردند و قبول نداشتند. چون توراتی که نزد آن‌ها بود، توراتی بود که به دست خودشان تغییر داده بودند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آلوسی بغدادی، شهاب‌الدین سیدمحمود (۱۴۰۵ هـ.ق). **تفسیر روح‌المعانی فی تفسیر القران و السبع المثانی**، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ چهارم.
۳. بلاغی، محمدجواد (۱۳۶۳). **الهدی الی دین المصطفی** (ج۱). مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات. بیروت.
۴. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵). **تفسیر تسنیم**. مرکز نشر اسراء. قم. چاپ اول.
۵. حقی البروسوی، اسماعیل (۱۳۳۰ هـ.ق). **روح‌البیان فی تفسیر القران**. انتشارات داراحیاء الکتب العربیه. بیروت. چاپ اول.
۶. راغب اصفهانی، حسین بن‌محمدبن‌فضل. (۱۴۱۶ هـ.ق). **مفردات الفاظ قرآن**. دارالقلم. دمشق. چاپ اول.
۷. الزمخشری، جارالله محمودبن‌عمر (۱۴۱۵ هـ.ق). **تفسیر الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل**. انتشارات البلاغه. قم. چاپ دوم.
۸. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۴). **تفسیر المیزان**. ترجمهٔ محمدباقر موسوی همدانی. دفتر انتشارات اسلامی. قم. چاپ بیستم.
۹. الطبرسی، شیخ ابوعلی‌بن‌فضل‌بن حسن. (۱۳۸۰). **تفسیر مجمع‌البیان**. ترجمهٔ علی کرمی. انتشارات فراهانی. تهران. چاپ اول.
۱۰. عسکری، ابوهلال (۱۳۷۹). **معجم الفروق اللغویه**. مؤسسهٔ النشر الاسلامی. قم. چاپ اول.
۱۱. فخر رازی، ضیاءالدین عمر (۱۴۱۰ هـ.ق). **تفسیر فخر رازی (معروف به تفسیر کبیر و مفتاح الغیب)**. انتشارات دارالفکر. بیروت. چاپ اول.
۱۲. فعال عراقی، حسین (۱۳۸۱). **یهود در المیزان**. انتشارات سبحان. تهران. چاپ اول.
۱۳. مغنیه، محمدجواد (۱۳۸۶). **تفسیر کاشف**. ترجمهٔ موسی دانش. انتشارات بوستان کتاب. قم. چاپ اول.
۱۴. هاشمی رفسنجانی، علی‌اکبر (۱۳۸۶). **تفسیر راهنما**. انتشارات بوستان کتاب. قم. چاپ دوم.
۱۵. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۰). **تفسیر نمونه**. دارالکتاب الاسلامیه. تهران.

با مجله‌های رشد آشنا شوید

مجله‌های دانش‌آموزی
به صورت ماهنامه و نه شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:
رشد کودک برای دانش‌آموزان پیش‌دبستانی و پایهٔ اول دورهٔ آموزش ابتدایی
رشد نوآموز برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دورهٔ آموزش ابتدایی
رشد دانش‌آموز برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دورهٔ آموزش ابتدایی

مجله‌های دانش‌آموزی
به‌صورت ماهنامه و هشت شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:
رشد نوجوان برای دانش‌آموزان دورهٔ آموزش متوسطه اول
رشد برهان برای دانش‌آموزان دورهٔ آموزش متوسطه اول
رشد جوان برای دانش‌آموزان دورهٔ آموزش متوسطه دوم

مجله‌های بزرگسال عمومی
به صورت ماهنامه و هشت شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:
◆ رشد آموزش ابتدایی ◆ رشد تکنولوژی آموزشی
◆ رشد مدرسه فردا ◆ رشد معلم

مجله‌های بزرگسال تخصصی:
به صورت فصلنامه و سه شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:
◆ رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی ◆ رشد آموزش زبان و ادب فارسی
◆ رشد آموزش هنر ◆ رشد آموزش مشاور مدرسه ◆ رشد آموزش تربیت‌بدنی
◆ رشد آموزش علوم اجتماعی ◆ رشد آموزش تاریخ ◆ رشد آموزش جغرافیا
◆ رشد آموزش زبان‌های خارجی ◆ رشد آموزش ریاضی ◆ رشد آموزش فیزیک
◆ رشد آموزش شیمی ◆ رشد آموزش زیست‌شناسی ◆ رشد مدیریت مدرسه
◆ رشد آموزش فنی‌وحرفه‌ای و کاردانش ◆ رشد آموزش پیش‌دبستانی
◆ رشد برهان متوسطه دوم

مجله‌های رشد عمومی و تخصصی، برای معلمان، مدیران، مربیان، مشاوران و کارکنان اجرایی مدارس، دانشجویان دانشگاه فرهنگیان و کارشناسان گروه‌های آموزشی و... تهیه و منتشر می‌شود.

◆ نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، ساختمان شمارهٔ ۴ آموزش‌وپرورش، پلاک ۲۶۶.
◆ تلفن و نمابر: ۸۸۳۰۱۴۷۸ ـ ۰۲۱
◆ وبگاه: www.roshdmag.ir

رشد برای رشد

نحوهٔ اشتراک مجلات رشد به دو روش زیر:
الف. مراجعه به وبگاه مجلات رشد به نشانی www.roshdmag.ir و ثبت‌نام در سایت و سفارش و خرید از طریق درگاه الکترونیکی بانکی.
ب. واریز مبلغ اشتراک به شماره حساب ۳۹۶۶۲۰۰۰ بانک تجارت، شعبهٔ سرراه آزمایش کد ۳۹۵ در وجه شرکت افست و ارسال فیش بانکی به همراه برگ تکمیل‌شدهٔ اشتراک با پست سفارشی یا از طریق دورنگار به شمارهٔ ۸۸۴۹۰۲۳۳.

◆ عنوان مجلات در خواستی:
◆ نام و نام خانوادگی:
◆ تاریخ تولد: ◆ میزان تحصیلات:
◆ تلفن:
◆ نشانی کامل پستی:
استان: شهرستان:
خیابان:
پلاک: شمارهٔ پستی:
شمارهٔ فیش بانکی:
مبلغ پرداختی:
◆ اگر قبلاً مشترک مجله رشد بوده‌اید، شمارهٔ اشتراک خود را بنویسید:
امضا:

◆ نشانی: تهران، صندوق پستی امور مشترکین: ۱۵۸۷۵-۳۳۳۱
◆ تلفن بازرگانی: ۸۸۸۶۷۳۰۸-۰۲۱
◆ Email: Eshterak@roshdmag.ir
◆ هزینهٔ اشتراک سالانه مجلات عمومی رشد (هشت شماره): ۵۵۰/۰۰۰ ریال
◆ هزینهٔ اشتراک یک سالهٔ مجلات تخصصی رشد (سه شماره): ۲۵۰/۰۰۰ ریال

همراه با مترجمان قرآن کریم

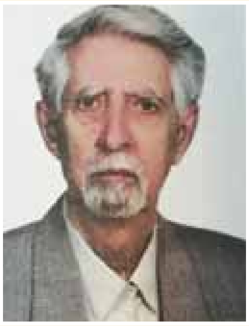

کرم‌خدا امینیان

- **تاریخ تولد**: ۱۳۰۴ ش
- **ناشر**: سازمان دارالقرآن کریم (انتشارات اسوه)
- **محل نشر**: قم
- **اولین چاپ ترجمه**: ۱۳۸۴ ش
- **روش ترجمه**: ترجمهٔ منظوم

زندگی‌نامه:

در سال ۱۳۰۴ ش در شهرستان نهاوند متولد شد. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در زادگاه خویش به پایان رساند. در سال ۱۳۴۳ ش در رشتهٔ زبان و ادبیات عرب از دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد. در طول تحصیل، از محضر استادانی چون مرحوم حکمت آل‌آقا، مشکوة، فروزانفر، محدث، دکتر یزدگردی، دکتر صورتگر و دکتر مهدی حمیدی بهره‌مند شد. بعد از اتمام تحصیلات، به تدریس ادبیات و زبان عربی پرداخت.

مترجم در مورد ویژگی‌های ترجمهٔ خود می‌گوید: سوره‌های قرآن موضوعات مختلفی دارند و هر سوره به مسائل متعددی پرداخته است. در این ترجمه، در سوره‌های قرآن کریم یک وزنِ به خصوص انتخاب و اِعمال نشده، بلکه برای هر سوره وزنی مطابق با حال و هوای آن انتخاب و ترجَمه براساس آن انجام شده است.

برخی آثار:

۱. ترجمهٔ منظوم فارسی وصیت‌نامهٔ امام علی «علیه‌السلام»، با عنوان نمی از یمی. انتشارات نهاوندی. ۱۳۷۹.

۲. ترجمهٔ منظوم دیدگاه‌های امام علی «علیه‌السلام» در بخش سوم نهج‌البلاغه. سازمان تبلیغات اسلامی. ۱۳۸۶.

۳. مقالاتی دربارهٔ گویش، ضرب‌المثل‌ها و فرهنگ نهاوند در سری شماره‌های مجلهٔ فرهنگیان.

ویرایش دوم

بسم الله الرحمن الرحیم

شماره: ۹۷۰۹/۱۰۰۳
تاریخ: ۱۳۹۷/۱/۲۲

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

این مصحف شریف ، شامل: سی جزء کامل

و با مشخصات:

خطاط	: عثمان طه
نوع خط	: نسخ
مترجم	: علی ملکی
نوع ترجمه	: مقابل
زبان ترجمه	: فارسی
قطع	: رقعی (اندازه متن: ۱۰ ×۱۶)
تعداد سطور در هر صفحه	: پانزده
تعداد صفحات متن قرآن	: ۶۰۴ (تعداد صفحات قبل از متن: ۱- تعداد صفحات بعد از متن: ۷- مجموع صفحات: ۱۳۱۶)
نوبت چاپ	: اول
محل چاپ و چاپخانه	: تهران- ستاره سبز
تعداد	: ده هزار جلد

در تاریخ **۱۳۹۷/۱/۲۲** از جهت صحت کتابت و انطباق با قرائت عاصم به روایت حفص در معاونت نظارت بر چاپ و نشر قرآن‌کریم سازمان دارالقرآن‌الکریم بررسی و تصحیح گردید که مراتب در پرونده شماره (**۰۶۲۶۱۰۴۹۱۲۲۸۲۱۰۴۱۵۰۶۰۴۲۵**) ثبت و چاپ آن توسط ناشرمترجم : **علی ملکی** با رعایت مقررات اعلام شده از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بلامانع می‌باشد.

لازم به ذکر است انتشار این مصحف شریف پس از چاپ منوط به دریافت مجوز نشر (توزیع) و تجدید چاپ آن مشروط به تأیید مجدد و صدور مجوز کتبی معاونت نظارت بر چاپ و نشر قرآن‌کریم این سازمان خواهد بود.

مهدی قره شیخلو
رئیس سازمان دارالقرآن‌الکریم

ترجمهٔ خواندنی قرآن به‌روش تفسیری و پیام‌رسان

مترجم: **علی ملکی**
ویراستار فارسی: **محمدمهدی باقری**
آماده‌سازی: **مؤسسهٔ قرآنی «بهار دل»**
هدیه: **۷۴۰۰۰ تومان**
شابک: **۹۷۸-۶۲۲-۰۰۰۰-۲۰-۳-۱**

رده‌بندی کنگره: **BP ۵۹/۶۶/م۷۴ ۱۳۹۷** رده‌بندی دیویی: **۲۹۷/۱۴۱** کتاب‌شناسی ملی: **۵۱۶۰۶۷۴**

مرکز پخش و فروش: مشهد، خیابان امام خمینی ۴۹، نبش کوچه ۴۹/۲، پلاک ۱۰
۰۹۱۵۷۶۴۰۰۳۲ ۰۵۱-۳۸۵۲۱۰۲۰ QuranTr.com/shop @QuranTr

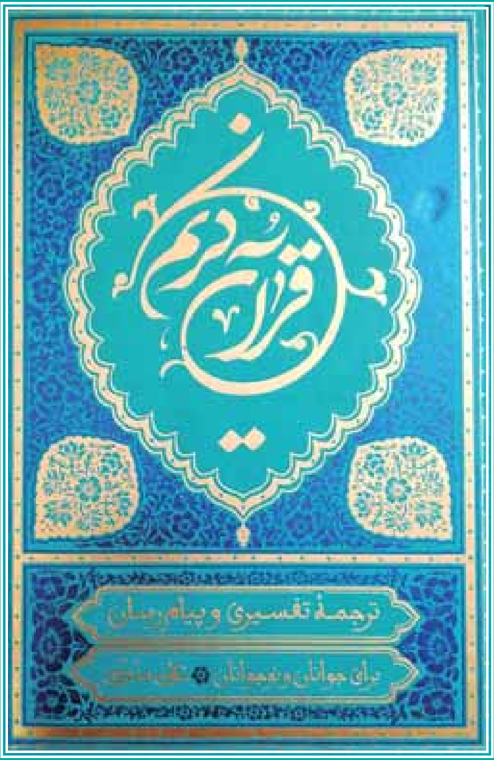

مجله رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی، مصاحبه اختصاصی با حجت‌الاسلام علی ملکی مترجم قرآن برای نوجوانان و جوانان انجام داده است که در شماره آینده چاپ خواهد شد.